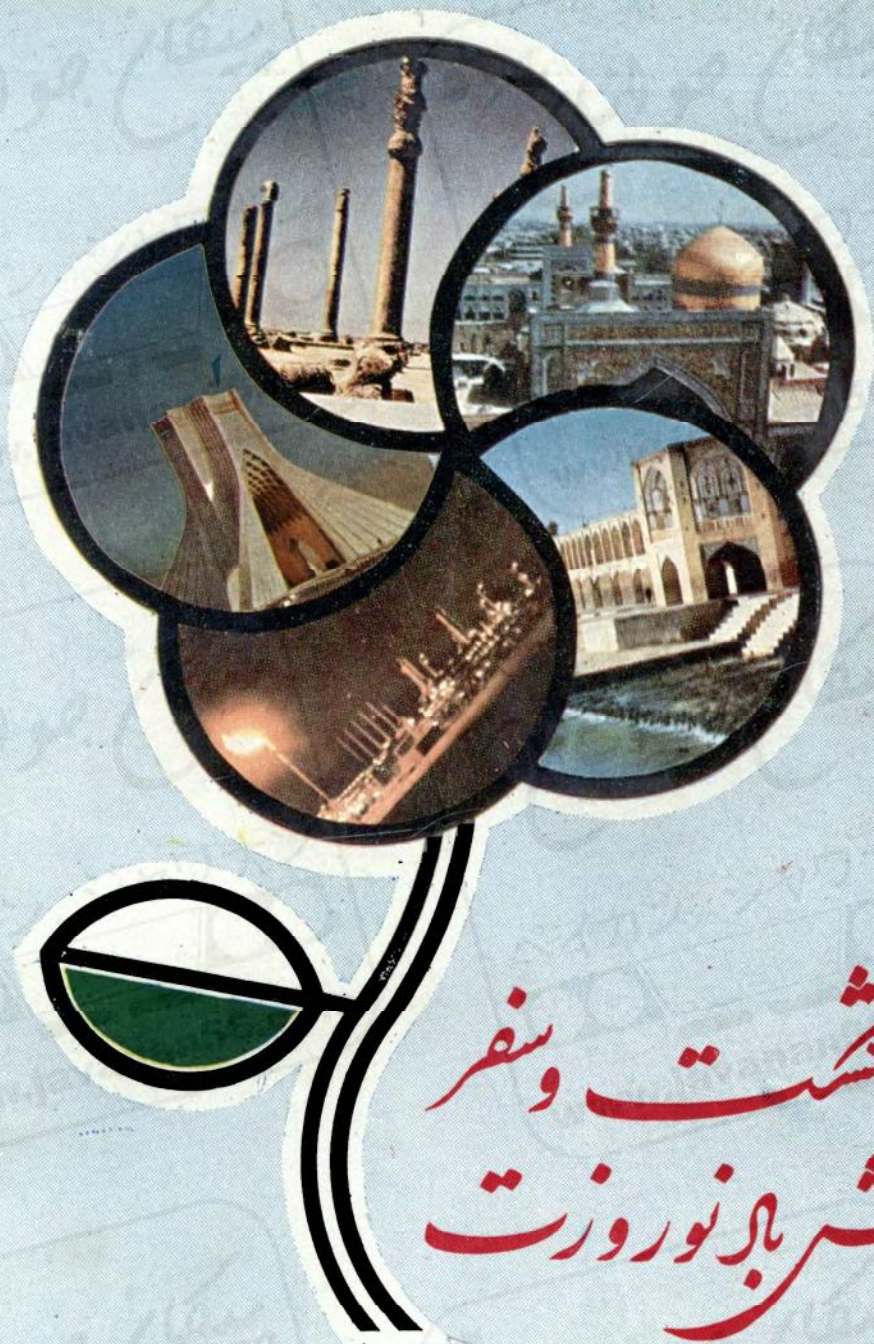






به گلشن است و سفر خوشتر باد نوروزت

باد فترچه حساب پس انداز در گردش بانک ملی ایران، پول شما، همه جاد را اختیار شماست



صندوق پس انداز بانک ملی ایران

دعای سر سال

رسم است و نیکو رسمی است که در آغاز هر سال مردم نیازمند و مستمند دست دعا بدرگاه خدا برداشته ، هر کس از خدای خود چیزی را میخواهد که ندارد ، بیمار شفای دردش و زندانی آزادی عادی و فقیر نان بخور و نمیر و عاشق دل داده وصل دلدار را . آنچه برای یکی آرزوست ، برای خیلی ها امریست عادی و آنچه برای بسیاری از مردم تحصیل حاصل است ، برای عده دیگری دسترسی به آن خیالی است باطل و همه این دعاها خواست های فردی و شخصی است .

بهترین دعا آنست که جنبه عام داشته دردی عمومی باشد و همه مردم خواستار آن باشند تا همه باهم در مورد آن آمین بگویند که در دعای جماعت هم مانند نماز جماعت و نبرد دسته جمعی و هر کار گروهی دیگر اثریست که در کار فردی نیست .

روز گاری بود که رهائی از فقر و گرسنگی و یافتن گوشه ای امن و ساعتی آرامش برای همه ما همه جا آرزو بود ، اکنون آن آرزوها مدتهاست به برکت وجود سایه خدا از فرهنگ آمال و آرزوهای مازدوده شده و جای آنرا آرزو و آمال دیگری گرفته ، آنهم نه یکی و نه دوتا .

نخستین و مهمترین دعای دسته جمعی ما به درگاه تو ای خدای دانا و توانا آنست که سایه خود را همواره بر سر ما نگاه داری ، که دیگر ما را نه طاقت تحمل حرارت تابستان سوزان ، این عصر است و نه یارای تحمل بمباران تگرگ آسای حوادث آن . دعای دیگر ما به درگاه تو ای کارساز بنده نواز آنست : حال که مرحمت فرمودی و بیش از آنچه انتظار داشتیم بما نعمت امنیت و آرامش و ثروت و رشد و رفاه عطا فرموده ای ، بفرد فرد ما عقل معاش و طرز خرج کردن آن را هم عطا فرما که بی این یکی اولی کج قارون هم باشد بجائی و کسی نمیرسد چنانکه تاکنون نرسیده است .

دعای عمومی و سومی که همه ما با هم باید در این آخر سال و وقت اجابت دعا رو بقبله خدا ایستاده خواستار دفع شر و یا لاقل تخفیف آن بشویم درد حکومت کارمندان و اجرای اصول انقلاب اداریست ، درست نظیر همان دردی است که مرد مبتلا در مورد آن گفته است :

خداوندا سه درد آمد بیک بار

خر لنك و زن زشت و طلبكار !

خداوندا ، زن زشتم تو بردار

خودم دامن خر لنك و طلبكار !

از نظر شخصی و خصوصی یگانه خواست این بنده ناچیز گرداننده کار دشوار خواندنیهای خدای بزرگ آنست که در دل بندگان مشغول و مشغول بیندازی تا جامه خود ما را بخود ما انعام کنند ! ع . امیرانی

شامل: خبرهای رسمی کشور و جهان، خلاصه گزارشها و رپرتاژهای خبری وزیده خبرهای خاص وخصوصی مطبوعات و انواع شایعات

روابط خارجی

● آقای هویدا نخست وزیر به سفر ۹ روزه خود به آلمان و فرانسه پایان دادند و بتهران بازگشتند و در فرودگاه مورد استقبال چند تن از مقامات دولتی قرار گرفتند.

«ندای ایران نوین»
● آقای نخست وزیر در فرودگاه به خبرنگاران گفت: نتایج سفر آلمان که بدعوت ویلی برانت انجام گرفت رضایت بخش بوده است. هویدا سپس به عقد قرارداد های اقتصادی بین دو کشور و همینطور مذاکرات نفت اشاره کرد و این مذاکرات را به نتیجه رسیده در کنفرانس سرمایه گذاری آلمان در ایران که در اوایل ماه آینده در تخت جمشید برگزار میشود خواند. نخست وزیر در پاسخ سئوالی یادآور شد که در پاریس مذاکرات اقتصادی را با مقامات فرانسوی دنیا ل کرده است که نتیجه آن آمدن هیاتی به تهران بزودی خواهد بود.

«آیندگان»

● شیخ محمد بن مبارک وزیر خارجه بحرین که در راس يك هیات سه نفری به تهران آمد قبل از ترك تهران با سفیران کشور های عربی مقیم تهران به گفتگو پرداخت. ناظران سیاسی بعید نمی دانند که وزیر خارجه بحرین با سفیران عرب مقیم تهران در باره کوشش هایی که در جهت قرارداد یا پیمان کشور های حوزه خلیج فارس که از گذشته مورد توجه بوده و نیز ثبات منطقه خلیج فارس و برقراری صلح پایدار در کشور های خاور میانه عربی مذاکره کرده باشد.

«آیندگان»

● حضور شیخ محمد بن مبارک وزیر خارجه بحرین در ادامه دیدار يك وزیر از امارات متحده عربی و سلطان عمان و همچنین ملاقات نماینده سیاسی ایران با مقامات کویت که توأم با تکرار نظریات ایران دایر بر توسعه همکاری در خلیج فارس است، ناظران سیاسی را بار دیگر به لزوم استقرار این همکاری بخصوص در مورد مسائل دفاعی توجه داده است.

«ندای ایران نوین»

● بدنبال سفر اعلیحضرت سلطان عمان، وزیر امور خارجه بحرین از کشور ما بازدید کرد. توجه امارات ساحلی بتوسعه روابط و همکاری های خویش با ایران روزافزون است و گفته میشود سفر سران و شخصیت های امارات ساحلی و کشور های منطقه خلیج فارس بایران ادامه خواهد یافت.

«آژنک»

● مسافرت قابوس بن سعید سلطان عمان به ایران و استقبال گرم دولت و ملت از ایشان نمایانگر این مطلب بود که ایران علاقمند است با همه کشور های منطقه روابط خوبی داشته باشد و تنها کشوری که تاکنون از این حسن نیت و علاقه بصلح و همزیستی ایران استفاده نکرده عراق است که با ایجاد اغتشاشات مرزی از مدتی قبل باعث ایجاد بحران در منطقه شده است.

در مورد عراق نیز حتی به تصدیق ناظران خارجی ایران همیشه آماده ایجاد حسن رابطه بوده و با وجود قدرت و امکانات خود همواره مدافع بوده است نه متجاوز.

«سپید و سیاه»

● براساس پیشنهادی که شاهنشاد آریامهر برای همکاری های اقتصادی و سیاسی با کشور های عضو امارات متحده عربی اعلام فرمودند اینک گفتگو های اولیه آغاز شده است.

گفته میشود ایران خواهان برقراری بهترین مناسبات دوستانه با امارات خلیج فارس است و بطور قطع اولین قرارداد های مربوط به همکاری های فنی و اقتصادی قریبا بین تهران و این امارات منعقد خواهد شد.

«مرد مبارز»

● آنچه که بعقیده ناظران امور در مذاکرات وزیران خارجه ایران و بحرین حائز اهمیت است مسائل مربوط به منطقه خلیج فارس و تامین ثبات و امنیت این منطقه است.

در گذشته کوششهایی در جهت عقد يك قرارداد و با پیمان دسته جمعی میان همه کشور های حوزه خلیج فارس صورت گرفته است و بیشتر کشورهای این منطقه طرفدار عقد يك قرارداد همکاری دسته جمعی میباشند. باتوجه باین موضوع گفته میشود که بعید نیست در مذاکرات وزیر خارجه بحرین در تهران به این موضوع توجه شده باشد.

«کیهان»

امور داخلی - تغییرات اداری

● برای استفاده محصلین ۳ ماهواره آموزشی تهیه خواهد شد، و وزارتخانه های علوم، کشور، کشاورزی، پست و تلگراف و سازمان هوا شناسی نیز بهره میگیرند.

«دیپلمات»

● بقرار اطلاع در مهر ماه سال آینده در مقررات استخدامی کل کشور

درباره هفته استانیها

پس از هفته یزد نوبت بوشهر فرا رسید و مهمترین و چشمگیرترین اقدام و تصمیمی که پس از یک هفته کنگاش و تبلیغات و گفتگوهای لازم در مورد قدیمی‌ترین بندر ایران اتخاذ گردید دعوت استاندار از مردم کشور بود که برای استفاده از آب دریا و کرانه های بوشهر بآن خطه مسافرت نمایند.

تجربه ثابت کرده است که تشکیل این قبیل مجالس و محافل بیشتر با گفتن و نشستن و برخاستن تمام می‌شود تا یک رشته تصمیمات عملی پس چه اصراری دارید و چه لزومی دارد که پول و عمر مملکت را در راه تشکیل سمینارها و سمپوزیومها و کنفرانسها و هفته های خالی از تصمیم و عمل بهدر می‌دهید. و در این مورد با کمال تاسف به پشت سر خود هم نگاه نمی‌کنید تا بیشتر متوجه شوید که تا بحال در آن زمینه هر چه شده بوج و هیچ بوده است و مناطق مختلف و مردمان آن سامان کمترین طرفی از آن همه تبادل نظرها نبسته‌اند باین جهت ما جدا معتقدیم که تشکیل این قبیل کنفرانسها و هفته‌ها که از ابتکارات اخیر مصادر امور است برای مدتی کنار گذاشته شود و در مقابل دولت از استانداران و فرمانداران کل جدا بخواهد که در مقام خدمت بمردم و پیش بردن مسائل اجتماعی منطقه و رفع مشکلات موجود و اجرای دقیق برنامه های عمرانی و آبادانی شکل کار خود را عوض کنند.

(مهر ایران)

تجدید نظر های لازم بعمل خواهد آمد و کلیه تبصره هائی که بصورت آزمایشی ضمیمه قوانین استخدامی اجرا شده است بطور نهایی ضمیمه قوانین استخدامی خواهد گردید.

«پرچم خاور میانه»

● اطاق محترم اصناف بهای تازه بلیتهای اتوبوس مسافری را اعلام کرد (ظاهرا برای نوروز) این بها میان ۲۵ تا ۵۰ درصد گرانتر از بهای جاری است. حال گرانی سرش را بخورد، معلوم نیست، چرا باید مردم ایران، در ایام نوروز که کارشرکتهای نابسامان مسافر بری پر رونق است، بهای سنگین‌تری برای بلیت اتوبوس بپردازند؟ آیا مسئولان این قیمت - گذارها و ناظران نظم حمل و نقل مطمئن هستند که با احساس مسئولیت تصمیم می‌گیرند؟

«مردم»

● برای افزایش میزان ویزیت پزشکان عمومی و متخصص بیمه کارمندان دولت طرحی تهیه شده است. این طرح به شورای هم آهنگی نرخ امور درمانی نظام پزشکی داده شده است.

«اطلاعات»

● ارزش های معاملاتی زمین های تهران که مبنای وصول مالیات بر معاملات زمین و مستغلات در سال ۵۳ است با تفاوت های بسیاری نسبت به ارزش های معاملاتی سال جاری وزارت دارائی انتشار یافت و برای اجرا به دفاتر اسناد رسمی ابلاغ شد.

در ارزش های معاملاتی سال ۵۳ قیمت زمین های شهر تهران و شمیران نسبت به ارزش سال جاری فوق‌العاده گران شده است، بگونه‌ای که گاهی تفاوت‌ها به ۱۰ هزار ریال در هر متر مربع می‌رسد.

«آیندگان»

● شنیده‌ایم بعد از تصویب لایحه‌ایکه دولت در مورد سازمان

● لایحه چك را که در دادگستری در دست تهیه است بعقیده بعضی‌ها باید لایحه سرنوشت نام نهاد. از طرفی بانكها مراقب هستند که این لایحه از ارزش چك بکاهد و از طرفی صادق احمدی وزیر دادگستری و سایر مصلحین در نظر دارند تغییراتی که سنادر لایحه فعلی بازداشت‌بدهکاران داد و نظر اولیه دادگستری را در مورد بدهکاران نکلی از میان بردجبران کنند.

مهمترین قسمت این لایحه تفاوت قائل شدن بین صادر کنندگان باسوء نیت چك از کسانی است که بدون سوء نیت اقدام بصدور چك کرده‌اند و همچنین حفظ حقوق طلبکاران نیز در این لایحه مورد نظر قرار گرفته است.

«سپید و سیاه»

● در باره تغییرات استانداران و انتصابات چهره های جدید نیز

جهانگردی ایران و وظایف جدید آن به مجلس تقدیم کرده سازمان جهانگردی ایران در زمینه ایجاد تالیفات جهانگردی با مشارکت سرمایه گذاران داخلی و خارجی برنامه های مهمی را اجراء خواهد کرد.

«آژنگ»

● بمنظور اجرای اصل عدم تمرکز، دولت مشغول بررسی قانون اختیارات استانداران و فرمانداران کل میباشد. بدنبال پایان کار کنفرانس استان-داران و فرمانداران کل و تقاضای شرکت کنندگان در این کنفرانس مبنی بر تجدید نظر در اختیارات استانداران و فرمانداران کل و بمنظور نزدیک شدن به هدف های اصل عدم تمرکز، دولت قانون اختیارات استانداران و فرمانداران کل را مطالعه می‌کند تا مقدار زیادی از اختیارات وزیران را به استانداران و فرمانداران کل تفویض نماید.

«مهر ایران»

اداره آبادانی و مسکن بوشهر است چرا که به قول رئیس اداره مزبور اکثر کارگران ساختمانی از هموطنان آذربایجانی هستند و عادت به خوردن آبگوشت دارند اما از آنجا که در استان بوشهر گوشت یافت نمی‌شود حتی با روزی ۸۰ تومان حاضر به کار نیستند. «آیندگان»

● يك سال دیگر هم گذشت و مطالعات در باره احداث مترو در تهران و سایر شهر های بزرگ ادامه داشت هیئت‌های مشاورین عیدیه‌ای آمدند و گزارش‌هایی دادند و رفتند و باز هم مبلغ دوست میلیون بودجه برای ادامه مطالعات در سال آتی تخصیص داده شد.

«پرچم خاور میانه»

اقتصادی - نفتی - عمرانی

● مسافرت های آقای هریدا نخست وزیر و حاصل برنامه فشرده ایشان در کشور آلمان نشان می‌دهد که در مورد پالایشگاه و پتروشیمی و صدور گاز بمقیاس دو میلیارد دلار موافقت بعمل آمده و منابع آلمان چنانچه انتظار میرفت در توسعه صنایع ایران تشریک مساعی خواهند کرد.

«بهار ایران»

● با سفر اخیر آقای هویدا نخست وزیر به آلمان امید میرود که سرمایه داران آلمانی بمنظور سرمایه گذاری در ایران پیشنهادات جالبی ارائه کرده باشند. اطلاع یافتیم در آینده‌ای نزدیک تعداد زیادی از آنان بمنظور بررسی فعالیت های اقتصادی و شرکت در کنفرانس تخت جمشید بایران مسافرت کنند.

«دنیای جدید»

● چند شرکت ایرانی و ژاپنی بزودی مذاکراتی را برای طرح و ایجاد يك اتومبیل برقی آغاز خواهند کرد و در این راه ایران سرمایه گذاری وسیعی می‌کند.

«دیپلمات»

از شهرداری بوزارت اقتصاد و از وزارت اقتصاد بشهرداری!

لطفا دستان این سیمان را که مشکل بزرگی برای مردمی که با هزار رحمت میخواهند چند آجر رویهم بچینند و از شر کرایه خانه راحت بشوند معلوم کنید. مدتهاست که اینجانب برای گرفتن جواز ساختمان به شهرداری ناحیه ۲۰ شیران مراجعه می‌کنم، پول عوارض زمین را دادم، مالیات را هم پرداختم، نقشه ۱ - ۱۰۰ خواستند، آوردم. (بر) و (کف) را مهندس شهرداری امددید، و صدجور اراد دیگر را هم برطرف کردم. آخر سر نقشه خواستند آن را هم دودستی نقدیم کردم. بالاخره گفتند برای گرفتن جواز باید بروی وزارت اقتصاد حواله سیمان خارجی بیاوری تاجوازت صادر شود. پرسان پرسان به وزارت اقتصاد رفتم. اول مامور اطلاعات که خانمی بود اظهار بی‌اطلاعی کرد، ولی وقتی اصرار مرا دید کاری نوشت و به دستم داد و مرا به اتاق ۳۳۸ طبقه دوم آقای مهندس افتخاری حواله داد. با نگرانی خدمت آقای مهندس رسیدم، دیدم جمعیتی در حدود پانزده نفر در اتاق ایشان جمع شده‌اند، نوبت من که رسید، مطلب را خیلی مودبانه گفتم. آقای افتخاری گفتند، آقا ما سیمانمان کجا بود؟ شهرداری بیخود کرده شما را اینجا فرستاده. بالناس از ایشان چاره‌جویی کردم. جواب دادند: خودتان بروید بگردید یکی از بچار وارد کننده سیمان را پیدا کنید. از ایشان سیمان بخريد. خواهش کردم نشانی یکی دو نفر از این بچار را بمن بدهید. با تعرض گفتند که مگر مادلل هستیم آقا، خود برو بگرد پیدا کن. منکه حاج و واج مانده بودم از اتاق بیرون آمدم. مثل اینکه برخاش به من، جواب بقیه هم بود، چون همه به دنبال من از اتاق بیرون آمدند. یکی از این جمع که خود را به نام روشن کارمند شهرداری معرفی میکرد گفت، در ناحیه‌ای که من کار می‌کنم بیش از ۲۰۰ نفر از باب رجوع را به دنبال خود سیاه «سیمان» فرستاده‌اند و حالا بکنفران هم برنگشته‌اند. حالا شما لافل مرا راهنمایی کنید که چاره‌ای کنم. «مردم»

از ۲۰ دقیقه جواب میدهند که «تاکسی نداریم».

«دیپلمات»

● اوامر ملوکانه برای تخصیص مبلغی از درآمد نفت برای تامین وام بکشور های جهان سوم با همکاری دو سازمان جهانی (بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول) چنان حسن اثری داشته است که در مطبوعات بزرگ اروپا و آمریکا مورد تقدیر قرار گرفته و حتی بعضی جراید سرمقاله خود را باین مطلب اختصاص داده‌اند.

«دنیای جدید»

● «گوشت» مهمترین مشکل

شیاعت گرمی وجود دارد که در صورت عملی شدن قطعا يك سلسله انتصابات همردیف و همزمان هم دنبال خواهد داشت. گفته میشود اگر تکلیف این انتصابات در طول هفته آینده روشن نشود، قطعا برای پست های خالی فعلی در روز اول عید شخصیت های جدیدی معرفی خواهند شد.

«اطلاعات»

گوناگون

● وضع شرکت «تاکسیرانی تلفنی» بکلی تغییر کرده زیرا اولاً به تلفنهای که میشود جواب نمیدهند و یا پس

نظرخواهی از خوانندگان

در باره:

بنیاد خواندنیهای ایران و چگونگی تاسیس آن

خواننده عزیز:

ایاک نعبدوا، وایاک نستعین، اهدنا الصراط المستقیم
ترا می پرستیم و از تو یاری می خواهیم، ما را براه راست هدایت فرما
قرآن کریم

آنچه طالبان فهم و علاقمندان
فرهنگ را بمحضدرس امام میکشاند
تنها قوت کلام استاد و قدرت منطق او
نبود. در درجه اول صداقت و صراحت
امام و ایمان او بآنچه میگفت بود و
چون او خود بگفته اش ایمان داشت و
لاجرم این گفتار در دیگران هم موثر
واقع میشد (۲)

يك نشریه ارشادی هم مانند مذهب و مسلك
مرام و رویه دارد و دارای فرهنگ خاص
و سلیقه ویژه میباشد كه خوانندگان
و علاقمندان بآن طی سالیان آنرا
پسندیده تا مرز عشق و اعتیاد به آن
علاقه دارند و از آن نگاهداری مینمایند
و گرنه چند صباحی بیش باقی نمی -
ماند تا چه رسد بسی و چهار سال تمام.
لطفا ورق بزنید

برای این كه پیوسته باقی بماند
باید پایه معنوی و فرهنگی داشته باشد
تا اینکه با رفتن یکی و آمدن دیگری آن
مذهب از بین نرود.

بنیاد فرهنگی كه حضرت صادق (ع)
برای مذهب شیعه بوجود آورد بعد ها
يك آكادمی شد كه در آن ،
بطور آزاد مسائل علمی و اجتماعی و
اخلاقی ، بخصوص ایده نولوژی، مورد
بحث قرار میگرفت. این فرهنگ نسبت
به فرهنگهای مذهبی آن دوره يك مزیت
داشت و آن آزادی بحث و انتقاد ،
در آن فرهنگ بود و به همین مناسبت
توسعه یافت و پیشرفت نمود .
محضر درس امام يك حوزه درس
آزاد بود كه در آن شاگرد میتوانست
حتی نسبت باستاد ، ایراد بگیرد و اگر
هم بتواند نظریه اش را رد نماید .

سال گذشته در همین اوقات ،
ضمن سرمقاله ای تحت عنوان :
«اینها سرمایه گذاری معنوی و فرهنگی»
با الهام از شرح حال حضرت امام جعفر
صادق (ع) مغز متفكر جهان شیعه ، در
ایجاد فرهنگ خاص برای آن مذهب و
به پیروی از نیت انسانی و اندیشه های
اصلاح طلبانه رهبر انقلاب ایران ، در
صاحب زمین کردن کشاورزان و سهیم
کردن کارگران در سود کارشان ، اندیشه
گروهی کردن کار انتشار خواندنیها و
درمیان گذاشتن دارائی و درآمد موسسات
مربوط به آن را با مردم خواندنی خوان
ایران ، كه خوانندگان و كاركنان
مطبوعات باشند، درمیان گذاشتیم (۱).
«حضرت امام جعفر صادق (ع) مغز
متفكر جهان شیعه، متوجه شد، هر مذهب

۱ - شماره ۵۷ سال سی و سوم

۲- برای اطلاع از چگونگی فرهنگ شیعه و نظرات آنحضرت ب قسمت های ۲۰ و ۲۱ از شرح حال امام تحت عنوان
مغز متفكر جهان شیعه ، نوشته تحقیقی مركز مطالعات اسلامی استراسبورگ به ترجمه ذبیح اله منصوری در شماره های
۴۹ و ۵۰ از سال سی و سوم خواندنیها مراجعه فرمائید.
این كتاب گرانقدر هم اکنون جداگانه زیر چاپ است و بزودی از طرف اداره خواندنیها بوسیله بنگاه انتشارات
جاویدان منتشر خواهد شد.

در اینصورت گناه این قبیل خوانندگان چیست که با مرك مدير و تغییر سردبیر یا ورشکست شدن نشریه و هرنوع تغییر و تبدیل دیگری که آنها را در آن نقشی نیست نشریه مورد علاقه خود را از دست بدهند ؟ ولی با طرح گروهی کردن کار انتشار مجله و در میان گذاشتن دارائی و بدهی و درآمد و هزینه و مسئولیت اداره آن با خود علاقمندان که خوانندگان و کارکنان آن باشند ، نه تنها دوام و ثبات بلکه پیشرفت آن نشریه و حفظ رویه و فرهنگ آن نیز برای همیشه ، نسلا بعد نسل تضمین خواهد شد .

فرهنگ خواندنیها که رویه و روش و مرام اصولی و بنیادی مجله باشد ، همان مواد اصولی است که درسالهای ۱۳۴۲ و ۴۳ که مقارن با سال بیست و چهارم مجله میباشد بارها درسرلوحه خواندنیها چاپ و منتشر شده و از آن پس در تمامت دوران انتشار مجله اجرا هم شده است.

پس از آغاز انقلاب شاه و ملت ، خواندنیها که نه تنها دوام و بقاء بلکه وجود خود را مدیون این دو عامل بزرگ و مهم میداند و غیر از آنها قبله‌ای نمیشناسد ، چون اصول ۱۲ گانه انقلاب را بامناف و مصالح ملی و انسانی امروز و فردای مردم کشور و جهان منطبق و مفید دانست ، **مراقبت در حسن اجرای این اصول** را نیز وظیفه ملی و انسانی خود دانسته مفاد آنرا جزء لاینفک فرهنگ خواندنیها و هدف کار خویش بشمار آورد .

در فرهنگ خواندنیها و مرام آن همانطوریکه در مواد ۱ و ۲ و ۳ و ۴ قید

شده : مبارزه با هرنوع ستمگری و مقاومت در برابر زور گوئی و انتقاد متین و منصفانه و منطقی و در صورت لزوم تند و کوبنده از **هر نوع ندانم کاری** ، و احتراز از **تظاهر و تعریف و تملق و مخالفت با هرنوع نادرستی** بصراحت قید شده (۲)

اشتباه نشود ، ابتکار این رویه و مرام هم از خود ما نیست ، قسمت مهمی از آن اقتباس از عقاید و نظرات موجد انقلاب ایران میباشد که میفرمایند :

« یکی از وظایف اساسی مطبوعات این است که مراقبت تام در اجرای قوانین داشته ، اجرای عدالت را در همه حال از دولت بخواهند (۴) » .

و در جای دیگر میفرمایند :
« در غالب « مطبوعات کشور انتقاد های شدید نسبت به پاره‌ای از روش های دولت بعمل می‌آید و مامخصوصا و عمدا اینگونه انتقاد ها را مجاز دانسته‌ایم » .

« بعقیده من عاقلانه آنست که مردم عادی کشور برای اظهار عقاید خود حداکثر آزادی را دارا بوده تحت مضیقه و فشار نباشند تا بتوانند علنا نظریه خود را بیان کنند (۵) »

در فرهنگ خواندنیها و مرام آن نه تنها انتقاد منصفانه و منطقی آزاد شناخته شده ، انتشار مطالب و موضوعات مبتدل و مضر و اخبار زندگی خصوصی افراد و گزارشهای مربوط **بجنايات و هزگيها** ، حتی بقصد عبرت گیری **مکروه و ممنوع** میباشد ، و بالعکس مسائل و موضوعات آموزنده و عبرت‌آور و بیدار کننده ، بصورت گفتنی یا دانستی و یاسرگذشت های

جالب و خواندنی در خلال تحقیقات تاریخی و بیان واقعیات رویدادها ، بویژه خاطره نویسی ، دور از حب و بغض و تعریف شخصی همچنان ادامه خواهد داشت .

خوشبختانه خوانندگان و علاقمندان بمجله هم در اقصی نقاط کشور و جهان طی سالیان ، با انتخاب و اختیار این نشریه برای مطالعه ، رویه و روش ملی و انسانی و بیغرضانه آتراپسندیده و به پسند خویش هم صحنه گذاشته‌اند که تمام شماره‌های آنرا **بهر قیمت و در**

هر حال در هر جا تهیه میکنند و با ابتکار بی آنکه خود بدانند ، در راه تثبیت و توسعه و بقای نشریه مورد علاقه خویش ، سرمایه‌گذاری هم کرده‌اند . اکنون تنها کاری که ما میکنیم تثبیت این سرمایه‌گذاری مادی و معنوی و **تسجیل** آن میباشد .

اکنونکه تا اندازه‌ای بچگونگی فرهنگ خواندنیها و جنبه‌های ملی و میهنی و مردمی و انسانی آن پی بردید و لزوم تثبیت و توسعه و تقویت و دوام آنرا بصورت **بشپاد** احساس کردید اجازه فرمائید بطور اختصار هم شده گزارشی از جریان کار آن از یکسال قبل تاکنون بعرض خوانندگان که صاحبان حقیقی و سهامداران و سرمایه‌گزاران واقعی مجله میباشند برسانیم و در پایان بطرح نظر نهائی خویش پردازیم .

در بهار سال گذشته بشرح مندرج در شماره ۶۰ از سال سی و سوم دیگر شماره‌های آن سال ابتدا از طبقات ۱۵ گانه خوانندگان و وابستگان به مطبوعات ، که گروه خواندنی خوانان کشور باشند دعوتی بعمل آمد و آنها طی جلسات متعدد که هفته‌ای یکبار

۳- بمواد ۱۲ گانه رویه و روش ما مندرج درسرلوحه کلیه شماره‌های از سال بیست و چهارم خواندنیها

مراجعه فرمائید .

۴- از فرمایشات شاهنشاه آریامهر در سلام عید مبعث بسال ۱۳۲۲ .

۵- از کتاب ماموریت برای وطن ، نوشته شاهنشاه آریامهر .

در محل اداره خواندنیا تشکیل میشد، بشرحی که در صورت جلسات مربوط قید شده و قسمت‌هایی از آنهم در مجله منعکس گردید، نشستند و گفتند و برخاستند و باین نتیجه رسیدند که طرح **واگذاری** و یا در **میان‌گذاری** کار اداره و انتشار خواندنیا و موسسات مربوط به آن بصورت شرکت تجاری از لحاظ عدم تطبیق با قوانین کشور، **غیرممکن و بالااقل دشوار** است و دشواری دیگر و مهمتر، مسئله امتیاز مجله بعد از صاحب امتیاز فعلی است که با فوت او خود بخود منتفی است! که در هر دو مورد اشتباه میکردند.

اشتباه نخست آنست که کدام‌کار و ابتکار تازه با قوانین و مقررات قبلی و مواد و تبصره‌های آن **طابق النعل بالنعل** مطابق است که این یکی باشد. همینکه کار و ابتکاری از نظر مادی یا معنوی، **سودمند بود و عملی** و زیان‌هم نداشت، کافی است تا چه رسد باینکه برای مملکت و مردم سودمند هم باشد.

مگر شکافتن درین **جزء لايتجزی** که اتم باشد و یا همین **سفر به فضا** با قوانین **علمی و عقلی** قبلی مطابق بود که با عرف و عادت و آئین‌نامه مطابق باشد؟ همین انقلاب شاه و ملت و اصول آن که متکی بر علم و عقل و عدالت میباشد مگر با قوانین دوران مالکیت و استثمار کارگر مطابق بود که این یکی باشد؟

این گناه مانیست که قانون‌نگرانان شرکت‌ها نتوانسته‌اند پیش‌بینی کنند در آینده ممکن است شخصی هم پیدا شود که حاصل ۲۴ سال عمر و زندگی و فعالیت و انرژی خود را در طبق اخلاص نهاده با خوانندگان و کارکنان نشریه‌اش راسته حسینی درمیان بگذارد حتما باید نام و عنوان شرکت، فرنگی و سرمایه‌اش صوری و شرکایش از محارم و نزدیکان باشند؟!

خاصه که ما در این ماجرا، آنقدر که قصد کشف استعدادهای نوین و جلب و جذب آنها بکار در مطبوعات ارشادی و غیرتجاری داریم **نیت جلب منفعت** و حتی **دفع ضرر** نداریم، چنانکه در تمام سال جاری نه از این یکی توانستیم احتراز کنیم و نه به آن یکی نزدیکی.

تمام آرزوی ما این است که تا خود زنده و سالم هستیم و حوصله کار داریم، عده‌ای از فرزندان جوان و با ذوق و مستعد و علاقمند **بفرهنگ و ادب و قومیت ایرانی** و معتقد **باصول انسانی** را در جهت خدمت بمملکت و مردم تربیت کرده راه و رسم **خواندنی‌کردن** مطالب و موضوعات و دیگر فوت و کاسه‌گریهای کار را که در راس آنها **سالم اندیشی و سلامت‌نویسی** است یاد بدهیم اگر چه خود بیمارگونه چیز بنویسیم.

اشتباه دیگر آنها این بود که خیال میکردند قصد ما از تاسیس يك شرکت سهامی عام یا خاص با سرمایه حداقل ده میلیون تومان، فقط و فقط ادامه انتشار مجله خواندنیاست.

در صورتیکه يك چنین کاری هم اکنون تحصیل حاصل است، نیت ما از تشکیل گروه خواندنی‌خوانان کشور و یا مجمع و مجتمعی از علاقمندان به مطبوعات و اهل خواندن و مطالعه و یاری و همکاری آنها بایکدیگر خیلی برتر و بالاتر از انتشار يك نشریه تنهاست ولو بصورت مجله‌ای چون خواندنیا، که کمترین کاری از بسیار آن میباشد.

در مورد امتیاز هم ایراد بی‌چوجه وارد نیست، چه اولا قانون مطبوعات تکلیف امتیاز را بعد از فوت صاحب امتیاز روشن کرده و تا مدت‌ها در اختیار وراث قانونی گذاشته و خوشبختانه صاحب امتیاز فعلی دارای فرزندان ذکور و رشیدی است که از هر نظر

خاصه **صلاحیت**، واجد شرایط لازم و کافی میباشد.

بعلاوه در این قبیل نشریات خاصه آنها که بصورت شرکت و گروهی اداره میشوند صاحب امتیاز يك مقام تشریفاتی و اسمی بیش نیست و در کار نشریه نقشی ندارد که اثری داشته باشد.

مگر شما صاحب امتیاز روزنامه آیندگان را که بصورت شرکت سهامی اداره میشود و با روزنامه ایران نوین و مردم و مجله صبح امروز را میشناسید و برای آنها در کار انتشار روزنامه و روبه و روش آن سهمی و نقشی قائل هستید؟ اگر نه در این صورت این چه نگرانی بیموردی است که ما از حالا باید داشته باشیم.

اشکال مهم کار ما از نظر سرمایه گذاری مادی یکی هم این بود که جمع کل وامها و تعهدات مجله و چاپخانه خواندنیا بدون احتساب سرقفلی با مبلغ دارایی و موجودی مطابقت نداشت که این اشکال هم بطوریکه خواهید دید با علاوه کردن خانه و باغ مسکونی مدیر مجله در قلهک که ارزش امروز آن بیش از پنجاه میلیون ریال میباشد منتفی گردید، تا آنجا که اکنون جمع کل سرمایه‌گذاری خود ما در این کار گروهی، اگر از کل بدهی‌ها و تعهدات افزون‌تر نباشد کمتر نیست.

باتمام این احوال از آنجا که ما با خوانندگان فعلی و شرکای آینده خود صادقانه و صمیمانه صحبت میکنیم و اصولا بزرگترین سهم سرمایه‌گذاری خود را هم در این کار **صراحت و صداقت** بحساب می‌گذاریم، شبهه را قوی گرفته فرض میکنیم هر سه نوع ایراد که:

۱- **عدم تطبیق يك چنین شرکتی با قوانین و اصول بازرگانی** ۲- **معلوم نبودن تکلیف امتیاز مجله بعد از مرگ صاحب امتیاز فعلی** ۳- **عدم موازنه تعهدات موسسه با دارایی آن**، همه

اساسنامه بنیاد خواندنیهای ایران

هدف از تشکیل بنیاد

و چاپخانه در خیابان فردوسی و ماشین آلات چاپ و صحافی و گراور سازی و لوازم و وسائل اداری و دفتری بانضمام خانه و باغ مسکونی شخصی واقع در قلهک خیابان کورش کبیر را که ارزش تقریبی مجموع آنها بالغ بر هشتاد میلیون ریال میباشد بعنوان سرمایه اولیه در اختیار بنیاد خواندنیها میگذازند و این غیر از سرقفلی کارو محل مجله و چاپخانه و گراورسازی است که حداقل بیست میلیون ریال ارزش دارد.

ماده دوم - سرمایه بنیاد در آغاز یکصد میلیون ریال میباشد که هشتاد در صد آن به صورت جنسی مرکب از ماشین آلات چاپ و صحافی و گراور و ساختمان و مستغل و کالا و لوازم به وسیله بنیانگذاران تامین شده و فقط بیست در صد بقیه به مبلغ بیست میلیون ریال به منظور سهم شدن خوانندگان و علاقمندان در دسترس آنها گذاشته میشود.

ماده سوم - با آنکه بنیاد با سرمایه موسس و مدیر خواندنیها و شرکت گروه خوانندگان خواندنیها و کارکنان و کارگران آن تشکیل و اداره میشود بمنظور تطبیق هدفهای بنیاد و مفاد اساسنامه آن با قوانین و مقررات کشور وضع آن از نظر عنوان و عمل یک شرکت انتفاعی و تجارتي به مفهوم قانونی آن نیست . بهمین مناسبت با آنکه هر علاقمند بمطالعه و خواننده و خریدار مجله میتواند عملاً در آن سهم شده سرمایه‌گذاری مالی و کاری و فکری و فنی و ذوقی کند و از کار و سرمایه خود سودبرگیرد ، معهذا بجای سهام معمول در سایر شرکتها ، برای آن‌سه نوع سهام خاص که عبارت از سهم

بمنظور گروهی کردن کار چاپ و انتشار مجله خواندنیها و در میان گذاشتن دارائی و بدهی و درآمد و هزینه و کار اداره کردن مجله و موسسات وابسته به آن ، بین خوانندگان و کارکنان و کارگران و سایر علاقمندان و داوطلبان و بقصد جلب و جذب استعداد های تازه و جوان در خدمت بمطبوعات ملی و خواندنی و توسعه و تکمیل مجله فعلی و تامین و تضمین بقای آن در ادامه انتشار و خدمتگزاری به مملکت و ملت ایران و تقسیم سود و زیان و مزایا و مسئولیت های آن بین گروه مردم خواندنی‌خوان ایران ، **خودشان بدست خودشان و برای خودشان** ، بنیادی فرهنگی و انتشاراتی بعنوان : **بنیاد خواندنیهای ایران**، بر پایه دفاع از مصالح ملی و مردمی و تشویق نسل جوان و نوسواد بخواندن و اندیشیدن باارائه نوشته‌ها و نمونه‌هایی از بهترین و سودمندترین آثار خواندنی و مسائل و موضوعات گفتنی و دانستنی از مطبوعات کشور و جهان بسیرت شرکت و نه بصورت آن ، بر مبنای اعتماد و اطمینان خوانندگان خواندنیها به مدیر و بنیانگذار آن بر طبق این اساسنامه و با شرایط مندرج در آن تاسیس و تشکیل میگردد.

سرمایه‌گذاری و نوع آن

ماده اول - صاحب امتیاز و مدیر و سر دبیر خواندنیها و فرزندان ایشان که از این پس **بنیانگذاران** نامیده می‌شوند ، کلیه دارائی و اموال و املاک خود را در مجله خواندنیها و چاپخانه و گراورسازی آن اعم از ساختمان اداره

مسئله و یا مسائلی راست و درست باشند ، در اینصورت صادقانه ترین کار این است که ما هیچگونه وعده‌ای بکسی ندهیم و نمیدهیم از خیر شرکت هم گذشته ، آثار ابصورت بنیاد ، آنهم بنیادی فرهنگی درسیا وریم . هرکس بکار خواندنیها و خودما اعتماد و اطمینان و ایمان دارد ، میتواند در کار این بنیاد با ما شرکت کرده و همکاری نماید و هر کس که چنین اطمینانی ندارد ، اجباری بهمکاری ندارد . اگر در میان هزارها خواننده مومن و معتقد بخواندنی‌ها حتی یک نفر هم از روی عقیده و ایمان با علم باینکه اینکار برای او و سایران نتیجه‌ای ندارد جلو بیاید برآنها که بدون یک چنین نظری فقط بامید سود جلو می‌آیند ترجیح دارد .

با در نظر گرفتن تمام این مسائل و مشکلات و بمنظور استفاده از نظرات خوانندگان و یاری گرفتن از افکار آنهاست که ما در اینجا در **مقدمات صداقت و صراحت اصول نظرات و خواست‌ها و هدفهای خود را** از این کار گروهی که بعنوان غیر از عنوان شرکت و بصورت بنیادی فرهنگی و انتشاراتی میخواهیم آغاز کنیم با خوانندگان در میان گذاشته از علاقمندان خاصه آنها که در تهیه و تنظیم اساسنامه از نظر حقوقی دستی آرند و در کار مطبوعات و انتشارات تجربه و تسلطی انتظار داریم این خواست‌ها را که عجلالتا به صورت مواد خام و نا پخته طی چند ماده و تبصره بمنظور نظر خواهی در معرض قضاوت افکار عمومی گذاشته میشود در قالب یک طرح حقوقی قابل عرضه بصورت اساسنامه‌ای عملی برای بنیاد خواندنیهای ایران که بنیادی متعلق بخودشان میباشد - در آورند.

اینک این سه تا و این هم خواست‌ها و نظرات اصولی و کلی ما در مورد چونگی شرایط تشکیل بنیاد خواندنیها:

اشترک، سهم همکاری و سهم بنیانگزاری
است عرضه خواهد شد.

ماده چهارم - سهم **اشترک** که به جای قبض اشترک مادام‌العمری مجله منظور میشود به منزله سهام عادی در سایر شرکت‌هاست، مخصوص خوانندگان دائمی خواندنیها و خریداران همیشگی آن بوده و ارزش هر سهم آن ده هزار ریال است و به دارنده آن **مادام‌العمر** سودی معادل ده درصد بهای سهم **اشترک** بصورت **پنجاه درصد** تخفیف در بهای آبونمان سالانه مجله منظور خواهد شد.

تبصره ۱: چون خریدار هر سهم **اشترک**، به‌بیشتر از یک شماره مجله برای خواندن احتیاج ندارد، به هر فرد بیش از یک سهم **اشترک** فروخته نخواهد شد.

تبصره ۲ - سهم **اشترک** در تمام دوران حیات مشترک قابل معامله و انتقال میباشد و چون استفاده از آن مادام‌العمری و باعتبار وجود خریدار اولیه و بنام و عنوان خود او صادر شده، با درگذشت مشترک خودبخود باطل و بنفع بنیاد از درجه اعتبار ساقط میگردد.

ماده پنجم - **سهم همکاری**: ارزش هر برگ از این سهم که خاص کارکنان بنیاد و کارگران موسسات وابسته به آن میباشد پنجاه هزار ریال است و دارندگان آن علاوه بر سهم بودن در درآمد و دارائی و هزینه و بدهی بنیاد، در پایان سال هم به نسبت سهامشان از سود بنیاد استفاده خواهند کرد و این موضوع ربطی به حقوق و مزایای آنها در برابر کارشان که طبق مقررات استخدامی بنیاد دریافت خواهند کرد ندارد.

تبصره ۱ - بنیانگزاران بنیاد از سهم خود بکارکنان و کارگران فعلی

اداره و چاپخانه خواندنیها که هنگام تاسیس بنیاد حداقل یک سال سابقه خدمت مداوم داشته باشند سهم همکاری رایگان بشرح زیر واگذار خواهند کرد.

۱ - بدارندگان حقوقهای کمتر از ده هزار ریال معادل دو ماه آخرین حقوق دریافتی آنها در اسفند ۵۲ ضربدر سنوات خدمت.

۲ - بدارندگان حقوقهای تابست هزار ریال معادل یک ماه و نیم آخرین حقوق دریافتی آنها در اسفند ۵۲ ضربدر سنوات خدمت.

۳ - بدارندگان حقوقهای بیش از بیست هزار ریال معادل یک ماه آخرین حقوق دریافتی آنها ضربدر سنوات خدمت.

تبصره ۲ - کلیه مقرری بگیران و کسانی که بای‌نحوکان ولو رایگان تا دو سال پیش یعنی قبل از طرح و پیدایش اندیشه گروهی کردن کار خواندنیها از صندوق آن چیره و مقرری دریافت داشته و میدارند مشروط بر این که این مقرری در دو سال اخیر برقرار نشده باشد بنسبت مبلغ مقرری مشمول یکی از مواد ۱ و ۲ و ۳ از تبصره ۱ خواهند بود.

تبصره ۳ - کارمندان و کارگرانی که بعد از تاسیس بنیاد خواندنیها و یا در سالهای آینده بکار در بنیاد خواهند پرداخت، حداقل معادل سه ماه حقوق ضربدر سه سال سهم همکاری باید خریداری نمایند.

تبصره ۴ - دریافت بهای سهام این قبیل کارمندان بصورت سفته تجارتي در اقساط طویل‌المدت بوده و حداکثر اقساط آن از ۳۳ درصد مبلغ حقوق و ۴۸ قسط ماهانه نباید تجاوز کند.

تبصره ۴ - باآنکه سهم همکاری همانطوری که از نام آن پیداست خاص

همکاران و کسانی است که بنحوی از انحاء در کار تهیه و تنظیم خواندنیها و چاپ و انتشار آن و سایر نشریات مربوط به بنیاد با ما همکاری دارند، از آنجاکه دامنه این همکاری وسیعتر میباشد، کارکنان سایر مطبوعات و موسسات انتشاراتی و بطور کلی هرکس که در خانواده مطبوعات کار میکند خاصه کارهای ذوقی و تخصصی و فنی میتواند در آن سهم باشد.

ماده ششم - سهم **بنیانگزاری**: که به منزله سهام موسس و ممتاز در سایر شرکت‌های تجارتي است، خاص بنیانگزاران بنیاد خواندنیها و اعضای هیئت امنا و هیئت مدیره آن میباشد.

ارزش هر برگ سهم بنیانگزاری یکصد هزار ریال است و دارندگان آن علاوه بر سهم بودن در دارائی و درآمد و هزینه و بدهی بنیاد، در طرز اداره و تعیین خطمشی آن در حدود این اساسنامه نیز صاحب نظر میباشند.

تبصره ۱ - شخصیت‌های علمی و ادبی و فرهنگی و رجال سیاسی و اقتصادی و صنعتی و افراد خوشنام و سازمانهای غیریه و بنیادهای نیکوکاری (در صورتیکه با سرمایه خارجی اداره نشوند) و دوستان دیرین خواندنیها که بنحوی از انحاء نسبت به آن خدماتی انجام داده‌اند و یا در آینده انجام دهند میتوانند در کار بنیاد سرمایه گذاری کرده، سهم بنیانگزاری دریافت دارند.

این قبیل سرمایه‌گذاران بااستثنای سود سالانه که به آن نیازی ندارند و بنفع بنیاد از آن صرف نظر میکنند، میتوانند از تمام حقوق و مزایای بنیانگزاری مندرج در این اساسنامه

استفاده کرده در هیئت امنای شرکت داشته باشند .

ارکان بنیاد

ماده هفتم - بنیاد خواندنیهای ایران بوسیله ارکان آن اداره میشود و ارکان بنیاد بترتیب عبارتند از:

- ۱ - بنیانگزاران .
- ۲ - هیئت امناء
- ۳ - هیئت مدیره .

ماده هشتم - بنیانگزاران بنیاد و جانشینان قانونی آنها دارای اختیاراتی بشرح زیر میباشد .

۱ - تهیه و تنظیم اساسنامه و قبول هر نوع پیشنهاد و تکمیل آن برای تقدیم و تصویب و اجرا به هیئت امناء و هیئت مدیره .

۲ - انتخاب و معرفی اعضاء هیئت امناء بر طبق اساسنامه مصوبه خود آنها .

۳ - قبول مسئولیت ریاست هیئت مدیره .

۴ - نظارت کلی و دائمی بر حسن جریان امور بنیاد .

هیئت امنا و وظایف آن

ماده نهم - هیئت امنای بنیاد خواندنیها از شخصیت‌ها و مقامات زیر بدعوت بنیانگزار اولیه از میان داوطلبان واجد شرایط برای مدتی محدود انتخاب میشوند .

۱ - بنیانگزار اولیه و یا جانشینان قانونی او

۲ - سه نفر از شخصیت‌های علمی و ادبی و فرهنگی و رجال سیاسی و اقتصادی و صنعتی خوشنام مورد اعتماد مردم و دو ستار خواندنیها موضوع تبصره ۱ از ماده ۷ مشمولان سهم بنیانگزاری

۳ - یکنفر از هیئت رئیسه مجلس سنا و شورای ملی

۴ - یکی از روسا یا استادان دانشگاه

۵ - یکی از مدیران روزنامه‌های روزانه

۶ - یکی از مدیران مجلات و هفته‌نامه‌ها

۷ - یکنفر از مدیران موسسات انتشاراتی

۸ - یکی از روسای موسسات تبلیغاتی یا روابط عمومی

۹ - یکی از روسای بانکهای طرف معامله

۱۰ - سردبیر وقت

۱۱ - یکنفر از میان دارندگان سهم همکاری

۱۲ - یکنفر از میان دارندگان سهم اشتراك

ماده دهم - جلسات هیئت امنا هر سه ماه یکبار بطور عادی در موارد فوق‌العاده بدعوت رئیس هیئت مدیره تشکیل جلسه میدهد

ماده یازدهم - وظیفه هیئت امنا در نخستین جلسه تصویب اساسنامه و انتخاب هیئت مدیره میباشد .

ماده دوازدهم - هیئت مدیره بنیاد از میان افراد صلاحیت‌دار واجد شرایط بشرح زیر برای مدت یکسال انتخاب میشوند .

۱ - رئیس هیئت مدیره

۲ - یکنفر نایب رئیس

۳ - مدیر عامل

۴ - سردبیر کل

۵ - مدیر فنی

۶ - مدیر انتشارات و روابط عمومی

۷ - خزانه‌دار

۸ - دونفر بازرس که یکی دولتی و از قسمت مطبوعات وزارت اطلاعات باید معرفی شود و یکی هم ملی و از میان گروه خواندنی خوانان ایران بقید قرعه

تبصره : باستثنای پست ریاست هیئت مدیره که خاص سرمایه گذار بزرگ بنیاد و صاحب امتیاز خواندنیها است سایر انتخاب شوندگان از میان

صاحبان سهام بنیانگزاری و یا کارکنان با سابقه مطبوعات و اهل فن انتخاب میشوند .

ماده سیزدهم : هیئت مدیره در موارد عادی ماهی یکبار در هفته آخر هر ماه و در موارد فوق‌العاده بدعوت رئیس هیئت مدیره تشکیل جلسه می‌دهد .

تبصره : حرفه اصلی اعضاء هیئت مدیره باید کار در مطبوعات باشد و

کارمند حقوق بگیر دولت حق عضویت در هیئت مدیره این بنیاد ملی را ندارد . تبصره ۲ - نمایندگی مجلس شورای ملی و سنا و استادی دانشگاه و دوران بازنشستگی کار دولتی محسوب نمیشود

ماده چهاردهم : هیئت مدیره در نخستین جلسه باید بمیزان سرمایه گذاری اولیه و دارائی‌ها و بدهی‌های بنیاد رسیدگی نموده نتیجه را به هیئت امنا گزارش دهد و در هر حال مقدار بدهیها نباید از کل سرمایه گذاری تجاوز کرده و یا با آن برابری کند .

تبصره : در صورت عدم تعادل دارائی و بدهی تفاوت آن را بنیانگزاران اولیه که مدیر فعلی خواندنیها و فرزندان ایشان باشند باید تعهد و جبران نمایند

امور متفرقه

ماده پانزدهم - وجوه حاصل از فروش سهم اشتراك و سهم همکاری و سهم بنیانگزاری بحساب مخصوصی که بنام بنیاد در بانک ملی ایران بازخواهد شد سپرده میشود و برداشت از آن فقط بوسیله چک و با امضاء رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل و خزانه‌داری است که از طرف هیئت امنا انتخاب میشوند .

این بود اصل نیت و مختصری از نظریات ما که انتظار داریم خوانندگان و علاقمندان در تکمیل آن بصورت اساسنامه‌ای بنیادی با ما یاری و همکاری نموده ، ضمن اعلام آمادگی خود از نظرات خویش ما را مطلع دارند.

ما نویسنده نیستیم

آنها گروهی دیگرند !

باره آن مطالعه و تفکری نداشته ایم و حتی بآن عقیده و ایمان هم ممکن است نداشته باشیم ناچاریم چیز بنویسیم ، خواه بزبان خودمان و سود دیگران ، خواه بزبان دوستان و سود دشمنان .

در این سی و چند سال طی سه هزار و هفتاد و هشت شماره خواندنیها بیش از دو هزار سرمقاله و میان مقاله و ته مقاله در باره صدها موضوع مختلف بنفع مملکت و مردم تنها بقلم این ناچیز نوشته شده و خدا میداند تاکی باز هم باید بنویسم و عده ای را با خود دشمن کنم . سرانجام باندازه يك ضرب گیر که تنبک زن باشد در دل کسی جا و مقام نداریم این است ارزش نویسندگی و قلمزنی در مطبوعات :

آخر کار فروشد بهیچش ، این است سود آنکس که بجان است خریدار کسی ! نویسنده عادی اگر دلش نخواست و یا نتوانست ننویسد و مانند قهرمان ورزشی در مسابقه ای که میداند برنده نمیشود شرکت نمیکند ولی روزنامه نگار که سرباز پیوسته در حال کارزار می باشد درست مانند سرباز واقعی است نمیتواند شرکت نکند . یا باید بکشد یا کشته شود و اگر از زیر بار وظیفه سر باز زند تیرباران میشود .

همین صادق هدایت نویسنده معروف و محبوب ، اگر روزنامه نویس بود ، آنهم بمدت ۳۴ خزان و بهار ، مدت ها قبل از آنکه خود را بکشد خودکشی کرده بود ، آنهم نه یکبار و دو بار بلکه چندین بار ! راستی که ایام سخت را گذراندیم و زند دایم ، ما را به سخت جانی خود این گمان نبود .

در همین انقلاب ایران خواه انقلاب مشروطیت و خواه انقلاب شاه و ملت هیچ صنف و دسته ای باندازه صنف

طلا و نقره و یا برنز میگیرند و بر کرسی قهرمانی جلوس میکنند و ستارگان سینما هم باسبیلی از تقاضا و تمنا و اقبال و استقبال مردم و موسسات روبرو می شوند ، بی آنکه کوچکترین خطر وزیانی آنها را تهدید کند ، خواه قهرمانی چون کالی باشد که یگانه هنرش مشت زنی است و نتیجه اش هم آدم کشی ، و خواه خواننده و هنرپیشه زیبایی که تمام اهمیت و ارزشش به تو دل بروی است و نتیجه کار و اعمالشان هم از راه بدر بردن جوانها .

ولی بیچاره سرباز در جبهه جنک با شجاعت و سرسختی تمام شبانه روز در سرما و گرما و حتی با شکم گرسنه میجنگد . و از منافع و مصالح وطن و هموطنانش دفاع میکند تا جان بدهد و یا جان بستاند و نتیجه کارش هم نجات مملکت و ملت از خطر نابودی است و سرانجام خیالی از او تجلیل کنند برای هزار ها نفر از آنها فقط يك قبر تهیه میکنند و نامش را قبر سرباز گمنام میگذارند !

نویسندگان حرفه ای و غیر روزنامه نگار در ساعات فراغت و ایام استراحت با خیالی راحت و یا لاقل شکمی سیر و درآمدی که بصورت مادام العمری و از پیش فراهم شده برایشان مهیاست می نشینند و حجازی وار پر پیچ می نویسند و یا دشتی مانند با کلک خود « فتنه » می آفرینند و از فرط بیغمی بقلمرو سعدی سفر میکنند . و بالاخره درباره هر سوژه و موضوعی که دلشان خواست و ذوق و حوصله و وقت آنرا داشتند چیز می نویسند .

ولی ما روزنامه نویسا ، خیلی فوری و تلگرافی درباره هر مطلب و موضوعی که چه بسا قبلا هیچگونه در

در شماره اخیر ماهنامه ارزنده و آموزنده پست ایران ، استاد پروین گنابادی که از آخرین بازماندگان نسل غمخوار زبان و ادب پارسی است ، با آنکه خود در سن پیری است و گرفتار درد نیستی هم هست ، غم زبان مادری و نویسندگان فارسی زبان را از یاد نبرده در مورد نویسندگان مطبوعات نوشته اند .

« در نشر مطبوعاتی هم مرحوم فرامرزی استاد مسلم بود . محمود عنایت نیز خیلی خوب مینویسد . امیرانی هم سبک خاصی را پیروی میکند که مقالاتش دلچسب است و ... »

که باید بعرض استاد محترم و دیگران برسانم که این بنده کمترین هیچگاه خود را نویسنده ندانسته و نمیدانم ، اینکه می بینید بر روی همه نوشته ها امضا دارم از ناچاری و بخاطر قبول مسئولیتی است که برعهده گرفته ام و باید در پای آن بایستم .

آنچه امثال ما با روزی چند ساعت مطالعه اجباری آنها از هر نوع نوشته و نمونه ای میتوانیم ادعای آنرا داشته باشیم خواننده بودن است ، نه نویسندگی آنها يك خواننده حرفه ای که حداقل چهل سال از دوران اخیر عمر خود را با خواندن فقط و مطالعه گذرانیده و بقیه را هم ناچار است بهمین نحو بگذراند .

داستان ما روزنامه نگاران و نویسندگان مطبوعات با سایر نویسندگان حرفه ای صاحب تالیفات و تصنیفات ، داستان سربازان جبهه جنک است و قهرمانان میدانهای ورزشی و هنرمندان سینمایی .

قهرمانان ورزشی در هر رشته ای که پیروز شوند بنسبت موفقیت مدال

از ابوالقاسم حالت

درد خود گوی

ولی پیش طبیب

آنکه هرگز نشود چاره گر هیشکل تو

به که آگه نشود از دل تو

قصه‌ی غصه‌گر آن شرح دهی با همه کس

همه را غم‌زده می سازد و بس

دل مردم همه فارغ زغم یاری توست

شکوه هایت سبب خواری توست

شرح بیچارگی و قصه‌ی بدبختی تو

کی شود چاره گر سختی تو؟

سخن از مشکل خود گوی ولی پیش طبیب

درد خود گوی ولسی پیش طبیب

روزنامه‌نگار خدمت نکرد و از خود گذشتگی نشان نداد. و از این پس هم نخواهد داد. اگر دیگر رجال کاری کردند از نیروی مملکت نیرو گرفتند ولی اینان با مایه رفتن از جان و مال و انرژی و ایمان خود اینکار را کردند. اکنون در این آخر سال و شب عیدی برای شهدای مرده و زخمیهای درد ریف اموات این صنف کسی خیرات و مبرات داده است؟ هیئات هیئات!

قلب حساس و وجدان روزنامه‌نگار مسئول به منزله درد سنج اجتماع است، هر قدر فشار هوا یا حرارت و برودت محیط بالا و پائین برود بهمان نسبت سطح جیوه در میزان الحراره‌شیشه‌ای بالا و پائین می‌آید ولی اگر میزان گرما و سرمای هوا از ظرفیتی که کارخانه سازنده برای دستگاه تعیین کرده بالاتر برود و یا پائین‌تر بیاید شیشه دستگاه هر قدر که محکم باشد می‌ترکد؟

حساب روزنامه‌نگار و نویسنده مطبوعاتی از دیگر نویسندگان جداست، درست مانند درد عشق و علت عاشق، کز علت‌ها جداست.

کار روزنامه‌نگار و نویسنده مطبوعاتی را نباید با دیگر نویسندگان آثار ادبی و اجتماعی سنجید و قیاس کرد. گرچه باشد در نوشتن، شیر، شیر!

آن یکی شیری است، اندر بادیه و آن دگر شیری است، اندر بادیه (۱) داستان نویسندگان مطبوعاتی و

روزنامه‌نگاران مبارز (البته از نوع خدمتگزار مردم و مدافع حقوق آنها، نه کمر بستگان در خدمت تجارت و سر سپردگان روابط عمومی‌ها) همان داستان رایت و پرده سعدی، و گربه و پلنگ است، که هر دو از یک نوع و ژانرند، ولی گذشت روزگار رایت را که پرچم و پارچه باشد دائما با سیر و سفرو جنگ

وقتی زن ملا دستمال را باز کرد گفت اینکه گوشت است و بیخ نیست. ملا با عصبانیت بی آنکه نام گوشت را بر زبان بیاورد گفت: میدانم ولی میخواهم گربه نفهمد و ایز باو گم کنم!

بنابراین استاد عزیز، این طرز نویسندگی، ابداع و ابتکار نیست که سبک باشد هرچه هست، زائیده احتیاج است و از ناچاری است، من ناچارم در يك سرمقاله طی يك جمله و حتی يك كلمه تنها که غالبا با حروف درشت و سیاه مینویسم، همه چیز را بخواننده بگویم و هیچ گزگی هم بدست کسی ندهم تا چه رسد بجماعت گربه و موش و سوسک که در گوشه و کنار با شم و سمع و صوت خود، همه را زیر نظر دارند و زیادی هم دارند.

و خطر قرین ساخته و جور آدمیزاد گربه پلنگ نژاد را مسکین و کلبه نشین و پارچه همنوع او را که پرده باشد زینت بخش کاخهای سلاطین کرده است پلنگ غران هم اگر گربه‌وار اسیر مهمانسرای امیر میشد، برای غلامان سلطان هدف تیر بود ولو تیر تهمت!

برخلاف تصور استاد، من بنده را سبک خاصی هم نیست و اصولا این طرز نگارش اگر سبک مخصوصی بحساب بیاید از ناچاری است و بمنظور ایز گم کردن گربه و حتی موش میباشد.

میگویند روزی ملا نصرالدین مقداری گوشت خریده و لای دستمالی پیچیده بود بخانه آورد و با صدای بلند خطاب بزنش گفت: بیا این یخ را بگیر!

۱ - مقصود از شیر در نیمه اول شعر سلطان جانوران است و در نیمه دوم، شیر آشامیدنی و خوردنی منظور از بادیه هم در قسمت اول شعر بیابان است و در قسمت دوم بمفهوم ظرف و کاسه.

چند ملیتی‌ها و فرمانروائی آنها بر اقتصاد جهان

شرکتهای چند ملیتی سه برابر ثروتمندتر از بانکهای مرکزی و تولیدی معادل بیست میلیارد دلار بیش از کل صادرات جهان

اینها در بسیاری از کشور های جهان رجال سیاسی و اقتصادی را هم در اختیار دارند

فرب به سیصد شرکت چند ملیتی که در سراسر دنیا تولید می‌کنند ، می‌فروشند ، سفته بازی می‌نمایند و پولها را به جیب می‌زنند . دولتها را به خدمت خود در آورده‌اند . آنها سه بار ثروتمندتر از بانکهای مرکزی کشور های صنعتی هستند و بر اقتصاد جهان حاکمند آنها به حساب خود برای بهره‌کشی جهانی از منابع طبیعی ، بازار های جدید یا قدیم و حتی «معادن نیروی کار» برنامه ریزی می‌کنند.

دو اقتصاددان کانادائی آقای چارلز لوینسون که متخصص امور شرکت های چند ملیتی و دبیر کل فدراسیون پدر قدرت بین‌المللی شیمی (۴ میلیون عضو) با کمک «امیشل بوسکه» در اینجا روشهای متداول این ابر قدرت ها را که گاهی ظاهرا رقیب هم هستند ولی برایشان از مدت ها پیش دشمنی اروپا ، امریکا ، روسیه امری پایان یافته میباشد فاش می‌کنند.

شخصی که بدینگونه حرف می‌زند «چارلز لوینسون» نام دارد او کانادائی و دبیر کل سندیکای بین‌المللی شیمی است و دو کتاب پرسر و صدا نوشته است . او هنگامی «چند ملیتی‌ها» را کشف کرد که امریکاییان - و کارگران پیشاپیش آنها - در برابر موج ترانزیستورهای ژاپنی با یک جهش ملی و حمایتی واکنش نشان دادند. لوینسون که در آن هنگام معاون فدراسیون بین‌المللی آهنگران بود برای امریکاییان واقعیت مبهوت کننده‌ای را فاش کرد. تولید «مداین جاپان» توسط شعب ژاپنی تر استهای امریکائی ساخته شده بود . اشغال بازار امریکا از جانب نیویورک و توکیو سازمان یافته بود ، دشمن کارگر امریکائی ، کارگر ژاپنی و حتی دولت ژاپن نبود ، بلکه خود سرمایه امریکائی بود که از امریکایی بودن تنها نامی و اصالتی داشت. از آن زمان بیست سال گذشته است و چیزی که در آن زمان همه را به هیجان

موفق بوده است . به بنیادهای خود ، و مدارس تجاری اش و دانشگاه هایش سفارش ادبیات دانشمندان را میدهد تا صدای ماسندیکاییان و کارگران را خاموش کند ، مائی که اولین کسانی بودیم که راز این روباه را برملا کردیم و آنها نظریه «آلودگی» را جای این واقعیت ملموس قرار دادند و در همین زمان صنایع شیمیائی ، ذوب آهن و نفتی آنها در درجه بعد کارگرانی را که در آنها کار میکنند مسموم مینمایند و سپس ساکنین شهرها را و بالاخره ماهیان دریاها را و اینک نیز سعی دارند نظریه «شرکت های چند ملیتی را بجای این واقعیت دیگر قرار دهند یعنی واقعیت «میشل یا جنرال موتورز» آبی‌ام یا سن‌گوین که بهره کشی را در مقیاس جهانی سازمان می‌دهند ، و کارخانجات خود را چون مهره های شطرنج جابجا می‌کنند استقلال دول ملی را از هر نوع جوهری خالی میکند همچنانکه سیاست حکومتها را در موارد صنعتی ، تجاری ، مالی و پولی .

توسعه شرکت های چند ملیتی افکار ما را راجع به دولت ، قدرت ، پول ، برنامه ریزی ، ملیت خواهی ، مبارزه کارگری ، تجارت خارجی ، هر چیزی را که مردان سیاسی پشت این جملات قرار میدهند مورد تردید قرار داده است . از قرن هیجدهم به بعد مسلما دنیا چنین تحول کلی و باین عظمت را بخورد ندیده است .

ولی اگر شما صدها تغییری را که در ظرف یکسال به شرکت های چند ملیتی اختصاص یافته است ، ببینید ، بسیار کم اتفاق افتاده است که جنبه - های اصلی آن مورد بحث قرار گرفته باشد . و نیز جنبه اصلی فعالیت آنها را در تحقیقات «بالا برنده» چند هزار صفحه‌ای که بنیاد فوردوای بی‌ام به هاروارد انستیتو سفارش داده‌اند نخواهید یافت . کارفرمای بزرگ اینک روی این مسئله عملیاتی را انجام می‌دهد که در مورد بحران شهرنشینی ، رشد ، آلودگی ، «کیفیت زندگی»

غولهای واقعی مابین خود نمی‌جنگند چون خطر آن زیاد است. بلکه اختلافات آنها بطریق بی سر و صدا در اطراف يك فرش سبز حل و فصل میشود. و بدینگونه است که شل وارد بیست و پنج قرار داد همکاری شده است و استاندارد اوایل آونیو جرسی (اسوسی و پنج قرارداد فی‌مابین با شرکت های دیگر نفت منعقد کرده است. و بیش از چهار هزار قرارداد همکاری فی‌مابین، بین چند ملیتی‌های امریکا و به اصطلاح رقبای اروپایی آنها وجود دارد، یعنی سه برابر قراردادهای مشترکی که بین بنگاههای اروپایی برقرار است.

تصویر نازیبانی که از این داده‌ها به دست می‌آید، تصویر يك اولیگارش جهانی است: این اولیگارش از چند صد بنگاه بزرگ تشکیل شده که مدیران آنها (که شامل مدیران تازه روسی هم میشود) از يك مکتب، يك محیط اجتماعی خارج میشوند، يك فکر را تبلیغ میکنند و بدنبال همان هدفها با همان وسایل می‌روند. طبعاً این بنگاهها راجع به بازار مجادله میکنند ولی این مبارزه هرگز بصورت جنگ تجاری و قیمتها نیست. سلاحهایی که آنها علیه یکدیگر بکار می‌برند، تازگی و «تصویر» کالا است که توسط شرکتهای پرخرج تبلیغاتی ساخته و حمایت میشود، گسترش شبکه تجاری خاصه با تطبیع دائمی فروشندگان و مقاطعه‌کاران مارکهای دیگر، ایجاد نفوذ، قاطع، و پرخرج و حتی لازم در محلهائی که دولت و سازمان‌اداری اش فساد پذیر است - یعنی در عمل در همه جا، اگر در اروپا نمیتوان بطور کلی نظر لطف‌روسای حکومتها را خرید در عوض میتوان خدمات وزرا یا وزرای سابق یا شخصیت‌های سیاسی را که وزرا را به نوعی به آنها وابسته‌اند بدست آورده یا اجاره کرد.

لویسن می‌گوید: «فراموش نکنیم که «پل‌هائری اسپاک» نخست‌وزیر سوسیالیست بلژیک به هنگام مرگش

خاکستری سود میجوید - متوجه خواهید شد که يك گروه بنگاه که اغلب در کنسرسیوم باهم متحد شده‌اند به دنیا حاکمند: ۷ بنگاه‌غول‌پیکر کل صنعت نفتی را در اختیار دارند، ۱۵ بنگاه پتروشیمی را در نظارت دارند، الکترونیک حرفه‌ای زیر دست ۱۰ بنگاه است ۸ شرکت يك تراست برای صنعت لاستیک‌سازی تشکیل داده‌اند شیشه صاف پنج شریک داردو کاغذ ۶، و غیره و اگر شما تصور میکنید که این غولها با چاقوهای برنده برای توسعه سهم خود از بازارهای جهانی می‌جنگند، سعی کنید زودتر از اشتباه دریابید. البته موارد و محلهایی وجود دارد که در آنها رقابت شدید است، ولی بین بنگاههای مستقر شده، گرایش به سوی مبارزه به چشم نمی‌خورد بلکه انگیزه ایجاد کارتل و همکاری فی‌مابین برای استحکام حاکمیت و سد کردن راه برای تازه‌واردان بوجود می‌آید.

● مورد لاستیک را در نظر بگیرید برای شما توضیح داده‌اند که میشن در امریکای شمالی که میخواد کارخانه های بزرگی برپا کند با مشکلات بزرگی مواجه شده است. شما نتیجه میگیرید که مبارزه بین غولهای لاستیک باید شدید باشد. دنلپ، پیرلی، میشن، گودریچ، فایرستون و گودیر. اما باید بدانید که دنلپ به حساب گودیر در بسیاری از کشورها لاستیک تولید میکند، و میشن و دنلپ در بطن طی يك قرارداد با هم بستگی دارند و بالاخره بالاتر از همه اینکه يك شرکت ایرلندی که لاستیک های رادیالی به حساب يك بنگاه امریکایی می‌سازد، مایملک بنگاه اتریشی سامپریت است که خودش توسط بنگاه فرانسوی بلژیکی کلبر کولومبر کنترل میشود که این یکی زیر نظر بنگاه فرانسوی میشن قرارداد که مرکزش در «بال» سوئیس است. پس هنگامی که به شما از نبرد غولها سخن گفتند، زیاد جدی نگیرید.

می‌آورد دیگر مسئله‌ای عادی شد دستگاه های رولینکس در سنگاپور سوار می‌شدند، و نیز آگفا - گورت میکرو مدارات زیمنس، دستگاههای را در ژاپن میساخت، مبلهای «سوندی» از کارخانه‌های لهستانی بیرون می‌آمد، قسمتی از قطعات اتومبیل رنو در یوگسلاوی و رومانی ساخته میشد و غیره. در مورد تراستهای امریکایی بسیاری از آنها بطور کامل کارهایی که باید پادست ساخته شود به خارج منتقل کردند: کل دستگاههای عکاسی که در امریکا به فروش میرسد در خارج ساخته شده است، این مسئله در مورد ۹۶ درصد ضبط صوتها، ۹۵ درصد دوچرخه‌ها، ۹۰ درصد گیرنده‌های بی‌سیم، ۷۰ درصد ماشین تحریرهای قابل حمل، ۶۷ درصد کفشها، ۵۰ درصد تلویزیونهای سیاه و سفید و غیره صادق است.

در حال حاضر بنگاه بزرگی نیست که دارای کارخانه‌های منشعب در کشور- های دیگر نباشد و قطعات مختلف يك ماده تولیدی را نسازد.

و حتی بهتر از آن ظرفیت زیست يك بنگاه به عنوان يك سامیت مستقل بستگی دارد - و بیش از پیش بستگی خواهد داشت - به تعداد و استحکام شبکه‌هایی که در اطراف دنیا برپا کرده است. بعداً خواهیم دید که این «چندملیتی» بودن چه امتیازاتی دارد، فعلاً گوش دهیم. ببینیم، لویسن چگونه راجع به عظمت «چندملیتی‌ها» سخن میگوید:

«تولیدات چند ملیتی‌ها در حال حاضر دوبرابر سریعتر از کل فعالیت اقتصادی جهان افزوده میشود در حوالی ۱۹۸۵، سیصد تا چهارصد «چند ملیتی» طبق پیش‌بینی‌های فعلی ۸۰ درصد کل صنایع دنیای سرمایه‌داری را زیر نظر خواهند داشت. اگر شما به صنعت پیشرفته بنگرید - آن صنعتی که «علمی» اش می‌نامند و از نیروی کار کم استفاده میکند و بیشتر از مواد

مطبوعات و حکومت

حکومت و مطبوعات در یکدیگر تاثیر دارند ولی تاثیر مطبوعات در حکومت بیشتر بفع جامعه است تا تاثیر حکومت در مطبوعات ، زیرا مطبوعات وقتی در انقصاد مامورین دولت آزاد بودند و هرکسی توانست از دست مامور متجاوز بمطبوعات متوسل شود دزدی و خیانت و ظلم و ستم هیچ ماموری پشت پرده نمی‌ماند . هم دولت از کار او آگاه میشود و او را تنبیه یا عوض میکند و هم خود مامور از رسوائی میترسد و کار بد کمتر میکند . سالها پیش روزی وزیر در مجلس گفت مامورین من از ترس مطبوعات جرات هیچ کاری ندارند . گفتم البته کار بد والا کار خوب را هیچ مطبوعاتی نمیتواند بد بگوید .

از یادداشت‌های شادروان عبدالرحمن فرامرزی

رقابت برخاستند : بیش از يك سوم منابع ملی سرمایه‌گذاری شد . دستمزدها بسیار پایین‌تر از دیگر کشورهای صنعتی بود و اجازه میداد تا این سرمایه‌ها در آنجا جمع شود و باین رشد رکورد برسند . مجتمع‌های صنعتی غول پیکر به وجود آمدند که خیلی زود ظرفیت آنها از نیاز کشور درگذشت .

صاحبان صنایع انتخابی نداشتند ، آنها از نظر سیاسی ضعیف‌تر از آن بودند که در دنیائی که « فاتحان » به آن تسلط داشتند منطقه نفوذ ایجاد کنند . آنها تنها می‌توانستند در کشور خود سرمایه‌گذاری کنند ، و این همان کاری بود که انجام دادند ، در نتیجه بنگاههای اصلی اندازه بیش از حد بزرگ یافتند . و برای آنکه تاسیسات خود را سود ده کنند شروع به صادر کردن ۵۰ درصد و گاهی ۶۰ درصد (گاهی هم بیشتر) از تولیدات خود کردند و چون به دلیل دستمزدهای پایین (کم نسبت به بهره‌وری) خود ارزش صادرات نمی‌توانست تماماً توسط آلمانها و ژاپنی‌ها مصرف شود ، کشور آنها با مازاد تجاری دائمی و زیاد روبرو شد . و اکثر کشورها در قبال آنها وام داشتند .

« ناتمام »

است که صادر میکند ، و شعب خود را در کشور هایی مستقر می‌سازد که می‌خواهد بازار آنها را بدست آورد . در حال حاضر ، امریکا شش برابر بیش از آنچه که صادر می‌نماید کالا تولید می‌کند ، و این نرخ در سال ۱۹۷۵ به ۸ خواهد رسید ، دو سوم صادرات صنعتی امریکا از کالاهای خدماتی تشکیل شده‌اند که بنگاه مادر امریکایی به شعب خارجی خود می‌فروشد . پس باید گفت کل صادرات امریکا نتیجه صادرات سرمایه است . و اگر در نظر بگیرید که شعب برای بنگاه مادر مشتریان اسیر هستند که او می‌تواند بهر قیمتی خواست به آنها جنس بفروشد ، نتیجه خواهید گرفت که دستکاریهای پولی تنها می‌توانند روی صادرات امریکا اثر محدودی بگذارند . »

لوپنس در آخرین کتاب خود می‌نویسد : « صادرات مادی از هم‌اکنون يك کار عبث هستند ، اینك مدیریت و سرمایه است که از مرزها می‌گذرد بدون آن که از سوهان گمرکی آسیبی ببیند . می‌توان این نمونه را در مورد ژاپن و آلمان مشاهده کرد ، آنان که ویران شدند و مستعمرات خود را از دست دادند . از سال ۱۹۴۸ با بالا ترین نرخ بهره دنیا با همدیگر به

مدیر آی تی تی اروپا بود . و لوئی آرمان يك اروپائی دیگر مدیریت کل وستینگهاوس اروپا را برعهده داشت . ولی همه اینها حکایات کوچکی است هنگامی که به عمق مسئله می‌رسیم نفوذ چند ملیتی‌ها را در تراز تجاری ، تراز پرداختها و سیاست پولی دولتها مطالعه میکنیم . اکثر مردم ن و نیز مردان سیاسی - هنوز فکر می‌کنند که حسابهای خارجی يك ملت شبیه يك نانوائی است ، صادرات از يك سو ، واردات از سوی دیگر ، اگر کشوری بیش از آنکه صادر میکند واردکننده باشد ارزش پول را کاهش دهد ، یعنی قیمتهای صادراتی را کم کند تا بیشتر به خارج جنس بفروشد . اما اینطور نیست ، و جریانات دیگر بدینگونه نمی‌گذرند . جوهر يك اقتصاد سرمایه داری نوین کسری تجاری با خارج است . اگر به شیوه آلمانها دارای يك مازاد دوره‌ای است یعنی که عقب‌مانده است . این یکی از جنبه‌هایی است که لوپنس به روش پر غوغائی آنرا روشن کرده . او میگوید :

« از هم‌اکنون ، تولیدی را که چند ملیتی‌ها در بنگاه‌های خود ایجاد می‌کنند ۲۰ میلیارد دلار بیش از کل صادرات دنیاست . ارقام دقیق برای سال ۱۹۷۱ به این ترتیب هستند ، کل صادرات دنیا ، ۳۱۰ میلیارد دلار ، تولید شعب خارجی : ۳۲۰ میلیارد دلار ، ۲۷۵ میلیارد آن به بنگاههای امریکایی اختصاص داشت . پس شما میتوانید بگویید که این بنگاهها در حال حاضر تولیدی را برابر با ۹۰ درصد رقم کل صادرات تمام کشورها تأمین میکنند .

حال به تراز تجاری امریکا بپردازید ولی تصور نکنید که بادهستکاریهای پولی می‌تواند آنرا مهار کند . عملاً شرکت بزرگ امریکایی وجود ندارد که راجع به صادرات تولیدات خود ناراحتی داشته باشد ، کارخانه‌ها ، سرمایه‌ها ، دانش ، و شبکه تجاری‌اش

نام و عنوان سازی حتی باقیمت بازی بازبان فارسی

چرا «جیغ بنفش» معروف شد؟ چه شد که اغذیه‌فروشی «مولن روژ» نام و عنوان خود را به اغذیه‌فروشی «مراشیرا» تبدیل کرده است؟

قدرت «اطلاع دهنده‌گی» کلمات چیست و چرا کم و زیاد میشود؟

پویه ، چکامه ، چامه ، چکاو ، پویه ، پوک ، پونه ، پیچک ، میخک می‌تواند دلیل بر این ادعا باشد ، اما باز علت اصلی نیست .

خاطره انگیز بودن بسیاری از نامها نیز میتواند دلیلی بر انتخاب آنها باشد و نامهایی مانند چل‌چیس ، کاکل زری ، بزبز قندی ، هزار و یک‌شب ، لنگه‌کفش ، چارق ، نمودار اهمیت این عامل است اما باز علت‌العلل چیز دیگریست . برای روشن شدن مطلب

و پی بردن به علت نخست ذکر مختصری در باره نظریه اطلاع لازم می‌نماید : بشاير ، این نظریه قدرت اطلاع‌دهندگی هر واژه با کثرت استعمال آن واژه رابطه دارد . هر چه واژه‌ای کمتر استعمال شده باشد قدرت اطلاع دهنده‌گیش بیشتر است و هر چه پر استعمال‌تر باشد مردم توجه کمتری به آن می‌کنند یا اصلا به آن توجه نمی‌نمایند فی‌المثل لعل لب و عقیق لب که در ادبیات فارسی کثرت استعمال داشته قدرت اطلاع دهنده‌گی کمی دارند اما تمشک لب که کم به کار رفته اطلاع دهنده‌تر و چشمگیرتر است . به همین دلیل بود که جیغ بنفش و غاز کبود این همه توجه مردم را جلب کردند زیرا منحصر به فرد بودند همچنین جمله داد و فریادکشید پر استعمالست

است به ویژه می‌بینیم بسیاری از بوتیکها نام خارجی دارند .

شاید گمان رود که عامل اصلی اینست که مغازه دارها خواسته‌اند با این شیوه صمیمیت میان خود و مشتری برقرار سازند و وجود نامهایی مانند خودمانی ، آلونک ، رفقا ، کلبه ، دنچ ، کاکو ، من‌وتو ، پاتوق ، چار دیواری و غیره را دلیل بیاورند ، این عامل نیز گر چه بی‌اهمیت نیست اما علت اصلی چیز دیگری است که بعد به آن اشاره خواهد شد .

بعضی نیز شاید تصور کنند که مغازه دارها خواسته‌اند با انتخاب نام مناسب فارسی که برای همه مفهوم و مانوس است رابطه‌ای میان اسم مغازه و کار و شغل خود برقرار سازند و نامهایی نظیر سرخاب ، بزک ، چل‌چیس ، چار ، شب چراغ ، گوهرشب ، شبتاب ، کجاوه ، بالکی ، کالسکه ، لنگه‌کفش ، چارق ، ساغر ، ساقی ، لقمه ، کماج ، گازر ، نگاه ، نی‌نی و تاتانی و غیره مثال بیاورند ، این عامل نیز اهمیت دارد ولی خود معلول علتی دیگر است که خواهیم گفت .

اگر مساله موسیقی واژه و خوش آهنگی آنرا علت این فارسی‌گرایی بدانند باید گفت که البته این علت بی‌اهمیت نیست و اسم‌هایی مانند ملوسک ، افسون ، آلاله ، نارون ،

فارسی‌گرایی و تنوع‌طلبی در اسم‌های خاص مکانها به ویژه مغازه‌ها پس از آن همه سال‌های فرنگی مآبی چندان غیر عادی است که همه را شگفت زده کرده و شاید هرکس بارها از خود پرسیده باشد که چرا این تحول پیش آمده ؟ شاید بعضی تصور کنند که مساله احساسات ملی انگیزه این تحول باشد یعنی حضرات مغازه داران پس از سالها گرایش به واژه‌های خارجی و نوشتن نامهای کشورها و شهرها و قصبات مختلف خارجی و واژه‌های بیگانه بر پیشانی مغازه‌ها و موسسات خود اکنون به خود آمده و دریافته‌اند که این نامها مغایر شئون و احساسات ملی است . اما چنانکه بعد خواهیم گفت انگیزه این گرایش رابطه‌ای با احساسات ملی ندارد و یا دست کم رابطه‌اش خیلی کم است چنانکه در شئون دیگر ، فرنگی مآبی اهمیت خود را تقریبا همچنان حفظ کرده است .

ممکنست بعضی فکر کنند چون این فارسی‌گرایی را در نامهای بوتیکها می‌توان دید ، این صاحبان بوتیکها هستند که چون شرق‌گرایی داشتند و بیشتر کالاها و فرآورده‌های هنری دستی ایرانی عرضه می‌کردند نام فارسی نیز بر مغازه‌های خود نهادند . گر چه این عامل بی‌تاثیر نمی‌تواند باشد اما خود معلول علتی اصلی

چرا شده است چنین وضع و روزگار قلم؟!!

قسم به حرمت و آئین و اعتبار قلم
 که هر چه هست بود جمله یادگار قلم
 مدار علم و تمدن که تا بهما رسید
 بگسترش بود از گردش و مدار قلم
 خدا به (ن) و قلم یاد کرد در قرآن
 که تا نموده شود شأن و اعتبار قلم
 بدست صنع چو بنوشت امر کن فیکون
 اساس چرخ عیان گشت و شاهکار قلم
 چو بود علم کتابت، ز هر چه افزو تن
 اشاره کرد بدان آفریدگار قلم
 بحیرتم که در این عصر با چنین اوصاف
 چرا شدست چنین، وضع و روزگار قلم!
 قلم اگر که زبان داشت تا بگوش فلک
 رسیده بود کنون نامه‌های زار قلم
 متاع اهل قلم گشته است بی مقدار
 ز بس تصرف بیجا شده بکار قلم!
 محمد اسماعیل وطن پرست

و عادی اما جمله فریاد و داد کشید ،
 کم استعمالست و جلب توجه می -
 کند . (۱)

این نکته ایست که کمابیش هر کس
 بطور شمی از آن آگاه است و هر
 کاسب زرنگی از آن سود می جوید .
 مثلاً زمانی بود که واژه «خیاطی» برای
 رساندن شغل «درزگری» (دوختگری)
 به کار میرفت . اما خیاطهایی که از
 هر وسیله برای بیشتر جلب نظر
 کردن مشتری استفاده می کردند دیدند
 که واژه «خیاطی» توجه کسی را جلب
 نمیکند لذا واژه «دوزندگی» را به کار
 گرفتند که نو بود و چشمگیر . اما پس
 از مدتی هر **بالان دوزی** نام دوزندگی
 را بر دکان خود نهاد یعنی کثرت
 استعمال پیدا کرد و قدرت اطلاع
 دهندگی و جلب نظر کنندگی بسیار
 کم شد و باز نیاز به واژه ای تازه
 احساس شد . این بود که بعضی نام
 «تیلور» انگلیسی را برگزیدند و برخی
 «مزون» فرانسه را (خیاطهای زنانه دوز)
 اما این واژه نیز کثرت استعمال یافت
 و قدرت جلب نظر را نداشت ، از
 طرفی واژه نوی هم به نظر نمی رسید
 که به کار گیرند . به دست و پا
 افتادند که چه کنند . دیدند واژه
 «خیاط» دیگر در تابلو مغازه ها دیده
 نمی شود و کاربردش درین مورد به
 صفر رسیده و در نتیجه قدرت اطلاع
 دهندگیش بالا رفته ، ازین رو این
 واژه فراموش شده را بکار بردند و
 نخست مغازه های مشهور نام خیاط
 بر خود نهادند ، که سخت جالب
 نظر بود و رفته رفته همه آن را بکار
 بردند و حالا باز بر اثر کار برد زیاد
 چشمگیر نیست و همین روزهاست که

بار دیگر واژه های مثلاً **دوختگر** یا
دوژیگر ! را که کاربرد ندارد بکار
 گیرند (۲) .

مثال دیگر واژه «گوهرگری» است
 که کاربردش خیلی کم است لذا توجه
 را جلب می کند اما «جواهر فروشی»
 و «جواهری» پر کاربرد است و در
 نتیجه جلب توجه نمی کند . باید دانست
 که جلب نظر کردن «و کسب مشتری
 برای کسبه اهمیت زیادی دارد چنانکه
 مردم برای اینکه نظر دیگران را به خود
 معطوف دارند این همه پول صرف
 «مد» می کنند و به گفته «مارتینه»:
 «مد» در آخرین تجلیل چیزی نیست
 جز وسیله هایی برای جلب توجه
 جنس مخالف از طریق تازه بودن لباس
 و غیره . (۳)

با ذکر این مقدمات می بینیم که
 علت اصلی فارسی گرایی در نامه های
 مغازه ها و موسسات چیست ؟ در ایران
 ابتدا که مغازه ها هر يك دارای تابلویی
 شدند و نام خاص ، نامه های فارسی
 بود از قبیل ، **ایران ، جهان ، فارس ،**
پارس ، یگانه ، احسان ، دیانت ،
خورشید ، تاج ، مهر ، لاله زار ،
گلزار و غیره که چون به هر صورت
 برای اول بار بکار می رفت جالب
 بود . پس از مدتی که این اسمها زیاد

۱ - گاه برای بالا بردن درجه اطلاع دهندگی از صفت یا «قید» و جز آن استفاده میشود مثلاً به جای
 «سیب سرخ» میگویند سیب بسیار سرخ و بجای خندید میگویند خیلی خندید و بجای قرقره سازی ، کارخانه
 قرقره سازی و حتی کارخانجات قرقره سازی بکار می برند .

۲ - البته واژه خیاط ترجمه تیلور انگلیسی است چه ما صورت اسمی آن (خیاطی) را بکار میبریم نه
 صورت صفتی (خیاط) را و البته قدرت اطلاعی خیاط از این نظر از «خیاطی» بیشتر است .

۳ - همان کتاب ، ص ۱۸۲ .

که با همه تازگی خیلی اطلاع دهنده نیستند زیرا اصولا واژه های خارجی چون کثرت استعمال پیدا کرده بطور کلی کمتر جلب توجه می کنند .

شاید تصور شود که موسیقی زیبایی بسیاری از این واژه های فارسی انگیزه انتخاب آنها بوده در این صورت نیز باید گفت پس چرا واژه های خوش آهنگ و پر استعمالی نظیر **گلزار** ، **لاله زار** ، **زیبا** ، **پیرایش** ، **آرایش** را دیگر بکار نمی برند . مساله صمیمیت نیز عامل اصلی نیست زیرا همه این واژه ها برای اول بار بکار گرفته میشوند و لذا جلب توجه می کنند و اگر هر يك از این واژه ها قبل بکار رفته باشد دیگر هیچ جالب و چشمگیر نخواهد بود . اما اینکه بوتیکها علت این گرایش هستند چنانکه گفتیم با علتی فرعی شاید باشد اما علت اصلی نیست به ویژه که بسیاری از بوتیکها نام خارجی دارند .

با این ترتیب می بینیم که علت اصلی فارسی گرایی قدرت اطلاع دهندگی زیاد این واژه ها است اما نمی توان انکار کرد که عوامل ثانوی نیز نقشی دارند ، البته نه در فارسی گرایی بلکه در انتخاب واژه های فارسی مثل موسیقی زیبای واژه یا خودمانی بودن معنی آن یا عجیب بودن و از همه مهمتر خاطره انگیزی بعضی از آنها چون **کاکل زری** و **چل گیس** ، **بوزقندی** و غیره که هر يك با خود افسانه ای را به همراه دارند و معانی جالبی و همچنین واژه هایی که یاد آور نسل یا نسلهای گذشته است و امروز دیگر کاربرد ندارد و خاطره انگیز است مانند چارق و شلیته ، **پاتوق** ، **چارسوق** ، و غیره به هر حال اکنون دوره فارسی گرایی است و مفتنم است تا در آینده چه پیش آید . باید بود و دید که تاکی میباید و کی قدرت اطلاع دهندگی این واژه ها نیز کم خواهد شد و سیر نزولی را طی خواهند کرد .

قبیل **گلدیس** ، **پردیس** ، **آبادانا** ، **میترا** ، **شاندیز** ، **هومن** ، **آناهیتا** ، **پاسارگاد** ، **بیضا** ، **فرانک** ، **تاقلی** که به اندازه نامهای خارجی جلب نظر می کرد و نه بیشتر (مگر برای آنها که می دانستند این واژه های فارسی است) و نه نیاز به واژه های جالبتر همچنان باقی ماند .

سرانجام با کشفی تازه مشکل را حل کردند و آن اینکه دریافتند که بعضی از واژه های ایرانی که به عنوان اسم خاص مغازه به کار نرفته بسیار جالب است و توجه انگیز و بعضی خاطره انگیز و همه با قدرت اطلاع دهندگی زیاد و هر کدام کم استعمالاتر نظر گیرتر لذا حتی از واژه هایی سود جستند که کاربردشان عجیب می نماید مانند **اچنه** ، **گشنیز خانم** ، **بی اسم** ، **کاکا لنگه کفش** ، به این طریق بود که قدرت اطلاع دهندگی واژه های فارسی سبب شد که حضرات به آنها روی بیاورند و فارسی گرایی آغاز شد و ظاهرا رابطه ای با احساسات ملی ایشان ندارد که بخاطر جریحه دار نشدن احساسات ملی واژه های فارسی را بکار گرفته باشند . شاید کسانی مخالف این نظر باشند و بگویند فارسی گرایی علتی جز احساسات ملی ندارد در این صورت باید گفت که طی سالهای قبل این احساسات کجا بود . بعلاوه اگر مساله احساسات ملی است و رابطه ای به نظریه اطلاع ندارد چرا تنها واژه هایی را بکار می گیرند که کار بردشان صفر است و یا بسیار کم ؟ چرا واژه های پر کاربرد چون **دیانت** و **صداقت** و **شرافت** و **کرامت** (که به حمدالله در مورد همشان مصداق پیدا می کند !) و **شرق** ، **سعادت** ، **بهار** ، **سعدی** ، **حافظ** ، و **سینا** و غیره را دیگر انتخاب نمی کنند . از طرفی هنوز هم واژه های فرنگی تازه ، بکار می رود مانند **پنگوئن** ، **فولک** ، **شاین** و **میس مری** و **دلیکیت** و غیره

به کار رفت و مردم زیاد دیدند و چشمها عادت کرد . دیگر چشمگیر و اطلاع دهنده نبود ، از طرفی چون درین روزگار فرنگی مآبی مد روز شده بود مردم به واژه های فرنگی روی آوردند که در آغاز هر اسم منحصر به فرد بود و سخت نظر گیر مانند **گریستال** ، **رویال** ، **جنرال** ، **شیک** ، **لوکس** ، **ونوس** ، **پاریس** ، **واشنگتن** ، **دیاموند** ، **دیانا** ، **نایس** و غیره .

صاحبان مغازه ها در این مورد الحق که سنک تمام گذاشتند و با هم به رقابت پرداختند و کم کم «دیانتها» و «فارسیها» ، «دیاناها» و «پاریسها» شدند (وحتی پارس ، «پرسیانا» شد) و خوب هم گل کرد چه مثلا کافه دیانت کجا و کافه دیانا کجا ، و سینما گلزار کجا و سینما «گلدن گیت» کجا ! و هر چه دوستداران زبان فارسی فریاد برآوردند و «واقارسیا» ! گفتند و اعتراض کردند که نباید نام مغازه های تهران واژه های خارجی و نام ممالک و شهرها و قصبات بیگانه باشد کسی گوشش بدهکار نبود و به خرچشان نرفت که نرفت چه مساله «اطلاع دهندگی» و جلب مشتری و سود جویی مطرح بود . بیچاره مرحوم صبحی مهدی چقدر ازین بابت خون دل خورد و نصیحت کرد اما سخنش در این مردم سودجوی ره در عالم صورت به عالم معنی نبرده درنگرفت که نگرفت . ولی رفته رفته تب گرایش به نامهای خارجی هم برید و واژه های فرنگی فی المثل **شیک** ، **لوکس** ، **برلن** ، **سویس** ، **آرژانتین** و غیره (و اصولا نامهای فرنگی) از بس به کار رفت قدرت اطلاع دهندگی شان کم و کمتر شد و دیگر چندان جلب نظر نمی کرد و حضرات مغازه داران چاره ای می جستند و در این ضمن شاید به علت محدودیتهایی در استفاده از نامهای خارجی بعضی از مغازه داران و یا صاحبان موسسات دیگر واژه های فارسی و فرنگی نما دست و پا کردند از

پورنوگرافی وفحشانگاری و هرزه نویسی

معنی کلمه « پورنوگرافی » کاملاً بستگی به فرد دارد. چیزی که در چشم يك آدم پورنوگرافی می‌آید در گوش دیگری قهقهه نبوغ است. خود کلمه پورنوگرافی (۱) « چیزهای وابسته به فواحش » یا فحشانگاری معنی می‌دهد. اما آیا معلوم است امروزه « فاحشه » به که می‌گویند؟ اگر واقعا فاحشه بکسی می‌گویند که در ازاء تسلیم تنش به مردان دستمزد می‌گیرد، خیلی زن‌ها در قدیم خود فروش بوده‌اند و بسیاری خود فروشان، خودشان را از روی تمنا و اشتیاق در ازاء هیچ، تفویض می‌کرده‌اند. اگر زنی هیچ رگه‌ای از « خود فروشانگی » در خود نداشته باشد چوب خشکی بیشتر نیست. شاید هم بتوان گفت که خیلی از خودفروشان نشانه‌ای از نجابت زنانگی در خود دارند. پس چرا مته به خشخاش بگذاریم؟ قانون خیلی خشک و بی‌روح است و احکامش ربطی با زندگی ندارد. واژه وقاحت پردازی هم همین‌طورست. هیچکس معنی واقعی‌اش را نمی‌داند. بعضی‌ها می‌گویند *Obscene* از *Obscena* مشتق است و کلمه اخیر به معنای چیزی است که نباید در ملاعام عرضه شود. کجای کارید؟ ...چیزی که در نظر « زید » وقیح می‌آید در نظر « عمرو » و « بکر » وقیح نیست و واقعا این به عهده اجماع خاق است که درباره حدود معنای این کلمه تصمیم بگیرد. اگر نمایشنامه‌ای برای ده نفر از تماشاگران تکان دهنده باشد و برای پانصد نفر دیگر نباشد در این صورت

می‌توان گفت آن نمایشنامه از لحاظ اکثریت وقیح نیست. « هاملت » برای تمام خشکه مقدسان عهد کرامول تکان دهنده بود ولی امروزه برای هیچکس نیست، و برعکس از آثار آریستوفان حالا تکان دهنده است ولی برای یونانیان معاصرش نبوده است. انسان جانوری است متحول و لغات نیز پایه پای او پوست عوض می‌کنند. و اشیائی که می‌بینیم دقیقا همان چیز هائی نیستند که هستند و آنچه در حال حاضر فلانطورست يك لحظه دیگر همان نیست و ما اگر احساس ثبات می‌کنیم از اینست که دائما و سریعا تغییر موضع می‌دهیم. همه چیز باید به عهده اجماع مردم بگذاریم همه چیز را باید به عهده جمع و جماعت بگذاریم. بله به عهده عوام الناس. عوام و عموم خوب می‌دانند چه چیزی وقیح هست و چه چیزی نیست. اگر قرار باشد ده میلیون نفر از عوام الناس باندازه ده نفر از خامان و خاصگان نفهمند در اینصورت، کمیت ریاضیات لنگ است. می‌گویند: « صدای مردم، صدای خداست. » پس به اینجا می‌رسیم که اگر روی سخن شما با عوام است در این صورت معنی کلمات شما عوامانه و عمومی خواهد بود، یعنی معنائی خواهد بود که اکثریت مردم در آن اتفاق کلمه دارند. همانطور که یکی از دوستان به من می‌گفت: موادی که در قانون آمریکا مربوط به وقاحت پردازی است ساده و سبک است و حضرات در صدد تقویت آن برآمده‌اند. جان من هیچ لازم نیست

حرص و جوش به خرج بدهید مردم خوب می‌دانند وقاحت پردازی یعنی چه؟ واژه های کوچک و بی آزار که با «تن» یا «خون» قافیه میشوند اوج پورنوگرافی هستند. تصورش را بکنید که اگر حروفچینی اشتباه در کلمه «تن» بجای «ت» و «ء» بگذارد فی الفور تمام شششان خبردار می‌شود که بله.. حروفچین مرتکب وقاحت پردازی شده است و عمل ناسزا و ناشایستی از اوس زده است و کار او پورنوگرافیک است. بله دهان مردم را نمی‌شود بست حالا چه آمریکائی باشند، چه انگلیسی و هرچه باشد « صدای مردم صدای خداست » اگر تا حالا به این نکته توجه نکرده بودید از حالا توجه بکنید. این « صدای خدا » گاهی، با لحنی رسا بعضی فیلمها و کتابها و رپرتاژهای روزنامه‌ها را - که به زعم گناهکارانی چون من، سخت وقیح و نفرت‌آورست - تحسین می‌کنند. ولی لازم است از چشم يك خشکه مقدس عقیف‌نما نیز به موضوع نگاه کنیم.

من وقتی که وقاحت پردازی سوزناک می‌شود یعنی درست موقعی که دندان‌گیر خلاق می‌شود، وقتی که « صدای مردم صدای خداست » لحن بیش‌رمانه ساتی‌ماتتال به خود می‌گیرد، مثل وسواسیان از بیم سرایت نجاست می‌گریزیم و هرگز دم به این تله نمی‌دهم. باری برمی‌گردیم به سر مطلب: یا اکثریت یعنی عوام الناس را قبول داری و به قضاوت‌هایشان گردن می‌داری یا نه. یا در مقابل « صدای

عامه مردم دین و ایمان درست و حسابی ندارند برای اینکه همیشه از بیرون و به دست زیر کساران رهبری می‌شوند و هرگز از درون و به صرافت صمیمیت خودشان راه نمی‌افتند. مردم عامه همیشه به وقاحت گرایش دارند. و از اینجا برمی‌گردیم به بحث اولیه‌ای که درباره پورنوگرافی و وقاحت پردازی داشتیم. در هر فردی، واکنش در مقابل هرواژه‌ای یا عمومی و عامیانه است یا خصوصی و شخصی. این دیگر به عهده خود آدم است که از خودش بپرسد: آیا واکنش من شخصی است یا همینطوری و دستجمعی است؟ و وقتی که حرف از واژه‌های باصطلاح «وقیح» در میان باشد، می‌توانم بگویم که حتی یک در میلیون از مردم هم نمی‌توانند از شرواکش دستجمعی و عامیانه فرار کنند. نخستین واکنش آدم، همیشه واکنش دستجمعی است. احساس اهانتش هم دستجمعی است. محکوم کردنش هم عامیانه و دستجمعی است. اکثریت مردم از این حد پا فراتر نمی‌گذارند. ولی «من» های راستین دوباره به نفس خودشان رجوع می‌کنند و می‌پرسند: «آیا واقعا شوکه شده‌ام؟ آیا واقعا از کوره در رفته‌ام و جریحه‌دار شده‌ام؟» و پاسخ هر آدم راستینی باید منفی باشد: «نه شوکه شده‌ام، نه از کوره در رفته‌ام، نه جریحه دارم، من معنی این لغت را می‌دانم و خیلی راحت می‌پذیرم و حق ندارم قشقرق بپا کنم و حتی برای تمام قوانین عالم هم که شده، از گاه‌کوه بسازم.» حالا اگر به کار بردن چند واژه به اصطلاح «وقیح» مرد و زن را تکان می‌دهد و از عادت عمومی به سوی حالت فردی و شخصی خودشان می‌راند، زهی سعادت.

و کلمه «غاف» در تمام جهان چنان گرفتار «عادت عمومی» شده است که باید عطایش را به لقایش بخشید تا اینجا هرچه گفته‌ایم بیشتر به «وقاحت پردازی» مربوط می‌شود و مساله

یادش می‌رود که دارند سرش را شیر می‌مالند!

بازار و تجارت، معنای ویژه و دینامیک واژه‌ها را کشف کرده است. ولی شعر، آنرا از دست نهاده است. در شعر می‌کوشند لغات و معانی را هرچه دور از ذهن تر بیاورند یعنی از آن طرف بام می‌افتند و دوباره بامعانی عامیانه و عمومی واژه‌ها رویا روی می‌شوند، که مسلما فقط تاثیر عامیانه و عمومی برآدم دارد. هر آدمیزادی یک «من» عمومی و عامیانه و یک «من» شخصی دارد. بعضی از آدمها هم هستند که سراپا «من» عمومی دارند و فاقد واکنشهای فردی و شخصی‌اند. این گونه من‌های عمومی را می‌توان در مشاغل از قبیل وکالت و قضاوت و استادی دانشگاه و مقامات مذهبی و نظایر آنها سراغ گرفت.

کاسبکارها که این قدر از شان بد گویی می‌کنند، «من» های زمخت عمومی و بیرون‌گرا دارند و همچنین یک «من» هراسان و دست و پا زنده و نیمه جان شخصی. عوام الناس که از یک آدم گیج هم ساده‌دل‌ترند هرگز نمی‌توانند از واکنش های شخصی شان در مقابل دوز و کلک های استثمار کنندگان دفاع کنند. عوام الناس همیشه استثمار شده است و خواهد شد. فقط شیوه‌های استثمارست که فرق می‌کند. امروزه مردم را وادار می‌کنند که تخم دو زرده بگذارند. به ضرب همان کلمات ظریف و خوش پرداخت و معانی ویژه، خلاق را مثل مرغ کرچ به قدقد انداخته‌اند! «صدای مردم» صدای خداست «همواره چنین بوده و همواره چنین خواهد بود. ولی باید دید چرا؟.. برای اینکه عامه مردم نمی‌توانند بین معانی عمومی و شخصی تفاوت بگذارند. اگر گفته‌اند عوام کانعام بخاطر اینست که نمیتوانند احساسات اصیل و اصلی خودش را از احساساتی که استثمارگر به او حقنه کرده است تمیز بدهد.

مردم که صدای خداست «سر تعظیم فرود می‌آوری یا گوشه‌پای را میگیری که بانگ وشب و قیحشان را نشنوی. یا در پوست شیر می‌روی و فرشته‌نجات خلق می‌شوی یا اصولا سنگ مردم را به سینه نه‌بیزی و فقط گهگاهی دست‌چرب را به سرشان می‌کشی. موقع معنی کردن و تعریف کردن یک چیز، حتی ساده‌ترین لغت، باید تامل کنی زیرادو جور و دو گروه معنا داریم که الی-الابد از همدیگر جدا هستند. یک معنای عوامانه و عمومی داریم و یک معنای شخصی و خصوصی. به عنوان مثال لفظ «نان» را در نظر بگیرد معنی عامیانه و عمومی‌اش همان ماده‌ایست که از آرد تهیه می‌شود و همه می‌خوریم اما. معانی و مصادیق فردی و شخصی‌اش بسیارست: نان سفید، نان برشته، نان بربری، نان خانگی، نان خوش عطر تازه از تنور درآمده، خرده‌نان، نان ورنیامده، فطیر مقدس، برکت خدا، نان ترشه، نان دهاتی، نان سنگک، نان لواش، نان سیاه نان جو، نان شب‌مانده، نان ذرت، و... الی ماشاالله. واژه نان، آدم را از خود بیخود می‌کند و تا دور دست‌های خاطره می‌برد، و این معنا معنای فردی و شخصی است. واژه نان هرکس را به سفره ویژه‌ای می‌برد و معنایی که هرکس به آن می‌دهد واکنش اصیل تخیل خود اوست. وقتی که هر واژه‌ای در جامعه معنای ویژه‌اش به سوی ما می‌خرامد و در ما حالی که مخصوص به خود ماست برمی‌انگیزد واقعا دلپذیرست. تبلیغات چی‌های آمریکایی این موضوع را فهمیده‌اند و مقداری از ظرایف ادبیات آمریکائی را در مثلا تبلیغات «پودر رختشویی» می‌توان یافت! این تبلیغات، شعر سپیدند؟ و چنان معنای ویژه و پر زرق و برق و دل‌فریبی به پودر رختشویی می‌دهند که کاملا شاعرانه و ماهرانه است و آنقدر شاعرانگی دارد که آدم

پورنوگرافی حتی از آن دقیق‌تر و عمیق‌ترست. موقعی که آدمی به نوبی «من» شخصی‌اش رانده شود، در خلوت دل خودش هم نمی‌تواند بداند آیا بالاخره «رابله» پرنوگرافیک هست یا نه؟ همین در مورد «آره‌تینو» و «بوکاجیو» هم بیهوده گرفتار شک و شبهه می‌شود و اسیر چنگال عواطف مختلف می‌گردد.

یکی از تلاشهایی که برای معنی کردن پورنوگرافی به خرج داده‌اند به این نتیجه رسیده است که پورنوگرافی در هنر آنچنان چیزی است که قصد برانگیختن میل یا تحریک جنسی، تعبیه شده است و همه تأکیدش را بر این نهاده‌اند که ببینیم آیا نویسنده یا هنرمند «قصد» برانگیختن امیال جنسی داشته است یا نه؟ امروزه دیگر پنبه این «قصد» موزی و مزاحم را زده‌اند و همه می‌دانیم که قصد‌های ناخودآگاهمان تاجه پایه قوی و ریشه دارست. و در حالیکه قصد‌های ناخودآگاه ما بر قصد‌ها و نیت خود آگاهمان می‌چربد نمی‌دانم چه دلیلی دارد که آدم را بخاطر نیت ناخودآگاهش بی‌گناه، و بخاطر نیت و مقاصد خود آگاهش گناهکار قلمداد کنیم؟ من همانم که هستم، نه آن چیزی که فکر می‌کنم هستم.

به هر حال شبهه را قوی می‌گیریم و قائل می‌شوم که پورنوگرافی، پلشت و پلیدست و ما دوستش نداریم. اما چرا دوستش نداریم؟ آیا به همین خاطر که احساسات جنسی را در ما بیدار می‌کند؟ — گمان نمی‌کنم. هر قدر هم دیوار حاشا را بالا ببریم برای اغلب ما انگیزش ملایم احساسات جنسی تقریباً خوشایندست. مثل آفتاب‌مطبوع زمستان گرم‌ان می‌کند و بحس و حرکت می‌اندازد. بعد از یک دو قرن خشک‌مقدس بودن و جانماز آب کشیدن، اکثریت ما چنین احساسی داریم. فقط عادت عمومی و دستجمعی محکوم کردن جنسیت است که نمی‌گذارد به این حرکت کردن

بگذاریم. البته خیلی‌ها هستند که به محض احساس خارخار طبیعی جنسی، واقعا زده میشوند. اما این آدمها منحرفانی هستند که به عنوان دشمنی می‌ورزند. مردمی عاجز و سرخورده و ارضا نشده‌اند که دست پرورده‌های بی‌شمار تمدن امروزند، و تقریباً در نهان از تحریکات غیر ساده و غیر طبیعی جنسی لذت می‌برند.

حتی ناقدان برجسته هنری می‌کوشند به ما بقبولانند که هر کتاب یا تابلویی که «سکس اپیل» دارد صرفاً به خاطر همین، بدست. این‌گونه ریاکاری خیلی لاطائل است. نصف‌شعرها و نقاشی‌ها و موسیقی‌های خوب عالم به خاطر همین «سکس اپیل» دل‌انگیزشان است که خوب شمرده می‌شوند. در آثار «تیسیان» یا رنوار» در «غزل‌های سلیمان» جین‌ایر، موزار یا انی‌لوری، تنهایی همیشه با سکس اپیل یا انگیزه‌های جنسی — یا اسمش را هر چه می‌خواهید بگذارید — آغشته است. حتی میکال‌آثر که تا حدی هم از سکس‌بیزار بود، «شاخ و فور نعمت» را به هیات احایل آراسته است.

سکس در زندگی بشر، انگیزه‌ای نیرومند و سودمند و حیاتی است. و وقتی که گرمایش را که به آفتاب می‌ماند — احساس می‌کنیم و از فیضش سرشار می‌شویم، عمیقاً احساس رضایت می‌کنیم. در این صورت دست‌آزدن‌دیده برمی‌داریم که سکس اپیل عامل پورنوگرافی شدن آثار هنری است. خشک‌مقدس‌ان گرانجان قائل به این حرف‌اند ولی این جماعت جسم و روحاً بیماراند و اصلاً چرا باید به توهمات بیمارگونه‌شان اعتنا کنیم؟ سکس اپیل البته انواع گوناگون و بی‌پایانی دارد و هر نوعش هم درجات گوناگونی دارد. شاید بعضی‌ها بگویند درجه خفیف «سکس اپیل» عامل پورنوگرافی نیست ولی درجه شدید آن هست. این حرف مغالطه‌آمیزست. اوج آثار «بوکاجیو» به نظر من از «پاملا» یا «کلاریسا هارلو

یاحتی «جین‌ایر» و نیز از بعضی کتابها و فیلم‌هایی که امروزه بدون سانسور عرضه می‌شوند کمتر پورنوگرافیک است. درست به همین ترتیب، «تريشان وایزو» لده «ی» و اکثر به نظر من خیلی نزدیک به پورنوگرافی است. «تصنیف»‌های مردم پسند که از آن هم بدترست.

پس موضوع چیست؟ ملاحظه می‌کنید که صرفاً به سکس اپیل هم مربوط نیست و حتی به مساله قصد و نیت نویسنده یا هنرمند در برانگیختن تمایل جنسی ربطی ندارد «رابله» اغلب تعدد در این کار دارد. «بوکاجیو» هم به طریق دیگر. همین‌طورست، و من مطمئنم که «شارلوت برونتی» بیچاره و یا زنی که نویسنده «شیخ» است، قصد و عمدی در تحریک میل جنسی خوانندگان خود نداشته‌اند. مع الوصف می‌بینیم «جین‌ایر» تا مرزهای پورنوگرافی پیش رفته است ولی «بوکاجیو» برای من همیشه طراوت و کمال دارد.

معاون سابق وزارت کشور انگلستان که با کمال افتخار خودش را خشک‌مقدس مومنی می‌شمارد در نهایت‌گران جانی، با اندوهی حاکی از رنجش خاطر، در یکی از سرو صداهایی که در باره کتابهای آنچنانی راه انداخت چنین گفت: «... و این دو جوان که تا آن روز پاک مانده بودند، پس از خواندن این کتاب رفتند و با یکدیگر درآمیختند!» بهترین جوابی که به این حضرت می‌شود داد این است که خیلی هم خوب کاری کردند! ولی این پاسدار اخلاقیات انگلستان فکر می‌کند اگر قصد جان همدیگر را می‌کردند یا از شدت فرسایش عصبی به خدا می‌رسیدند، صد درجه بهتر بود! این بیماری، بیماری گرانجانی است.

بالاخره، پس از این همه پر حرفی‌ها، پورنوگرافی چیست؟ معلوم شد که سکس اپیل یا انگیزش جنسی‌ای بقیه در صفحه ۸۶

زیانمندترین برنامه‌های تلویزیونی برای کودکان

پخش آگهی‌های تجارتي است

سوء استفاده از سادگی کودکان در تبلیغات، جنایتی است که هدف آن نه تنها فرد، بلکه خانواده و اجتماع هم هست

جای بسی شگفتی است، دستگاهی که میتواند و باید بکودک جان بدهد، چرا جان میستاند؟!

نظر والدین آنها و افراد بزرگتر را به سوی خود جلب کند. دکتر «هاینس برانتل» یکی از صاحب نظران مسائل مربوط به وسایل ارتباط جمعی می‌گوید:

«تبلیغات یکی از عوامل نیرومند تاثیر نهادن بر دیگران است و بدین جهت نیز بوجود آمده است. زیرا که از طریق آن می‌بایستی به میزان معینی از خرید در نزد مصرف کننده نائل شد. معذرا به نظر من هنگامی که تاثیر نهادن بر کودکان مطرح میشود و اینکه نظر آنان را به هدف معینی منحصر سازیم و وادارشان کنیم تا مصرف خود را به جهت معینی سوق دهند و مثلا آنها را ترغیب کنیم تا والدین خود را بخرید کالا های خاصی برانگیزند، نوعی مرزهای اخلاقی در برابر ما به وجود می‌آید. در یک چنین مواردی، تبلیغات نباید با معیارهای معمولی سنجیده و ارزیابی شود.

ناتوانی در مقابل آگهی‌های تبلیغاتی من مخالف این عقیده‌ام که آگهی های تبلیغاتی تلویزیون را بیشتر متوجه کودکان کنیم. کودکان، جاهلانی آزاد و فارغی هستند که در برابر حملات تبلیغات توانائی دفاع از خود را ندارند و آنچه را که در برابرشان میگذارند ناچار می‌پذیرند. از یک فرد بالغ میتوان این انتظار را داشت که آنچه را می‌بیند و یا می‌شنود با نظری انتقاد آمیز در

تبلیغ نوعی آبلیمو مطرح است، نه چیز دیگری، دختر بچه ده ساله است با حسرت و بی‌اراده دستش را به سینه‌اش میکشد اما از برآمدگی خبری نیست!

این دختر که باز شاید دختر خود شما باشد از چنین تبلیغی چه آموخته است؟ و مهمتر از همه اینکه چرا به برنامه‌های تبلیغاتی تلویزیون علاقمند است؟

بی‌گمان مسئله «آگهی‌های تبلیغاتی» مسئله کوچکی نیست مخصوصا زمانی که با کودک مواجه میشود و البته این چنین چیزی خاص سرزمین مانیست یک واقعیت شاید ناخوشایند جهانی هم هست.

در واقع آگهی های تبلیغاتی در تلویزیون از جمله محبوبترین برنامه های کودکان است. برخی از این بابت اظهار تاسف می‌کنند و برخی دیگر عقیده دارند که باید به موقع کودکان را با زندگی اقتصادی آشنا کنیم و آنان را واداریم تا با آن درگیر شوند. لیکن در این نکته که آگهی های تبلیغاتی نباید طبایع پست و نکوهیده انسان را برانگیزد و آزمندی و حسد را در او بیدار کند اتفاق نظر دارند.

از مدتها قبل، خود تلویزیون با این مسئله روبرو شده است که از یک سو چگونه برنامه های خود را با کودکان ارتباط دهد و از سوی دیگر

پسرها چشمهایش را گرد کرده است. گوشهایش را تیز کرده و طوری نزدیک تلویزیون چمباتمه زده که گوئی حاضر نیست لحظه‌ای را از دست بدهد تلویزیون یک فیلم تبلیغاتی ریتیمیک که از یکی از اشعار روز مایه گرفته است نشان می‌دهد. زنی که یکی از انواع محصولات وطنی را با صدای دلچسب و به تقلید یکی از خواننده های «کوچه و بازار» معرفی میکند.

دامن بسیار کوتاهی پوشیده و هم چنان یک نفس و لایق قطع دست می‌انسانند و پای میکوبند، پسر بچه ده و دوازده سال بیشتر ندارد اما چشمهایش با نوعی کنجکاوی و شیفتت به زن جوان و زیبا دوخته شده است.

این پسر بچه که شاید در آستانه بلوغ هم باشد، پسر شما است! به چه چیزی فکر می‌کند؟ به زیبایی که ممکن است حاصل شود؟ یا به تفریحی که فرزندان می‌کنند؟

دخترک مواظب است که پلک نزنند، تا یک لحظه از دیدن او نماند، «جعبه سحرآمیز» دختری شوخ و شنگ و هوس برانگیز را با قیافه‌ای کاملا شرقی نشان میدهد، که دو لیمو را بموازات سینه های برآمده و بزرگش گرفته است و بامردی که ظاهرا حریص مینماید «قایم باشک» بازی میکند و با آهنگی ریتم دار میخواند که «دوتا لیمو دارم می‌خوری؟»

نزد خود مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد يك كودك از این کار عاجز است از این روی این شیوه‌ای سخت ناپسند و مضرود است که كودك و وجدان ناآگاه او را وسیله‌ای برای رسیدن به مقصود قرار دهیم و بخواهیم از این دستاویز برای ترغیب والدین به خرید کالای بهره‌گیری کنیم. بنابراین آگهی‌های تبلیغاتی در تلویزیون می‌بایستی چنان طرح ریزی شود که جهت‌گیری آن فقط به سوی والدین باشد.

با وجود این احساس می‌کنم که همه نظرات مربوط به این موضوع صرفاً آکادمیک است و کوچکترین تأثیری بر خود تلویزیون و صاحبان بنگاههای تبلیغاتی ندارد.

بی‌تردید تلویزیون بخاطر مسئولیت هایش بیکاری همه‌جانبه را برضد استفاده از کودکان برای رسیدن به هدف‌های تبلیغاتی آغاز کرده است. لیکن همه این تلاشها حاصل چندانی نخواهد داشت.

در مورد بکار گرفتن کودکان در کارهای تبلیغاتی و استفاده از آنها در اینگونه فیلمها نظری چندان مخالف ندارم. به تجربه دریافته‌ام که کودکان در این گونه فیلمها با علاقه و شوق بازی می‌کنند و نمی‌توان گفت که شرکت آنها در اینگونه فیلمها باری بر دوش آنها محسوب می‌شود و نباید اینگونه کارها را به حساب «کار غیر قانونی» کودکان که قوانین کشور آن را منع کرده است گذاشت.

كودك «وسیله» تبلیغ نیست

حرفهای این کارشناس «تبلیغات» مسئله بزرگی را مطرح میکند، واقعیت این است که از طریق يك كودك میتوان بر بزرگترها تأثیر نهاد بدین طریق که وسیله يك كودك شیرین و شاد نظر تماشاگران را به طور فوق‌العاده‌ای به سوی موضوعی جلب کرد و از این راه به هدف تبلیغاتی خود نائل شد. در اینگونه موارد، تماشاگر بالغ آنچه را که می‌بیند و می‌شنود در نزد خود تجزیه

و تحلیل میکند و آنرا با محک عقل سلیم و تجربه می‌آزماید در حالیکه كودك نه تنها بدون مخالفت و تمیز درست از نادرست آنچه را که می‌بیند می‌پذیرد بلکه در عین حال احساس میکند که باید این کار را بکند زیرا آنچه شنیده است اغلب از دهان آدم بالغ و آراسته‌ای بیرون آمده است که چهره‌ای مهربان و دوستانه دارد و همانطور که والدینش به او گفتند سرمشقی از نظر قدرت و راستکاری برای او به‌شمار می‌رود.

بدین دلیل هنگامیکه برنامه‌های تبلیغاتی تهیه میشود باید کارشناسان برگزیده و کردار بازپیکان آن نظارت کنند. مثلاً اگر در باره شوکولاتی تبلیغ میشود که کودکان می‌توانند آنرا قبل از غذا بخورند بی‌آنکه اشتهای خود را از دست بدهند باید نخست درباره واقعیت این ادعا از پزشکان سؤال شود. اگر کارشناسان نظر دادند که این ادعا درست نیست و خوردن این شوکولات قبل از صرف غذا اشتهای كودك را از بین می‌برد، آنوقت است که از پخش این آگهی تبلیغاتی باید جلوگیری به عمل آید.

در مسئله تبلیغات این نکته نیز باید مراعات شود که کلیه شرکت کنندگان در آن و به اعتباری کلیه افرادی که به نحوی با آن در ارتباط هستند دارای حقوق مساوی باشند. براین اساس نه تنها حراحان و نویسندگان برنامه‌های تبلیغاتی باید آزادی عمل داشته باشند بلکه در عین حال این آزادی می‌بایستی در حدودی باشد که فرصت دفاع از مصرف کننده را از وی باز نگیرد. افراد جامعه باید نیروی دفاعی درونی خود را بالا ببرند و این از طریق افزایش آگاهیهای مربوط به مصرف صورت می‌گیرد. بنا براین آگاهیهای مصرفی می‌بایستی با همان ابزارهایی کار کند که تبلیغات فعالیت میکند.

همه اینها تا حدودی با مسئله مالی در ارتباط است. معذراً این تنها پول نیست که در این ماجرا نقش تعیین کننده را ایفا میکند. کافی است که بنهضت‌های ایده‌آلیستی بزرگی که در گذشته وجود داشته بیاندیشیم، نهضت‌هایی که پایه‌های آن نه بر پول بلکه بر ایمان و ایدآلیسم نهاده شده بود باید در قلمرو تبلیغات نیز کوشش کنیم راههای تازه دیگری بیابیم این راهها با توسعه آگاهیهای عمومی و از این طریق میتواند صورت گیرد که اطلاعات راستین و صادقانه‌ای را در اختیار مصرف کنندگان قرار دهیم و از این رهگذر آنها را یاری کنیم تا بهترین و مناسبترین کالای مورد نیاز خود را برگزینند.

موضوع مهم اینست که كودك با مشاهده پی‌گیر این گونه برنامه‌های تبلیغاتی به تدریج ذهنیت خود را از دست میدهد و همچنان در يك فضای کاذب که معمولاً قدرت تصمیم را از او خواهد گرفت باقی میماند. زمانی که وسائل ارتباط جمعی اینچنین پیشرفته و در حال توسعه نبود بچه‌ها بیشتر به مسائل اساسی توجه داشتند و شاید ورد زبان‌شان یا شعری بود از سعدی و یا قطعه‌ای فولکلوریک اما حالا بخاطر همین تبلیغات سرسام‌آور که هویت كودك را نابود میکند کمتر بچه‌ایست که ادای هنرپیشه‌های تبلیغاتی را در نیابد و شعرهای پست را بخواند.

طفل با ذهن آماده‌اش بقول دکتر «برانتل» همه چیز را می‌پذیرد، این آموزشهای تبلیغاتی، این ساده‌گوئی‌ها، طبع كودك را ساده پسند میکند و او را از درك مسائل جدی باز میدارد، درست مثل آدم بالغی که مدام فیلم‌های سینمایی بی‌ارزش و بی‌حرف را ببیند و بعد در مقابل يك ارزش سینمایی خوب چیزی نفهمد. این همان آموزش کاذب و جمود فکری و رکود بشریت.

دکتر فرتیس کوپه یکی دیگر از

مغزتان هم سالم است؟

در یکی از خیابانهای بالای شهر کمی که پیاده آمدم پیچیدم توی یک ساندویچ فروشی و از مرد فروشنده پرسیدم :

— ساندویچ تازه چی داری ؟

مرد نگاه غضبناکی به من کرد :

— همه چیز ما تازه است ، اصلا جنس کهنه نداریم !

با تردید پرسیدم :

— مغزتان هم سالم است؟

مرد فروشنده با تغییر جواب داد :

— عرض کردم همه چیز ما تازه است .

دستور يك ساندویچ مغز بزرگ دادم . ساندویچ را گاز زدم و يك کولاهم سرکشیدم و بعد از پرداختن ۵۰ ریال پول مغز از مغازه بیرون آمدم . شب که به خانه رسیدم چون هنوز از ساندویچ بزرگی که خورده بودم احساس سیری میکردم شام خوبی را که برایم پخته بودند نخوردم و به رختخواب رفتم . نیمه های شب از آنجایی که خدا بامن بود بیدار شدم و دیدم حالم خوب نیست . رفتم سراغ عیال و اوراهم بیدار کردم تا چراغ را روشن کرد و چشمش به صورت من افتاد باناراحتی پرسید :

— چته ، چرا رنگت پریده ؟

گفتم :

— فکر میکنم مسموم شده‌ام .

با تعجب گفت :

— ازگوشتی که من برایت شام درست کرده بودم ؟

گفتم :

— نه ، از ساندویچ مغز آن مومن که همه چیزش را تازه معرفی میکرد . چون هر لحظه حالم وخیم تر می شد ، بحث و مجادله را کنار گذاشتم و عیال بنده را به بیمارستان مسمومین رساندم . در آنجا بعد از شستشوی معده‌ام با پرمنگنات «سرمی» بدستم وصل کردند و به مداوایم پرداختند .

بالاخره خطر مسمومیت رفع شد و بنده ظاهرا سالم به خانه برگشتم . چند روزی که گذشت یکمرتبه دیدم دستم در ناحیه‌ای که سرم زده بودند ورم کرده آمده بالا ، بعد از مراجعه به دکتر تشخیص دادند که یا سرم آلوده بوده ، یا سوزن و یا سرم رفته زیر جلد .

خلاصه چه دردسرتان بدهم ، امروز که درست چهارماه از آن شب خاطره انگیز مسمومیت میگذرد من بعد از مراجعه به ۲۲ دکتر متخصص و تحمل هزینه سنگینی در حدود ده هزار تومان هنوز ورم دستم خوابیده . راستی که شهر ، شهر فرنگ است . معلوم نیست باید از بازرسان بهداشتی تهران که سالی یکبار هم به مغازه‌های ساندویچ فروشی سرنمزنند گله کنم ، یا از سرم زدن بیمارستان مسمومین . بهر حال مسئله مهم دست بنده است که بعد از خوردن اینهمه آنتی بیوتیک و زدن اینهمه آمپول رنگارنگ هنوز که هنوز است خوب نشده و معلوم نیست بالاخره خوب خواهد شد یا نه ؟ اگر ازمن می‌شنوید از گرسنگی هم مردید ساندویچ نخورید و اگر خوردید و مسموم شدید به بیمارستان مسمومین نروید .

روزنامه مردم

کارشناسان و سائل ارتباط جمعی درباره نقش تبلیغات و آگهی های مربوط به آن می گوید :

« یکی از مهمترین وظایف طراحان و تهیه کنندگان آگهی های تبلیغاتی آگاهیهای درست و راهنمایی های سودمندی است که در اختیار مصرف کنندگان قرار میدهد ؛ عامل برانگیختن احساس و اینکه از این عامل برای تشویق مصرف کننده به خرید کالایی استفاده شود میبایستی بسود راهنمایی های مفید به عقب رود .

این موضوع که در آگهی های تبلیغاتی مصرف کنندگان به شیوه ای صادقانه راهنمایی شوند سالهای درازی است که مقامات مسئول را به خود مشغول داشته است ، همه آرزو مند تبلیغاتی راستین و هدایت کننده اند . بنابراین مسئله این است که چگونه می توان از تظاهرات غیر واقعی و نامطلوب در این پهنه جلوگیری کرد و مانع تجاوز و تاراج شد . اکنون قوانینی وجود دارد که دروغ و تقلب را در کار آگهی های تبلیغاتی منع میکند . علاوه بر آن سعی میشود مبارزات میان فروشنندگان کالا در چهارچوب اینگونه آگهی ها به شیوه ای عاقلانه کنترل شود . آنچه در ارتباط با این نکته بیش از این می بایستی مورد توجه قرار گیرد مسئله کودکان است .

مسئله مهمتر از اینهاست ، اما چه باید کرد ؟ این سئوالی است که باید برای آن پاسخی باشد . آنچه مهم است . حمایت دولت است ، دولت ناگیر از حفظ منابع انسانی خود است این منابع انسانی بچه ها هستند که نباید مضحل شوند .

آسانترین راه حل اینست :

« ما ، برای حمایت از بچه های در خطر تبلیغات سوء تجارتي پیشنهاد می-کنیم کمیته ای متشکل از نمایندگان بقیه در صفحه ۹۶

داستان ماهی شب عید!

بدون آنکه سئوالم را لایق جواب بدانم با دسته جارو حالت دفاعی بخود گرفت ، وحشزده بچپ و راست نظاره میکرد به این امید که پاسبانی از راه برسد و سفیهی را به بیمارستان چهارازی رهنمون گردد .

از حریم ساکت شهرداری دریافتم که جنازه ماهیها بمیادین تهران حمل شده و با آشنائی بعنایات زایدالوصف مدد کاران اجتماعی نسبت برافه ساکنان شهر تهران اطمینان داشتم که کاروان ماهی راهی جنوب شهرگشته است .

در حال یورتمه خود را بمیدان توپخانه که مرز مشترک اهل بهشت و جهنم است رساندم . هیچگونه اماره و قرائن امید بخشی بچشم نمیخورد ولی وجود چند طواف پاکت فروش در ضلع شرقی میدان حکایت از آن داشت که واقعه اقتصادی مهمی در شرف تکوین است . هنوز بمرحله تحقیق و تفحص گام نگذاشته بودم که ناگهان از بوی جانان مشام جانم تازه شد ، عطر اشتها انگیز ماهی جای عفونت دود گازوئیل را گرفته بود اما از جلوه معشوق خبری نبود. پس از لحظاتی که در اوج بیم و امید گذشت يك کامیون حامل ماهی باچند سرنشین رشتی در پیاده رو متوقف شد . با ورود ماهی در بورس پاکات خالی جهش عظیمی پدید آمد و فی- المجلس نرخ پاکت بعددیده ریال تثبیت گشت .

پس از دقایقی که با تحمل مشقت و لکد سپری شد به خرید چهار پاکت خالی توفیق یافتم و بصف مستقبلین ملحق گشتم . حسبالمعمول ارازل و اوباشی که برسینه و دستشان انواع

ماهی پرستی را با استنشاق هوای اطراف کامیون برطرف سازند . گرچه در صحت روایات روزنامه های عصر جای هیچگونه بحثی وجود نداشت ولی گهگاه خطای باصره خبر- نگاران موجب میشود که خواننده به حالت تعلیق بین شك و یقین قرار گیرد ، مثلاً همین سال گذشته دربیکار تاریخی شیر و الاغ باغ وحش مشهد با آنکه خبرنگاران هر دو جریده شریفه مدعی بودند شخصا در خط مقدم جبهه شرکت داشتند مع الوصف داستان نبرد با دو کیفیت متضاد در روزنامه های متبوع درج شد و هنوز هم مردم علاقمند نمیدانند در آن دوئل وحشتناک شیر ژبان با دندان خونفشان خر را دریده و یا الاغ شجاع مشهدی با لکدهای مرگبار شیر را بدیار عدم فرستاده است .

با صدور اعلامیه رسمی سخنگوی اداره شیلات از برزخ تردید خارج شدم و برای تزلزلی که در ارکان ایمانم نسبت به اخبار مطبوعاتی پدیدار گشته بود از پیشگاه خداوند استغفار نمودم .

اعلامیه حکایت داشت که کاروان ماهی در ساعت ۲۴ بوقت گرینویچ به تهران میرسد و ماموران شهرداری و شیلات مشترکا در تمام ساعات شبانه روز مائده دریایی را به همشهریان عزیز عرضه مینمایند .

از شدت هیجان تمام شب خواب بچشمانم راه نیافت ، قبل از دمیدن شفق خود را بشهرداری رساندم و از سپوری که حسب الوظیفه خاك وكشافت خیابان را بحلقوم بندگان سحرخیز خدا میریخت نشان قوافل ماهی را خواستم .

فیلمی بود مستند از مراسم بارگیری کامیونهای دولتی که از بابلسر ماهی سفید بمقصد تهران حمل میکردند تا سفره تهرانیها را در شب سال نو رنگین سازند . شخصیتهای عالیمقام محلی از مدخل سردخانه تا پای کامیون صف کشیده بودند و با لبخند ملیح رضایت قلبی خود را در اهدای ارزنده ترین ماده حیاتی بمردم پایتخت اعلام مینمودند .

کارگران شیلات با روپوشهای سفید جعبه های ماهی را بنمایندگان سازمانهاییکه وظیفه خطیر تامین تغذیه بزرگترین شهر ایران را بر عهده دارند تقدیم مینمودند ، یکسر جعبه رانمایند اداره کشاورزی و سر دیگر رانمایند سازمان گوشت تهران بر دوش می کشید ، نماینده محترم شهرداری هم گوشه تابوت را میگرفت .

از دیدن لاشه های منجمد ماهی بی اختیار صحنه گور بگور شدن پدر بزرگ در برابرم مجسم شد بیاد پدرم افتادم که برای انتقال پرونده آن مرحوم به اماکن متبرکه باچه دقتی استخوانهای فسیل شده را در کیسه میریخت تا هیچ برکه یی برای اعاده پرونده به محل فوت باقی نماند .

فیلم زنده تلویزیونی هیچ جای شکی باقی نمیگذاشت که ماهی های بابلسری حقیقتاً عاقبت بخیر شدند و بجای سرگردانی در شهرستانها بخوان گسترده پایتخت نشینها راه یافتند .

روز بعد روزنامه های عصر باچاپ عکسهای رادیویی خبر دادند کامیونهای حامل ماهی شب را در قزوین اوتراق کردند و از طرف پزشکان روانکاو به اهالی قزوین توصیه شد که عقده های

آلات برنده و حیوانات درنده خالکوبی شده بود بین ماهیخواران و ماهی فروشان حائل شدند و بهیچگونه تغییری در خط جبهه رضایت ندادند .

اولین جعبه با سلام و صلوات باز شد . ماهی فروش رشتی چند ماهی صغیر و نابالغ را که بسنگواره های کویر لوت شباهت داشت از داخل جعبه بیرون کشید . با رویت هلال ماهی صدها متقاضی که در یکدست باکت خالی و در دست دیگر لوله اسکناس داشتند بطرف کامیون هجوم آوردند ولی تمام این تلاشها در برخورد بادیوار نفوذ ناپذیری که طایفه جهال بوجود آورده بودند خنثی میشد و دست کسی بضریح کامیون نمیرسید . از میان جمعیت مردی صلح طلب خواست با تذکرات آشتی جویانه راه باریکی به طرف کامیون باز کند که همین موضوع موجب خشم جماعت اوباش شد . مثل قهرمانان فیلم آقای کیمیای بجان مردم افتادند و از تزیی تاب و توان خلاق پشته‌ها ساختند .

برائز همین پیکار خونین فروش ماهی تعطیل شد و کامیون بطرف خیابان چراغ برق حرکت کرد . خوشبختانه با حرکت کامیون دستجات متخاصم نیز دست از نبرد کشیدند و در دنبال خر دجال براه افتادند . کامیون در خیابان پا منار توقف نمود هنوز صندوق دوم بفروش نرفته بود که باز همان صحنه جنگهای خیابانی تکرار شد و ماموران توزیع ماهی هم طبق برنامه‌یی که فقط برای اجرای نمایش ماهی فروشی تنظیم شده بود کامیون را به حرکت درآوردند .

بدوران تحصیلات ابتدائی که در ساعات بیکاری با بچه های همسال بازی میکردیم غالباً معرکه گیر ها بساطشان را در میدان محله پهن می کردند و با شیوه های ماهرانه دارایی ناچیز عمله های ساده لوح و بچه های بازیگوش را بحیب میزدند .

موضوع معرکه جنگ مار و موش

بود ، مار معتاد که تریاکش دیر شده بود بدور خود می پیچید و موش بینوا هم که در قفس قرار داشت از ترس شیون براه میانداخت . معرکه گیر دراطراف صحنه های هیجان انگیز جنگ قریب الوقوع مار و موش داد سخن میداد و از مردم میخواست چراغش را روشن کنند تا ترتیب مصاف جنگاوران را بدهد . در آخرین لحظه که تمام مسکوک تماشاچیان به جتنه معرکه گیر پرواز میکرد و نوبت هنرنمایی مار و موش میرسید يك جاهل محله یا آجان پست بساط معرکه گیر را بهم میریخت و معرکه گیر در حالیکه به زمین و زمان دشنام میداد بساط خود را جمع میکرد تا مجدداً آنرا در میدان دورتری پهن نماید .

افراد ساده دل که وقت و پولشان در انتظار جنگ مار و موش بهدر رفته بود از صمیم قلب به موجود مردم آزار لعنت میفرستادند غافل از آنکه معرکه گیر شاید فقط با این حيله ميتوانست گريبان خود را از چنگ تماشاچی خلاص نماید .

بعد از گذشت بیست سال از آن دوران بار دیگر برائز برانور های تبلیغاتی اکپ ماهی فروشان همان خاطره‌ها تجدید شد ، همراه قافله بمنزلکه سوم که در میدان مولوی بود رسیدم ، چون امیدی بوصول ماهی نداشتم در حاشیه جمعیت قرار گرفتم و بزیارت جمال معشوق قناعت نمودم . در همین منزلکه بود که آن حادثه مصیبت بار اتفاق افتاد .

جوانی عظیم الجثه و ستم بازو داوطلب شد مرا به ترازو دار برساند ، بدون آنکه منتظر اعلام موافقت از جانب من گردد زیر دو شاخم رفت و لحظه‌یی بعد بر روی دوش این انسان شریف جای داشت .

برای اولین بار لذت مردم سواری را عملاً لمس کردم ، مرکوب راهوار بیک طرفه‌العین مرا به مرکز معاملات برد . سه کیلو ماهی بنام من بر کفه

ترازو قرار گرفت ، دست در جیب نمودم که ثمن معامله را بپردازم ولی افسوس مرغ از قفس پریده بود .

فریادی جگر خراش از ته دل برآوردم ، جوان نیکوکار که فهمیده بود همکارانش در خالی کردن جیبم توفیق یافتند بین زمین و آسمان رهایم ساخت .

چشمانم سیاهی رفت و باهام یارای حرکت نداشت بزحمت خود را از لای جمعیت کنار کشیدم و به جدول خیابان پناه بردم . کاروان بمقصد منزلکه چهارم عزم رحیل نمود و من که از مادیات وارسته شده بودم هیچ انگیزه‌یی در همراهی با قافله نداشتم . آیه شریفه «**ولهم اعین لایبصرون بها**» در حق من صدق میکرد ، چشمانم کاملاً باز بود ولی جایی را نمیدیدم . نمیدانم چه مدت در آن حال بودم فقط زمانی از غشوه خارج شدم که آقا رضا همسایه دیوار بادیوار ما زیر بغلم را گرفته بود و سوار اتومبیل نمود .

آقا رضا که افتخار رانندگی نماینده دشت اوژن را بر عهده دارد مردمهربانی است که تا شعاع بانصد متری همسایه های دور و نزدیک را از قدرت اداری و اجتماعی اربابش منتفع میسازد .

از داستان جگرسوز ماهی خریدنم چنان منقلب شد که اتومبیلش با وجود مجهز بودن بدستگاه رادار در یکی از صدها چاه عمیق و نیمه عمیق خیابان نارمک سقوط کرد .

با کمک يك عابر اصفهانی اتومبیل را خارج ساختیم و صورت مجلسی تنظیم نمودیم که جایزه کشف چاه در خیابان نوساز را از جناب شهردار تهران بگیرد .

وقتی در جلو منزل ما اتومبیل توقف کرد آقا رضا يك جفت ماهی سفید فربه را که از صندوق اتومبیل خارج نموده بودند بدستم داد و فرمودند «امروز اداره شیلات برای تمام سناتورها و نمایندگان ماهی سفید

آنچه زن میگوید

با آنچه منظور اوست هیچوقت یکی نیست !

یکی از مهمترین درسهای که يك مرد باید در مورد زن و بویژه همسر خود بداند اینست : «معمولا آنچه زن بر زبان میآورد با آنچه که منظور اصلی اوست فرق دارد» به عبارت دیگر آنچه زن میخواهد غیر از آن است که بر زبان میآورد .

این حقیقت را زمانی فهمیدم که برای اولین بار با نامزد «الیزابت» برگردش رفتم ، اتومبیل را در محل خلوتی که بسیار زیبا و رویانگیز بود نگه داشتم و باتفاق پیاده شدیم تا کمی راه برویم . من دست خود را دور کمر نامزد حلقه کردم ولی او باینکار من اعتراض کرد و از من خواست که دست خود را از کمرش بردارم ، منم بناچار قبول کردم . بعد از چند دقیقه‌ای سکوت نامزد گفت کاملا مطمئنم که تو مرا دوست نداری .

پرسیدم : چرا ؟ جواب داد باین علت که در اولین روزی که با هم گردش آمده‌ایم بعد از اینهمه اظهار

عشق و وفاداری کردن‌ها حاضر نیستی دست را بدور کمر حلقه کنی و من احساس میکنم که از من نفرت داری ، منکه از این حرف سخت تعجب کرده بودم با حالت خاصی که حاکی از بهت زدگی‌ام برد گفتم :

«الیزابت» دست من که دور کمر تو بود و این تو بودی که از من خواستی اینکار را نکنم و منم حرف ترا قبول کردم آیا غیر از اینست؟ میدانید چه جوابی بمن داد ؟ گفت : درسته که من بتو گفتم که دست را از دور کمر بردار ولی تو اگر مرا دوست داشتی هیچوقت حاضر باینکار نمیشدی !

از آنروز به بعد درك من از زندگی كاملا عوض شد ، یعنی رفتار من درس بزرگی شد كه هنوز هم كه هنوز است آن را فراموش نكرده‌ام و بخوبی میدانم كه آنچه يك زن میگوید با آنچه كه منظور اصلی اوست فرق دارد .

يكماه به عيد كريسمس مانده بود زنم برای شرکت در حراج آثار عتیقه خانه را ترك كرد . بعد از چند ساعت با اتومبیل پر از اشیاء مختلف كه از حراجی خریده بود به خانه برگشت و وقتی تعجب مرا دید گفت :

میدانم كه پولها را حرام كردم ولی بهر صورت جنس خریدن از حراجی و چانه زدن‌ها و یا سعی كردن در بالا بردن قیمت برای شكست دادن رقیب سرگرمی و لذت مخصوصیه .

فرستاد ، حضرت آقا دو جفت ماهی سفید بمن التفات فرمودند كه يك -تفت آن قسمت شما بود نوش جان فرمایید» .

تعارف جایز نبود ، رد احسان هم شرعا کراهت داشت ، با تشکر فراوان ماهیها را زیر بغل گذاشتم و بعنوان معتبرترین سند شهادت و پیروزی در برابر چشمان حیرت‌زده اهل منزل نهادم. خداوند بتمام مردان حاتم صفت كه مسلمین عیالوار را از خجالت نجات ميبخشند عمر با عزت عطا فرماید . آمین !!

با اینهمه من از خرید های او ناراضی بودم و او كه متوجه عدم رضایت من شده بود گفت :

«غصه نخور ، چیزی به كريسمس نمانده ميتواني اينها را بعنوان هديه كريسمس من حساب کنی» و بعد با حالت خاصی تاکید كرد كه «جدی میگویم . لازم نیست برای كريسمس من هديه‌ای بخری فقط يك شیشه عطر كوچك و یا يك دستمال گردن كافیست و اگر چیز ديكه‌ای بخری مطمئن باش كه قبول نمیكنم .»

منكه زنم را میشناختم و تجربه داشتم كه «آنچه زن میگوید با آنچه كه منظور اصلی اوست فرق دارد» توجهی بحرف او نكردم و با رسیدن كريسمس برای او يك گلدان عتیقه كه خیلی هم گران قیمت بود خریدم و وقتی گلدان را باو میدادم با تحسین فراوانی آن را تماشا كرد و با تشکر فراوان تر آن را بذرفت و مدتی محو زیبایی آن شد . با اینهمه معلوم بود حرفی را كه يكماه قبل در مورد خریدن هديه كريسمس زده بود بخاطر دارد بنابراین در حالیکه جویده جویده حرف میزد خطاب بمن گفت :

«مثل اینکه در مورد خرید هديه كريسمس با هم قراری داشتیم ولی تو آن قرار را رعایت نکردی این انصاف نیست كه تو با آنهمه پولی كه من صرف خرید آن چیزها كردم باز هم هديه‌ای باین گران قیمتی برای من بخری .»

برای اینکه خجالت نکشد و ناراحت نباشد فوراً داستانی جعل کردم

و گفتم ، من این گلدان را از عتیقه فروش نخریدم بلکه بر حسب تصادف متوجه آن شدم در حقیقت به اتفاق دوستم جیمز بخانه پدرش که مزرعه بزرگی را اداره میکند رفتم در مرغدانی مزرعه متوجه شدم که بی توجه به ارزش گلدان داخل آن دانه و ارزن ریخته‌اند ، کاش آنجا بودی و ظاهر گلدان را که پوشیده از کثافت مرغها و خالک و گل بود میدیدی . پدرجیمز که توجه مرا بگلدان دید تعارفی کرد که آنرا همراه بیرم منم قبول کردم و بعد از تمیز کردن آن را بسته بندی کردم تا بتو هدیه کنم .

داستانی که ساختم نسبتا طبیعی جلوه میکرد و زخم ظاهرا آن را قبول کرد ولی خیال میکنید عکس العمل او در برابر شنیدن این داستان و دریافت چنین هدیه‌ای چه بود ؟ در يك لحظه اخمهایش بهم رفت و گفت :

یکبار دیگه بمن ثابت شد که مرا دوست نداری چون حتی با رسیدن کریسمس هم حاضر نیستی پولی بدهی و هدیه‌ای برای من بخری و سعی میکنی با اینجور آشغالها سرم را گرم کنی و گولم بزنی . ولی حقیقت این بود که من با اینکه قرار گذاشته بودیم بخاطر ولخرجی ماه گذشته زخم برایش هدیه کریسمس ارزان قیمتی بخرم باز هم با صرف مبلغ زیادی آن گلدان عتیقه را خریده بودم با اینهمه ناچار شدم در برابر او سکوت کنم و حق را باو بدهم .

مطلب دیگری که سخت مورد نظر خانمهاست رژیم گرفتن غذایی است اغلب خانمها دلشان میخواهد رژیم یکماهه بگیرند ولی بشرطی که این رژیم گرفتن از سی روز قبل شروع شده باشد . همسر من «الیزابت» همیشه میخواهد وزن کم کند و به نتیجه برسد و بهمین علت اغلب می-شنوم که میگوید «من احتیاج به حمایت

روحی دارم و تو هیچوقت در این مورد از من حمایت نکرده‌ای» ولی من حقیقت را میدانم . یعنی میدانم که سهل انگاری و عدم تصمیم قاطع او مانع ادامه رژیم اوست با این همه بخاطر اینکه نرنجد و ناراحت نشود میگویم «مخصوصا درین مورد از تو حمایت نمی‌کنم ، چون نمی‌خواهم رژیم بگیري و لاغر شوی ، آخر من از زن لاغر و استخوانی خوشم نمی-آید» با اینهمه مطمئنم که او حقیقت را میداند یعنی میداند که در رژیم گرفتن او من نمیتوانم دخالت مستقیم داشته باشم و باز هم میداند که من این حرف را بعنوان تعارف و خوش آیند او میزنم و در حقیقت نمی‌خواهم حرفی مخالف میل او گفته باشم .

اخیرا باتفاق الیزابت همسرم تصمیم گرفتم تعطیلات آخر هفته را بدیدن خانواده‌اش که در حومه شهر زندگی میکنند برویم . در راه الیزابت از من خواست که سعی کنم باخواهرش گرم بگیرم و اضافه کرد که «تو اغلب از او انتقاد میکنی ولی باید بدانی که «ژنی» خواهرم بخودش متکی است و خیال میکند هر کاری که میکند صحیح است ، بنابراین انتقاد کردن از او جز ایجاد ناراحتی فایده‌ای ندارد » .

و من قول دادم که رعایت حال خواهرش «ژنی» را بکنم .

بعد از پایان تعطیلات در راه بازگشت بخانه وقتی دیدم زخم ساکت نشسته خطاب باو گفتم :

بنظر تو تعطیلات خوبی نبود ؟ ولی زخم همچنان ساکت بود ، من اضافه کردم . دیدی که سعی خودم را کردم که نسبت به «ژنی» مهربان باشم . زخم که گوئی تا این لحظه خودش را کنترل میکرد گفت : «کاملا متوجه‌بوم» اضافه کردم «البته این چیزی بود که

تو از من خواسته بودی» زخم گفت غیر از من همه فامیل هم متوجه مهربانی ها و لطف تو به «ژنی» شدند . در کلام زخم حالت خاصی احساس میشد باین جهت پرسیدم : مگر خودت ازمن نخواسته بودی که .. و زخم حرف مرا قطع کرد و گفت : من از تو خواسته بودم که از او انتقاد نکنی و باو مهربان باشی ولی از تو نخواسته بودم که صداقت را بگذاری کنار صداقتی او و یکساعت و نیم تمام با او حرف بزنی بدون اینکه درین مدت نیم نگاهی هم بمن بیاندازی . شما جای من چکار میکردید یا چه عکس العملی نشان می-دادید ؟ منکه سکوت کردم و لبخند زدم .

روزی زخم آنفلونزا گرفت ، من بچه‌ها را به همسایه روبرویی سپردم تا مبدا از مادرشان آنفلونزا بگیرند و خودم شخصا پرستاری او را بعهده گرفتم . شب اول کاملا ناراحت بود و فردای آنشب تنها چیزی که خواست يك فنجان چای بود ، بعلاوه از من خواست که برای صبحانه خوردن به کافه تریایی که نزدیک منزلمان بود بروم . منم بناچار قبول کردم وقتی از خانه خارج میشدم با لحنی محکم تاکید کرد که حتما صبحانه کاملی بخورم چون شب قبل هم غذائی نخورده‌ام و بدنم ضعیف خواهد شد و من از خانه خارج شدم . بعد از صرف صبحانه وقتی بخانه برگشتم از من پرسید صبحانه چی خوردم ؟ البته اگر او سالم بود حقیقت را میگفتم یعنی میگفتم که صبحانه دلخواهم را خوردم یعنی دو سوسیس سرخ کرده ، دو تخم مرغ ، دو موز و سه فنجان قهوه گرم با نان برشته و کره ، ولی چون او بیمار بود حالت افسرده و ناراحت و بی اشتهائی او که بر اثر بیماری بوجود آمده بود ناچارم کرد

مناجات شیرین

بزرگ شاعر ایران نظامی گنجوی از زبان
شیرین معشوقه خود مناجاتی سروده است که در اعماق
دل‌های پر شور نفوذ میکند .

یارب یارب شب زنده‌داران
بامید دل امیدواران

به آب دیده طفلان محروم
بسوز سینه پیران مظلوم

به بالین غریبان بسر سر راه
به تسلیم اسیران در بن چاه

بداور داور فریاد خواهان
یارب یارب صاحب گناهان

بدان صحبت که دل را بنده دارد
بدان آیت که جان را زنده دارد

بدامن پاکی دین پرورانت
بصاحب سری پیغمبرانت

بدور افتادگان از خانمانها
به واپس ماندگان از کاروانها

بوردی کز نوآموزی بر آید
به آهی کز سر سوزی بر آید

بریحان نثار اشک ریزان
بقرآن و چراغ صبح‌خیزان

بنوری کز خلاق در حجابست
بانعامی که بیرون از حسابست

بمقبولان خلوت برگزیده
بمعصومان آلائش ندیده

بهر طاعت که نزدیک صوابست
بهر دعوت که پیشست مستجابست

که رحمی بردل پرخونم آور
وزین غرقاب غم بیرونم آور

که تعارف کنم یعنی حقیقت را از او
پنهان کنم و در جوابش گفتم : چیزی
نخوردم فقط يك تکه نان برشته و
ولی زخم با هوشتر از آن بود که
متوجه حقیقت نشود و چون احساس
کرد که باو دروغ گفته‌ام برای اینکه
انتقام خود را گرفته باشد و یا مرا
تنبيه کرده باشد در حالیکه بیمار
بود و تب داشت مثل جرقه‌ای پرید
و ربه‌وشامبرش را بتن کرد و به
آشپز خانه رفت و در مدتی کوتاه
صبحانه مفصلی که از دو سوسیس ،
دو تخم مرغ و دو موز و چند تکه نان
برشته و يك قوری قهوه داغ تشکیل
شده بود جلو من گذاشت و خودش
هم روی صندلی مقابل من نشست تا
شاهد صبحانه خوردن من باشد و این
طور تظاهر میکرد که با همه بیماری
برای اینکه من ضعیف نشوم برای من
صبحانه درست کرده ولی حقیقت این
بود که با این عملش میخواست انتقام
دروغی را که باو گفته بودم بگیرد .
بله ، راههای زیادی وجود دارد
که مرد بزن خودش ثابت کند که دوستش
دارد بنظر من برای اثبات این دوست
داشتن بالا رفتن از کوه صعب‌العبور
یا شنا کردن عرض يك رودخانه پر
خروش و یا حتی کشتن يك اژدها
خیلی آسان‌تر از آنست که در حالیکه
صبحانه کامل و مفصلی خورده باشی
مجبور باشی دو باره صبحانه کامل
و مفصلی را زیر نظارت مستقیم زنت
بخوری که مبادا او برنجد و از همه
مهمتر اینکه در تمام مدت لبخند بلب
داشته باشی و مرتباً از زحماتش در
مورد تهیه صبحانه‌ای بآن مفصلی
و لذیذی تشکر کنی .

اینها نکات کوچکی هستند که
هر مرد باید برای حفظ آرامش زندگی
خانوادگی خود رعایت کند و من یکی
از آن مردها هستم ، شما چطور ؟

بروی لاله و گل خواستم که می‌نوشم ز شیشه تا بقدر ریختم بهار گذشت

دل‌م برای محتوی و قیمت شیشه‌ها نمی‌سوزد، دل‌م بحال خود شیشه‌میسوزد

این دود را در تهران و شهرستانها چه کسانی براه انداختند



با ما کج و با خود کج و با خاق خدا کج
آخر قدمی راست، بنه ای همهجا کج
مضافا باینکه با وجود کسانی چون
سرکار خانم گوگوش خانم و سرکار
خانم «سیمین غانم» و رامش و شهین
و مهین و امثالهم! چه جای هنرنمایی
برای خسرو شاهانی و امثال او باقی
می‌ماند؟ بقول خداوند سخن سعدی:

یکی قطره باران ز ابری چکید
خجل شد چو پهنای دریا بدید
بجائی که دریاست من کیستم؟
گر او هست حقا که من نیستم

دل‌م بحال شیشه‌ها می‌سوزد

سالهای قبل که بودجه کشور وسیله
نخست‌وزیر وقت تقدیم مجلس شورای ملی
میشد برای تأمین بودجه کشور مبلغی
روی قیمت بطری‌های نوشابه‌های
الکلی و غیر الکلی میکشیدند فرض
بفرمائید يك شیشه پسی کولا یا کوكا
کولا یا نیم بطر نوشابه الکلی که
قیمتش ثابت بود بین يك تا ده ریال
عوارض میکشیدند و مثل پول نوسازی
(که مادام‌العمر جگرم می‌سوزد) از
مصرف کننده میگرفتند ولی بحمدالله
در بودجه سال ۱۳۵۳ روی مشروبات
الکلی و غیر الکلی دیناری اضافه
نکردند اما در عوض شیشه‌های پسی
الکلی و غیر الکلی را برای حفظ سلامت
ما چنان کوچک و ظریف و ضعیف کردند

جشنی برپا کرده بود که در این جشن
جمعی از اهل قلم (نویسندگان
خبرنگاران، شعرا) و غیر اهل قلم
اما علاقمند، در این مجلس که در
باشگاه بانک سپه برگزار شد شرکت
داشتند جای شما خالی مجلس باحالی
بود. گواينکه ممکن است مراسم
برگزاری جشن را از تلویزیون ملاحظه
فرموده باشید و به مصداق:

ز موسی گفتن و عیسی شنیدن
شنیدن کی بود مانند دیدن
جای‌تان خالی بود. بهر حال دیدم
در گرامی روزنامه آیندگان هیچ‌دهم
اسفند ماه ۵۲ تحت عنوان «مهمان
ناشناس» مطلبی در باره این جشن یا
ضیافت یا مهمانی (که هرچه شما دل‌تان
میخواهد اسمش را بگذارید) مرقوم
داشته بودند و ذکر خیری هم از بنده
بمیان آورده بودند و مرقوم داشته
بودند:

— مهمان ناشناس انتظار داشت با
حضور خسرو شاهانی در این محفل و
هنر نمائی‌های او بر رونق مجلس
افزوده خواهد شد ولی متأسفانه دیدیم
که بازار آقای... گرم‌تر است.
که می‌خواستیم خدمت این مهمان
ناشناس عرض کنم.

بروی لاله و گل خواستم که می‌نوشم
ز شیشه تا به قبح ریختم بهار گذشت
عید فرخنده نوروز را به همه شما
خوانندگان عزیز و هموطنان گرامی
چه در داخل کشور و چه در خارج از
کشور تبریک و تهنیت می‌گویم و در
آستانه سال نو برای یکایک شما عمر
طولانی توام با عزت و احترام و سلامت
و شادکامی از درگاه ذات احدیت آرزو
می‌کنم.

تزدیک به دوازده سال است که این
کارگاه دایر است و در این مدت نسبتاً
طولانی گاهی شما را با نوشته‌هایم
خندانده‌ام گاهی گریانده‌ام، خیلی‌ها
را از خورم رنجانده‌ام و لطف و محبت
و بدوبیراه خیلی‌ها را بجان خریدهم.
در آغاز سال نو از آنهايیکه از من
(مقصودم قلم سرکش و بی‌بند و بارم
است) رنجیده‌اند عذر می‌خواهم و
بأنهائيکه لطف فرموده و محبت بیدریغ‌شان
را چه بوسیله نامه یا حضوری بازگو
کرده‌اند سپاسگزارم امیدوارم در سال‌نو
هم در خدمت باشم و اگر عمری باقی
بود و تاب و توانی وجود داشت باین
خدمت صادقانه و قلمزنی محترمانه ادامه
بدهم تعارف‌بس است و می‌رویم بر سر سایر
مطالب.

گر او هست حقا که من نیستم
پنجشنبه شب شانزدهم اسفند ماه
(۱۳۵۲) سندیکای ما (سندیکای
نویسندگان و خبرنگاران) بمناسبتی

آه دل مظلوم!

آه مظلوم در سحر بیقین
بتر از تیر و ناوک و زوین
آنچه يك پیر زن کند بسحر
نکند صد هزار تیر و تبر
ای بسا رایت عدو شکنان
سرنگون، از دعای بیوه زنان
ای بسا نیزه‌های گنجوران
شاخ شاخ، از دعای رنجوران
ای بسا تیرهای جباران
تار تار، از دعای غم خواران
ای بسا باد و بوش تکسینان
ترت و مرت، از دعای مسکینان
ای بسا رفته ملک پر هنران
زار زار، از دعای بی پدران
ای بسا باد و کبر طارم و تیم
زیر و بالا، ز آب چشم یتیم

حکیم سنائی غزنوی

که آدم وقتی چشمش باین شیشه‌های پر
نوشابه می‌افتد دلش بحال شیشه می-
سوزد!؟

ماجرای بامزه مبارزه با دود

خداوند سلامت بدارد جناب آقای
دکتر سناتور جهان‌شاه صالح را که اگر
ایشان (زبانم لال) نمی‌بودند ما در زیر
فشاری از قشر دود نفله شده بودیم.

جناب آقای دکتر جهان‌شاه صالح
«سناتور» محترم و رئیس کمیسیون
«دود» در مجلس محترم سنا هستند و
هر نطقی بمناسبتی در «سنا» ایرادی-
کنند راجع بدود است و اینکه می‌بینید
در پایتخت کشور و سایر شهرهای ایران
خبری از دود نیست بخاطر مبارزه جناب
آقای دکتر سناتور جهان شاه صالح
است که خداوند نگهدارشان باشد. با
عرض ادب و احترام فقط يك سوال از
ایشان دارم که شما که سوار اتومبیل
آخرین سیستم‌تان می‌شوید لوله «اگزز»
اتومبیل‌تان دود نمیکند؟ به حمام
منزل‌تان که تشریف می‌برید بخاری‌حمامتان
دود نمیکند؟ ممکن است جناب آقای
دکتر و سناتور محترم در منزل حمام
نداشته باشید و به حمام‌های نزدیک
بمنزل تشریف ببرید «گلخن» آن
حمام با مواد سوختی «نفثی» دود
نمیکند؟ ممکن است در جواب بنده
کمترین (بقول دوست ارجمندم آقای
ذبیح‌اله منصوری) بفرمائید حمام ما

با گاز کار میکند و دود ندارد. همه‌که
حمام گازی ندارند ولی همین گازی که
در حمام شما می‌سوزد دود ندارد؟ «بو»
ندارد؟ سینه و ریه را خراب نمیکند؟
بنده متخصص و رئیس کمیسیون
«دود» در مجلس محترم سنا نیستم
پزشک و طبیب هم نیستم اما شما را به
وجدانیت خدا سوگند می‌دهم جواب
«بنده کمترین» را، بدعید که چه کسانی
این دودها را در فضای پاک و پاکیزه
شهر ما پراکنده‌اند؟ شرکت محترم

بهار از باد در ساغر نمی‌گردم چه می‌گردم؟
ز ساغر گردماغی تر نمی‌گردم چه می‌گردم
هواتر، می‌به‌ساغر، من ملول از فکر
هشیاری
به سر اندیشه‌ی دیگر نمی‌گردم چه می‌گردم؟
برای همگی شما در آغاز سال نو
آرزوی سعادت، خوشبختی و شادکامی
میکنم و آنچه در شماره مخصوص نوروز
خواندید سرتاپا شوخی بود.

ارادت‌مند همگی شما - خسرو شاهانی
نمدمال

اتوبوس رانی واحد و حومه؟ یا
رانندگان تاکسی؟ یا بولدزرها و تاکسی
بارها؟ یا اتومبیل سواری شما جناب
آقای دکتر سناتور جهان‌شاه صالح یا
دود گاری‌های اسبی و درشکه‌های از
گردونه خارج شده یا گاری دستی
رفتگرها؟ با عرض تبریک و تهنیت
در سال نو.

برا حسن ختام کارگاه امروز در
سال نو این دو بیت را که از یغمای
جندقی بخاطر دارم بخوانید.

اوقات فراغت و چگونگی گذراندن آن

تحقیقی درباره ساعات فراغت دانشجویان دختر و پسر دانشگاه تهران و مردم رضائیه

دانشجویان ایرانی بر خلاف سایر کشورها در ساعات فراغت همه کار میکنند جز مطالعه

— میخواستیم راجع به مسئله‌ای صحبت کنیم که بدون تردید از نظر جامعه‌شناسی یا روان‌شناسی جامعه بطور جدی مطرح است: مساله فراغت و گذران اوقات فراغت.

فعلا نیت این است که مساله را در یک چشم‌انداز کلی بنگریم، آنوقت به جزئیات بپردازیم. شناختن انواع گذران‌ها، رابطه این گذران‌های اوقات فراغت با فرهنگ، طبقات، و قشرهای مختلف اجتماع و متقابلاً تأثیر ساعات فراغت در روحیه و خلیقات افراد جامعه بطور کلی، هدف است.

■ برای اینکه راجع به گذران اوقات فراغت و وسائل این گذران صحبت کنیم، اول باید خود فراغت را تعریف کنیم. لغت فراغت را بعضی‌ها مترادف میگیرند با زمان تفریح، در صورتیکه از این اصطلاح — فراغت — به هیچوجه تصور تفریح نیست، بلکه زمان آزادی است که بعد از انجام کار باقی می‌ماند، یعنی کاری که برای امرار معاش انجام میگیرد و ایجاد درآمدی برای اشخاص میکند. بعضی‌ها زمان فراغت را محدودتر از این می‌دانند. یعنی معتقدند که زمانی که بعد از کار و بعد از برآوردن و ارضاء احتیاجات بدنی، مثل خواب و غذا و شستشو و مانند آن باقی می‌ماند، زمان فراغت است. بعضی‌ها از این حدهم جلوتر می‌روند، میگویند زمانی که بعد از کار، ارضاء احتیاجات بدنی و انجام بعضی تعهدات اجتماعی

(مثل زمانیکه برای انجام مراسم مذهبی در نظر میگیرند) باقی می‌ماند، زمان فراغت واقعی است.

— حالا با این زمان فراغت چه می‌توان کرد؟

■ در قدیم فکر میکردند که در این زمان اشخاص باید استراحت کنند، یا تفریح کنند، به این معنی که هیچ کار دیگری نکنند، در صورتیکه حالا معنی فراغت این نیست که دیگر هیچ کاری نکنند، بلکه پرداخت به امور فرهنگی، به معنی اخص خود یک نوع گذران اوقات فراغت است. یعنی خواندن کتاب، یا فرا گرفتن یک هنر، یا رشته جدیدی از علم، این‌ها همه میتوانند جزو گذران اوقات فراغت باشند. چیزی که اشخاص بطور اجباری دنبالش هستند و پولی از آن عایدشان میشود، اینها را جزو زمان کار حساب می‌کنیم و بقیه‌اش اوقات فراغت است.

— یعنی، فرضاً مناسبات فرهنگی را که یک انسان با جامعه خودش دارد، به حساب این طبقه که گفتید، میشود جزو اوقات فراغت گذاشت؟

■ بله، یعنی تأثر می‌رود، یا در یک گروه تأثر آماتوری بازی میکنند.

— ولی بهتر است اول حرفه را تفکیک کنیم، یعنی ابتدا اشتغال حرفه‌ای افراد را در جامعه بشناسیم.

■ تعریف حرفه ساده است. عبارت از کاریست که وسیله آن معیشت فردی تأمین میشود.

یعنی یک هنرپیشه حرفه‌ای‌تر زمان بازی روی صحنه را جزو کار حساب میکند. کار حرفه‌ای یک بازیگر جزو زمان فراغتش نیست.

— خوب، به نظر شما آیا در کشورهای غربی توانسته‌اند، تعریفی جامع برای اوقات فراغت پیدا کنند؟

■ مردم تقریباً برای خودشان مساله را روشن کرده‌اند. البته خیلی هم روشن نیست، چون مثلاً زمانی‌را که بعد از هشت ساعت روزانه باقی می‌ماند یا تعطیل دو روز آخر هفته را، یا یک‌ماه مرخصی در سال را — این‌ها را می‌گویند زمان فراغت. در صورتیکه این تمامش جزو زمان فراغت نیست. برای اینکه، همانطور که گفتم، زمان کارهای دیگری نیز هست. آنچه باقی می‌ماند فراغت میشود.

— پرسشی که مهم می‌نماید این است که فاصله‌ی روشنی میان کار و فراغت پیدا شده، آیا در واقع این دو مفهوم تطوراتی را از سر گذرانده‌اند؟

■ همه‌اش تطورات است. در گذشته فراغت از کار جدا نبود. یعنی در زمان قدیم اشخاص ظاهراً بطور دائم کار میکردند و در فواصل فراغت هم داشتند مثلاً یک کشاورز را در یک جامعه سنتی در نظر بگیرند: این کشاورز کار و فراغت‌ش از هم جدا نیست، مگر مواقعی که دیگر طبیعت اجازه نمیداد که کار

صفحه

۳۵

صفحه

۳۶

صفحه

۳۷

صفحه

۳۸

صفحه

۳۹

صفحه

۴۰

صفحه

۴۱

صفحه

۴۲

صفحه

۴۳

صفحه

۴۴

صفحه

۴۵

صفحه

۴۶

صفحه

۴۷

صفحه

۴۸

صفحه

۴۹

صفحه

۵۰

صفحه

۵۱

صفحه

۵۲

صفحه

۵۳

صفحه

۵۴

صفحه

۵۵

صفحه

۵۶

صفحه

۵۷

صفحه

۵۸

صفحه

۵۹

صفحه

۶۰

صفحه

71

صفحه

۶۲

صفحه

۶۳

صفحه

۶۴

صفحه

۶۵

صفحه

۷۷

سزای عاشق هوسباز

مولانا جامی در حق کسانی که دم از عشق می‌زنند ولی بواقع عاشق نیستند و اسیر هوسند داستانی دارد که میگوید :

بود شوخی نشسته بر لب بام
با فروزان رخی، چو ماه تمام
بر شکسته کلاه گوشه ناز
گشته نازش هلاک اهل نیاز
پیری آمد سفید موی شده
پشتی از بار دل دو توی شده
روی خود را بخاک می‌مالید
وز دل دردناک می‌نالید

پیر ، روی بجانب ماهروی آورد و از درد عشق و میل بوصال سخنها گفت و از او خواست که تا از غمش بمیرد و هلاک گردد . پریخ پیر را مخاطب ساخت و گفت : اشتباه میکنی من چندان زیبا نیستم که تودرمن بنگری ولی مرا خواهیست آن طرف‌تر که درزیبائی صد چندان از من بهتر است ، بسوی او رو .

پیر مسکین چو آنطرف نگرست
تا ببیند که در برابر کیست
دست زد آن بخون خلق دلیر
وز لب بامش او فکند به‌زیر
کانکه ما را بعشق نام برد
در رخ دیگری چرا نگرد ؟
جامی از غیر دوست دیده بدوز
ورنه از دید هخون‌فشان شب‌وروز

مردم پول بیشتری به پیر مرد می‌دادند و کمکش می‌کردند . بچه‌ها برگرد او حلقه می‌زدند و خوراکی به او می‌دادند . سك‌ها خواب خود را هرشب چندبار درهم می‌شکنند ، ولی سك اسیر (که ازین به بعد بیری نامیده خواهد شد) تمام استراحت خود را از دست داده بود . فقط وقتی که پیرمرد بر جای می‌نشست استراحت نصیبش می‌شد . شب‌ها پیرمرد ریسمان را به دور انگشت خود می‌پیچید و می‌خوابید و می‌گفت : « نمی‌تونم بهت اعتماد کنم . »

چنان آرزوی بزرگی برای بدست آوردن پول بیشتری گریبانگیر گدای کور شده بود که استراحت را تا آنوقت می‌دانست و سك می‌بایست دایم سرپا باشد . و اگر گاه‌گداری آرام حرکت می‌کرد صاحب بی‌رحمش با ضربات عصا به جانش می‌افتاد . و آن وقت ناله‌های جگر خراش به آسمان می‌رفت در حالی که پیر مرد يك ریز دشنام از دهان بیرون می‌ریخت : « صاحب مرده ناله‌تو ببر ، مگه غذا بهت ندادم ؟ نکنه می‌خواهی بری ولگردی » سك که این چنین گرفتار ستمگر کور شده بود و شلخته‌وار دور و بر بازار می‌پلکید و شها که عبور و مرور در بازار قطع می‌شد ناله‌های سك خسته‌هم چون نیشتری هر شب مدام به گوش می‌رسید . سك قیافه قلبی‌اش را از دست داد . و استخوانهای شانه‌اش بیرون‌زده بود و دنده‌هایش از لای پوست بی‌رنگ و رمقش پیدا بود .

نوار فروش و کتاب فروش و عطر فروش دوره گرد شبی که کاسبی‌شان کساد بود متوجه این قضیه شدند ، دورهم جمع شدند و جلسه‌ای تشکیل دادند : « جگرم آتیش گرفته ازینکه این سگو اینجوری اسیر می‌بینم ، نمی‌تونم کاری بکنم . »

و عطر فروش در جواب گفت : « این پدر سوخته داره پول نزول میده . میوه فروشه به هم گفته که بیش از احتیاجش پول درمیاره . یه غول پول جمع کن شده . » ناگهان عطر فروش

حمله می‌برد و پیرمرد کور مرتب فحش و ناسزا بارش می‌کرد . عطر فروش جلو آمد قیچی را به کار گرفت و ریسمان را برید . سك پرشی کرد و استخوان را از زمین برداشت پیر مرد که تکه‌ای از ریسمان ، آزاد در دستش مانده بود به زمین می‌خکوب شده بود و فریاد می‌زد « ببری ، ببری کجایی ؟ » عطر فروش که به آرامی دور می‌شد زیر لب زمزمه کرد : « ای دیو سنگدل ، دیگه دستت بهش نمیرسه آزادشو بدست آورد . » سك پا به فرار گذاشت و در

قیچی نوار فروش را آویخته به‌سپاسش دید و گفت : « یاالله بدش به من » و قیچی را برداشت و راه افتاد .

پیر مرد کور از جلوی دروازه شرقی بازار می‌گذشت . سك به زور خود را جلو می‌کشید تا تکه استخوانی را که بر زمین افتاده بود برگیرد . ریسمان که کشیده شده دست پیرمرد را به درد آورد . در نتیجه پیرمرد چنان لگدی به او زد که ناله‌اش به‌هوا رفت . سك زوزه کشان حاضر نبود از طعمه صرف نظر کند و بطرف پاره استخوان

میخندم!!

سرم خوشست و بیزم شبانه میخندم
قدح کشیده به رغم زمانه میخندم
خراب کرد چنان آشیان من صیاد
که بر خرابی این آشیانه میخندم
چو بهر سوز درونم زبان گفتن نیست
بر آتشی که بدل زد زبانه میخندم
گهی بسوز درون ، عاشقانه میگیرم
گهی بحال برون ، عارفانه میخندم
حدیث ما همه افسانه‌یی است رویاخیز
بخواب آوری این فسانه میخندم
زبس بخانه‌رگها شده است خونها سرد
به بی‌صفائی این سردخانه میخندم!
سر نیاز من و آستان کسی هیهات!
بناز و نخوت هر آستانه میخندم
کنون که یاوره سرائیست باب مردم روز
بشام غربت شعر و ترانه میخندم

این دفعه دیگه ولم نمی‌کنه . نگاش کن! . و چیزی را تکان داد : این بار زنجیری پولادین به گردن سك بود .

دوباره همان نگاه مرده و یاس آلود در چشمهای سك سوسو میزد : پیر مرد کور مانند گاو بازی نمره کشید : «ده یالا راه بیافت دیوونه!» و زنجیر را تکان داد و عصایش را بر زمین کوبید ، سك با قدمهای آهسته براه افتاد . آنها بر جای ایستادند و به صدای تاپ تاپ عصای کور که دور می‌شد گوش دادند ..

نوار فروش آهی کشید و در حالی که سك را نگاه می‌کرد با صدای بلند گفت : «تنها مرك میتواند این سگو نجات بده . با موجودی که با رضایت تن به چنین سرنوشت شومی داده چه کار میشه کرد؟»
«نشریه الفباء»

نوار فروش که دیگر نمی‌توانست جلوی خود را بگیرد به سوی مرد دوید و گفت : «این روزا کجا بودی؟»

پیر مرد کور گفت : «نمی‌دونی چی شده ، سکه فرار کرده بود و من بی‌غذا و بی‌پول تو سوراخم زندانی بودم اگه این وضع یه روز دیگه ادامه پیدا می‌کرد زندگی برام تمام میشد . ولی حیوون خودش برگشت .»

— کی؟ کی برگشت؟
پیر مرد گفت : «نصفه‌های شب که تو رختخوابم خوابیده بودم اوامد و صورتم را لیسید . دلم می‌خواست بکشمش . چنان ضربتی به او زدم که تا عمر دازه از یادش نمیره . ولی بخشیدمش . چون هرچی باشه سکه . تا وقتی که می‌تونست از توی کوجه‌ها آت آشغالی بدس می‌آورد ولی گرسنگی واقعی باعث شد که دوباره بیاد پهلوم.

حالی که با خوشنودی چاله چوله‌ها را می‌بوئید ، سراسیمه به روی سك‌های دیگر می‌پرید و بگرد فواره چهارسوق بازار می‌دوید و پارس می‌کرد و چشماش از خوشحالی می‌درخشید . به پاتوق‌های مورد علاقه‌اش بازگشت و دم در قصابی‌ها و قهوه‌خانه‌ها و نانواپی‌ها به پرسه زدن پرداخت .

دوا فروش و دورفیش دم دروازه ایستاده بودند و از منظره پیر مرد که در تلاش یافتن راه خود بود ، لذت می‌بردند . پیر مرد به زمین می‌خکوب شده بود ، و عصایش را تکان میداد و احساس میکرد که در وسط زمین و آسمان معلق مانده است . با ناله و فریاد می‌گفت : «سکم ، سکم ، کجاس ؟ چرا یکی نمی‌آوردش پهلوم . اگه نسک بهش برسه تیکه پاره‌ش می‌کنم!» کورمال کورمال پیش میرفت ، می‌خواست از خیابان بگذرد ، ده دوازده جا کم مانده بود که زیر ماشین برود ، سکندری می‌خورد ، تقلا می‌کرد و به نفس نفس می‌افتاد . آنها که از او چشم برنمی‌گرفتند می‌گفتند : «حقشه که زیر ماشینا له و لورده بشه گردن کلفت بی انصاف!» با این حال پیر مرد تلاش را کرد و به کمک رهگذری به هولفدونی خود راه یافت . بیهوش از فرط خستگی در رختخوابی که از گونی درست شده بود فرو رفت .

ده روز گذشت ، پانزده روز گذشت ، بیست روز گذشت نه اثری از پیر مرد بود و نه خبری از سك . به مزاح می‌گفتند : «سکه آزاد و خوشحال دتیا را زیر پا گذاشته و گداهه شاید در چنگال غزرائیل گرفتار شده .» که ناگهان تاپ تاپ عصای پیر مرد کور از دور شنیده شد . دوباره او را دیدند که از جاده ایهفالتی بالا می‌آمد و سك او را به جلو می‌کشید . عده‌ای فریاد زدند : «نیگاش کنین ، نیگاش کنین دوباره پیداش کرده و به بندش کشیده.

نویسنده دکتر آندره سویران

اقتباس ذبیح‌الله منصوری

خاطرات يك پزشك از دوران تحصیل تا دوره طبابت

در چهل و پنج ثانیه مطابق ده نفس کشیدن

ناچار بودم با عمل جراحی زن آوازخوان را زنده کنم

خلاصه قسمتهای قبل (۲۸)

دکتر (آندره سویران) فرانسوی در بامداد وقتی به بیمارستان (نوئی) واقع در پاریس رفت تا بکار معمولی جراحی پیردازد صدای آژیر مخصوص عارضه انسداد ریوی را شنید و بسرعت بطرف طالار عمل رفت تا این که زنی با اسم (سیسیل - د) را که مبتلا به عارضه انسداد ریوی شده بود مورد عمل قرار بدهد و اینک دنباله خاطرات او .

همین که من وارد طالار عمل شدم بطرف بیمار که روی تخت عمل بود رفتم .

عرصه عمل ، روی سینه ، بالای قلب باز بود و غیر از آن منطقه ، سایر قسمت های بدن بیمار دیده نمی شد و نبایستی هم دیده شود چون ممکن است که سبب پرتی حواس دستیاران جراح یا خود او بشود .

من میدانستم که (سیسیل - د) خواننده معروف زنی سی ساله است و وقتی شنیدم که او مبتلا به انسداد ریوی گردیده قدری متعجب شدم ، چون تا سی سالگی عارضه انسداد ریوی ، در زن ، بمناسبت نظم ماهانه او ، خیلی نادر است . عرصه عمل را با الکل و یود ضد

عفونی کرده بودند و وقتی من وارد طالار عمل شدم سینه بیمار تکان نمی خورد ولی با تنفس های خفیف بیمار نفس می کشد بدون این که حرکات سینه محسوس باشد .

شخصی که متصدی اندازه گرفتن نبض بود گفت نبض دست بیمار محسوس نیست ولی نبض گردن دقیقه ای ۱۲۰ قرعه میزند .

مقصود از نبض گردن شریانی است که از گردن میگذرد و شماره قرعات آن شریان همواره بیش از شماره قرعات نبض می باشد .

بیمار را بی هوش نکرده بودند برای این که در حال اغمای کامل بود معهذا چون بعد از شروع به عمل با احتمال زیاد ممکن بود که بهوش بیاید

متصدی بی هوشی ماسک مخصوص بی هوشی را بر صورت بیمار نهاد و ماسک اوکسیژن را هم آماده داشت تا این که در فواصل کوتاه ماسک بی هوش کردن را از صورت بیمار بردارد و ماسک اوکسیژن را بر صورتش بگذارد تا به اندکی خون که هنوز در ریه های او هست اوکسیژن برسد .

من با کارد جراحی (۱) در طول دنده دوم (۲) شکافی ایجاد کردم و بعد دو دنده و آنگاه دنده سوم را جدا کردم و محفظه ای که قلب را دربر گرفته نمایان شد (۳) .

من محفظه قلب را شکافتم و قلب و دو شریان بزرگ یا لای آن یکی شریان بزرگ موسوم به (آئورت) و دیگری شریان ریوی نمایان شد .

۱ - در عمل جراحی انسداد ریوی از طرف دکتر (سویران) چند کارد جراحی بکار رفته که هر يك در زبان های فرانسوی و انگلیسی اسمی خاص و بیشتر متشابه دارد ولی معادل آنها در زبان فارسی نیست و اگر نام خارجی کاردها را بنویسم برای خوانندگان نامفهوم و کسالت آور است و لذا انواع کاردها را که در عمل جراحی انسداد ریوی بکار رفته، با اسم کارد جراحی میخوانیم . (مترجم)

۲ - دنده ها و دندان ها و مهره های ستون فقرات در طب بین المللی شماره های مخصوص دارد غیر از شماره ای که ما برای آنها تصور میکنیم و دنده دوم بحساب ما افراد عادی بالای سینه طرف چپ است .

(مترجم)

۳ - اسم این محفظه بزبان فرانسوی (پریکارد) و بزبان انگلیسی (پریکاردیوم) است و اسم اصلی را می نویسیم تا دانشجویان با چیز دیگر اشتباه نکنند .

(مترجم)

اولین بار نبود که من قلب را در سینه بیمار میدیدم .

برای کسانی که قلب را (و مقصودم قلب زنده است نه قلب مرده هنگام کالبد شکافی) در سینه یک بیمار ندیده‌اند مشاهده آن ، بادوشریان بزرگ که از قلب خارج می‌شود بدورنگ مختلف یکی ارغوانی و دیگری آبی متمایل به کبود تماشا دارد و میتوان گفت یک منظره با شکوه بچشم بیننده میرسد .

ولی برای جراحی که بارها قلب را در سینه بیمار دیده مشاهده منظره قلب چیزی جالب توجه نیست . ولی من از مشاهده آن قلب ناراحت شدم برای این که دیدم تکان نمی خورد .

قلب یک بیمار بعد از این که آشکار شد تکان می‌خورد و قسمت فوقانی قلب برمیخیزد و بعد مثل این است که می‌نشیند و این برخاستن و نشستن قلب دائمی است و ناشی از دو حرکت درونی قلب یکی انقباض و دیگری انبساط است .

درون قلب باز و بسته می‌شود و حرکات درونی در خارج قلب مانند برخاستن و نشستن آن بنظر میرسد . من فرصت نداشتم که در آن موقع قلب بیمار را بحال و بحرکت در بیاورم و به دستیار خود گفتم این قلب را بحرکت درآورید .

دستیار من میدانست که آن قلب را بایستی با تزریق (آدرنالین) بحرکت درآورد و همان کار را کرد و قلب که بیحرکت بنظر میرسید قدری بتکان درآمد . دستیار من می‌توانست که بوسیله ماساژ هم قلب را بحرکت درآورد و آن را در دست خود بگیرد و آهسته بآن فشار بدهد و رها کند و آن عمل را آن قدر تکرار نماید تا این که قلب بحرکت درآید .

ولی اگر آن کار را میکرد جلوی دست‌های مرا میگرفت و من نمی توانستم بعمل ادامه بدهم .

شریان ریوی طوری بر اثر تجمع خون در آن متورم شده بود که گوئی نزدیک است بترکد .

چون بطوری که گفتم راه عبور خون بسوی ریه‌ها بسته بود و خون لحظه به لحظه در شریان ریوی زیادتر می‌شد .

من برای این که بتوانم روی شریان ریوی که دلمه خون در آن ، در دو راهی گیر کرده بود عمل کنم بایستی شریان ریوی را از شریان بزرگ بدن موسوم به (آئورت) جدا نمایم .

جدا کردن این دو شریان ازهم مانند جدا کردن دو قطعه ریسمان است که بطرزی محکم آن دو را ، دور هم تاب داده‌اند .

شما برای این که دو ریسمان را که بطرزی محکم ، دور هم ، پیچ خورده‌اند از هم جدا کنید سر دو ریسمان را میگیرید و هر دو را میکشید و رفته رفته ، ریسمان‌ها از هم جدا می‌شود و قسمت تحتانی آنها که مجموع دو ریسمان باشد آن قدر می‌پیچد تا این که دو ریسمان بکلی از هم جدا شود .

اما شریان (آئورت) و شریان‌وریدی را که بهم پیچیده نمیتوان باین شکل از هم جدا کرد برای این که سردو ریسمان در دست ما نیست که بتوانیم آنها را از هم جدا کنیم و برای جدا کردن آنها در جراحی از آلتی استفاده می‌کنند که اسم آن (سوند) است .

جراح (سوند) را در وسط آئورت و شریان ریوی قرار میدهد و بآهستگی آن را بحرکت درمیآورد تا این که بین دو شریان (آئورت) و شریان ریوی فاصله بوجود بیاید .

بعد از این که دو شریان از هم جدا شد ، عمل اصلی شروع می‌شود . تا آنجا ، آنچه من کردم و در این جا خیلی باختصار گفتم مقدمه بود برای این که بتوانم به شریان ریوی برسم و بعد از این که به شریان ریوی رسیدم آن را بشکافم .

دستیار من بوسیله دو پنس شریان ریوی را طوری بلند کرد تا این که خون به عقب بزند و چون خون زیاد بود و عقب نمیرفت دستیار دیگرم با یک آلت جراحی دیگر شریان ریوی را طوری فشار داد که خون عقب‌زد و از حدود دو راهی که از آنجا خون بدو ریه میرسد دور گردید و بعد از این که شریان را در نزدیکی ریه بکلی از خون خالی کرد دستیار سوم با یک قید لاستیکی شریان ریوی را بست تا این که خون که عقب رفته بود برنگردد و عرصه عمل مرا فراگیرد .

از لحظه‌ای که دستیار سوم با قید لاستیکی ، شریان ریوی را بست تا این که خون مراجعت ننماید و برای من تولید زحمت نکند برای شکافتن شریان ریوی و بیرون آوردن دلمه خون از آن شریان در محل دو راهی ، یا درون یکی از دو شاخه شریان (که بدو ریه میرود) فقط سه ربع دقیقه یعنی چهل و پنج ثانیه وقت داشتم که باندازه ده نفس کشیدن متعارف یک شخص بالغ است .

در این مدت کوتاه من بایستی که شریان ریوی را باندازه در سانتی متر ، نزدیک دو راهی بشکافم و یک پنس مخصوص بیرون آوردن دلمه خون را سه بار وارد شریان کنم .

یک بار برای این که دلمه خون را از دو راه خارج نمایم .

بار دوم برای این که پنس را وارد شاخه راست شریان ریوی که وارد ریه راست می‌شود بکنم (در صورتی که دلمه خون در دو راه نباشد که در آن صورت وارد شاخه راست یا شاخه چپ شریان ریوی شده‌است) مرتبه سوم برای این که پنس را وارد شاخه چپ شریان ریوی که وارد ریه چپ می‌شود بکنم (اگر دلمه خون را در ریه راست پیدا نکردم) .

در هر سه بار بایستی بدون بینائی عمل کنم .

من بایستی دو شاخه پنس را بعد

است . چون بمناسبت این که قسمتی از شریان بکلی خالی و در نتیجه سرد است اگر قید را يك مرتبه بردارند و خون جریان پیدا کند ممکن است که باز خون ، دلمه شود و جراح ناچار گردد عمل بیرون آوردن لخته های خون را تجدید نماید .

خوشبختانه بعد از این که بتدریج خون جاری شد و بسوی ریه رفت معلوم شد که دیگر ، در ریه‌ها لخته خون وجود ندارد .

پس از این که خیال من از لحاظ بیرون آوردن لخته خون آسوده شد متوجه قلب شدم .

بطوری که گفتم قلب حرکت نمیکرد یعنی دارای حرکت ظاهری نبود . ولی پس از این که (آدرنالین) را تزریق کردند قلب بتکان درآمد ، ولی نه بطور منظم بلکه يك لحظه مرتعش میشد و تا چند لحظه متوقف میگردد . در آغاز این قرن اگر جراحی هنگام عمل ، میدید که قلب بیمار متوقف گردیده از ادامه عمل منصرف می‌شد چون آن را بدون فایده می دانست و یقین داشت که بیمار مرده است .

ولی امروز ، هنگام عمل جراحی اگر قلبی متوقف شود جراح دست از کار نمی‌کشد و ادامه عمل را بدون فایده نمیداند و اگر نتواند با دارو قلب را بحرکت درآورد سعی خواهد کرد که با ماساژ قلب را به حرکت درآورد .

من هم شروع به مالش قلب بیمار کردم و آهسته قلب را در دست خود و بهتر آن که بگویم در مشت خود می‌فشردم و رها میکردم و مدت هر فشار و رها کردن يك ثانیه بود .

با این که دلمه خون را بیرون آورده بودم برای رعایت احتیاط ، پنس مخصوص را وارد شاخه چپ شریان ریوی هم کردم که شاید در آنجا هم لخته‌ای از خون باشد ولی در شاخه چپ چیزی نبود .

من تردید نداشتم هنگامی که مشغول وارد کردن پنس مخصوص در شریان ریوی بودم که لخته خون را بیرون بیاورم در بین کسانی که در طالار عمل بودند هرکس در آن موقع کاری نداشت مشغول شمارش بود و در باطن می‌گفت يك ... دو ... سه ... چهار ... الی آخر

چون تمام کسانی که در طالار عمل بودند میدانستند که من برای بیرون آوردن لخته خون از دو راهی یا شاخه های شریان ریوی بیش از ۴۵ ثانیه وقت ندارم (۴)

بعد از این که لخته خون بیرون آمد موقع آزمایش رسید و بایستی معلوم بشود که آیا باز هم دلمه‌ای از خون در شاخه های شریان ریوی هست یا نه .

من برای آزمایش يك پنس مخصوص بدست گرفتم و به دستیار دیگر گفتم که آلت موسوم به فاصل را بردارد که دو لب زخم شریان ریوی بهم جفت شود و آنگاه با آن پنس ، دو لب زخم را بستم بطوری که خون بیرون نرزد و در همان حال ، خون از مجرای شریان عبور کند و بسوی ریه‌ها برود و اگر جریان خون ، مواجه با مانع نشد معلوم می‌شود که دیگر لخته خون در ریه نیست .

گفتم قیدی را که مانع از جریان خون شده بود باهستگی بگشایند . آرامش در آن کار ، از واجبات

از وارد کردن در شریان ریوی بگشایم و بعد از این که حس کردم که دو شاخه پنس ، دلمه خون را در بر گرفته آن را بیرون بکشم .

وقتی جدار شریان ریوی را در طول دو سانتی متر شکافتم حتی يك قطره خون از شریان خارج نشد .

چون قیدی که شریان را بسته بود مانع از این می‌شد که خون وارد عرصه عمل من بشود .

دستیار من بی‌درنگ آلت جراحی موسوم به فاصل را بکار انداخت تا این که دولب زخم شریان ریوی از هم دور باشد و بهمین جهت آن آلت را (فاصل) میخوانند چون بین دو لب زخم فاصله بوجود می‌آورد و کاردی که من برای شکافتن شریان ریوی مورد استفاده قرار دادم غیر از کاردی بود که با آن محفظه قلب را دریدم .

من بدون این که درون شریان ریوی را ببینم پنس مخصوص بیرون آوردن دلمه خون را وارد شریان کردم و دو شاخه پنس را گشودم ولی در وسط دو شاخه چیزی را احساس نکردم .

پنس را بیرون آوردم و بار دوم وارد شریان کردم و بسوی شاخه راست شریان بردم و دو شاخه آن را گشودم این مرتبه در وسط دو شاخه پنس چیزی را احساس کردم و دوشاخه را بستم و پنس را بالا آوردم و يك دلمه خون دراز در وسط دو شاخه پنس بچشم رسید که شبیه به ریشه مهر گیاه ، یعنی بطریقی مبهم ، شبیه بانسان بود و چون ریشه مهر گیاه به انسان شباهت داشت ، در قدیم ، جادوگران آن را برای جلب محبت تجویز میکردند .

۴ - عمل بیرون آوردن لخته با لخته های خون از شریان ریوی باتمام وسائل پزشکی که امروز موجود می‌باشد هنوز یکی از دشوارترین اعمال جراحی است و دکتر (آندره - سوبیران) برای این که حمل بر خودستایی نکنند ، از مهارت خود در این عمل چیزی نمیگوید و دست جراح باید خیلی کار کرده و حساس باشد تا این که بتواند لخته خون را درون شریان ریوی یا یکی از شاخه‌های آن بین دو شاخه پنس حس نماید و آن را بیرون بیاورد .

(مترجم)

بیمارستان انعکاس پیدا کرد میگذشت و خطرناکترین لحظات آن هیجده دقیقه ، موقعی بود که من جدارشریان ریوی را شکافته بودم و بیش از ۴۵ ثانیه برای بیرون آوردن لخته خون فرصت نداشتم .

باید بگویم که بهترین عمل جراحی برای بیرون آوردن لخته خون ازشریان ریوی این است که جراح ، آن شریان را درست در دو راهی بشکافد چون اگر جدار شریان را در دو راهی بشکافد ، بعد از این که بوسیله آلت (فاصل) دو لب زخم را از هم دور کردند ، جراح بخوبی درون شریان را می‌بیند و نه فقط دو راهی را مشاهده می‌نماید بلکه هر يك از دو شاخه شریان ریوی را در ریه راست و چپ ، مشاهده می‌نماید و دیگر مجبور نیست که برای پیدا کردن لخته خون ، کورمال فقط متکی به حس لامسه ، آنهم در انتهای دو بازوی پنس مخصوص باشد.

اما اگر جراح بخواید که شریان ریوی را در سر دو راهی بشکافد، عمل جراحی او در مورد شریان‌ریوی که گفتم در مدت چهل و پنج ثانیه تمام کردم ، نیم ساعت (سی دقیقه) طول خواهد کشید و مدت عمل ، فقط در مورد شریان ریوی ، چهل، برابر طولانی‌تر خواهد شد و بیمار خواهد مرد .

نقتم وقتی من وارد تالار عمل شدم سینه بیمار تکان نمی‌خورد و بعد از هیجده دقیقه که زخم سینه بسته شد ، سینه بیمار بحرکت درآمد و مکانیسم تنفس ، تجدید گردید .

اگر من شریان ریوی را در محل دو راهی می‌شکافتم نیم ساعت بر مدت عمل افزوده می‌شد. و در نتیجه از آغاز تا پایان عمل ، چهل و هشت دقیقه طول، می‌کشید و بیمار بطور حتم ، بر اثر این که مدت چهل و هشت دقیقه نفس نمی‌کشید می‌مرد

و مشاهده نمودم که قلب می‌تپد و در شریان (آئورت) و شریان ریوی خون جاری است .

دو چشم خود را گشودم و بدقت عرصه عمل را از نظر گذرانیدم که چیزی را جا نگذاشته باشم . دستیاران من هم عرصه عمل را میدیدند ولی نه مثل من .

برای این که دو دست جراح مانع از این است که دستیاران بتوانند عرصه عمل را بخوبی ببینند با توجه باین که دست های جراح پیوسته تکان می‌خورد و حرکت دست‌ها مانع از این است که دستیاران عرصه عمل را آنطور که بایست ببینند .

وقتی مطمئن شدم که چیزی را جا نگذاشته‌ام محفظه قلب (بزرگان فرانسوی پریکارد) را بستم و آنگاه زخم سینه را هم مسدود کردم و از آن بعد خانم خواننده تا روزی که زنده بود بایستی با سه دنده کمتر زندگی کند چون من در آغاز عمل دندو های اول و دوم و سوم او را جدا کرده بودم چون اگر آن سه دنده را از قفسه سینه جدا نمی‌کردم نمیتوانستم به شریان ریوی دسترسی پیدا کنم .

یکی از عقاید قدما این بود که اگر دنده‌ای کسر بشود آدمی قادر به ادامه زندگی نیست ولی من میدانستم که خانم خواننده هرگز از دارا نبودن سه دنده احساس ناراحتی نخواهد کرد و در هیچ يك ازوظائف الاعضای او از جمله وظیفه نفس کشیدن ، نقصان بوجود نخواهد آمد .

بعد از این که زخم سینه را بستم مشاهده نمودم که سینه بیمار تکان می‌خورد یعنی تنفس او، آن قدر قوت گرفته که حرکت سینه محسوس است .

بیمار در حال اغماء بود و من میدانستم که لااقل تا شش ساعت دیگر هم در حال اغماء بسر خواهد برد و وقتی زخم سینه را بستم هیجده دقیقه از لحظه‌ای که صدای آژیر در

من میدانستم فشاری که بر اثر مالش بر قلب وارد می‌آید نه باید شدید باشد نه ضعیف بلکه بایستی يك فشار متوسط روی قلب وارد بیاید تا این که آن را وادار به حرکت کند .

عاقبت قلب بحرکت درآمد ولی بطور نامنظم و حرکات قلب نه وسعت حرکات عادی را داشت نه نظم آن را و قلب برمیخاست و مانند مردی که بر اثر مستی بر اعضای بدن خود مسلط نباشد میافتاد .

در موقع دیگر اگر من آن حرکات غیر منظم قلب را میدیدم مشوش می‌شدم .

ولی در آن موقع ، بعد از این که قلب بیمار ، تقریباً مرده بود آن حرکات غیر منظم ، سبب مسرت من میگردد برای این که میدانستم علامت زنده شدن قلب می‌باشد .

بعد از این که حرکات قلب ، بشکلی درآمد که من امیدوار شدم که بطور منظم بکار خواهد افتاد ، سوزنی را که دارای نخ مخصوص بود از دستیار خود گرفتم تا این که زخم شریان ریوی را بخیه بزنم .

من برای بخیه زدن دو لب شریان ریوی مجبور بودم که پنس مذکور را قدری پائین بیاورم تا این که دو لب زخم آزاد شود و من بتوانم آن را بخیه بزنم .

بخیه زدن شریان بایستی بادقت و استحکام بانجام برسد و هر گاه سهل انگاری شود ، بیمار بعد از این که زخم جراحی بسته شد خواهد مرد .

بخیه‌ها بایستی طوری محکم باشد که دوام کند و خون از منفذها خارج نگردد .

بعد از این که بدقت شریان ریوی را بخیه زدم پنس را برداشتم و حرکت خون در شریان ریوی بسوی ریه آزادتر شد .

قبل از این که محفظه قلب را ببندم نظری به تمام عرصه عمل انداختم

دیگر این که گفتم بعد از این که سینه را گشودم و قلب نمایان گردید مشاهده کردم که تقریباً بدون حرکت است.

از طرف دیگر تا وقتی که عمل من در مورد شریان ریوی با تمام نمی‌رسید و آن را بخیه نمی‌زدیم نمیتوانستیم قلب را ماساژ بدهیم تا این که به حرکت درآید و هرگاه شریان ریوی را در محل دو راهی می‌شکافتم، مدت عمل، در مورد شریان، نیم ساعت طولانی‌تر می‌شد و در آن مدت سی دقیقه قلب بیمار بدون حرکت میماند و در نتیجه، مریض زندگی را بدرود گفت.

باین دلیل است که جراحان دیگر و من، برای بیرون آوردن لخته خون، شریان ریوی را در محل دو راهی نمی‌شکافیم و ترجیح میدهم دورتر از دو راهی بشکافیم تا این که مریض نمیرد.

من شرح این عمل جراحی را برای افراد عادی بیان کردم نه برای پزشکان و جراحان.

اگر میخواستیم برای پزشکان و جراحان بیان کنم سبکی دیگر را پیش میگرفتم.

چون هر عضله و هر شریان و ورید و هر استخوان و هرغشاء که در قفسه سینه وجود دارد دارای نامی مخصوص است که پزشکان و جراحان اسامی آنها را از نام فرزندان خود بهتر میدانند چون در زندگی حرفه‌ای آن قدر که با آن اسامی کار دارند با فرزندان خود کار ندارند.

ولی افراد عادی از آن اسامی بدون اطلاع هستند و ذکر آنها هم زیادبر معلومات آنها نمی‌افزاید چون در کالبد شکافی فقط ذکر اسم کافی نیست و بایستی هریک از آنها را دید تا آن را شناخت و بدان میماند که اسامی خیابان های لندن را به کسی که شهر لندن را ندیده بگویند و او با شنیدن اسامی نخواهد توانست بفهمد که هر خیابان در کجاست و نسبت بخوابان های دیگر چه وضع دارد و آیا یا آنها موازی است یا آنها را

قطع میکند و شکل مخصوص هر خیابان چگونه است.

بیمار را از طالار عمل باطاق خود او منتقل کردند و از آن بعد در طبقه دوم بیمارستان که اطاق بیمار در آنجا بود، تمام کارکنان مریض خانه میدانستند که تا چهل و هشت ساعت دیگر، دوره بحران آن بیمار می‌باشد و از آن مدت، خطر بیست و چهار ساعت دوم بیش از بیست و چهار ساعت اول است.

ولی اگر چهل و هشت ساعت از لحظه‌ای که زخم سینه بیمار بسته شد بگذرد و او نمیرد، به احتمال نزدیک به یقین، بهبود خواهد یافت و زنده خواهد ماند و من چون آن زن را مورد عمل قرار داده بودم، بحکم وظیفه وجدانی طبابت بایستی تا چهل و هشت ساعت در حال آماده باش بسر ببرم تا هر لحظه که حال مریض وخیم شد، بر بالین او حضور بهم برسانم.

ناتمام

هدیه فراموش نشدنی

شیفرز خودنویس سلطنتی

از چهارده مدل قلمهای خودنویس و خودکار جدید شیفرز دیدن کنید

موتسه گرانفر - نادری چهارراه قوام السلطنه

شاه اسماعیل صفوی ۲۵۵

اقتباس: ذبیح‌اله منصوری



افضل بسطامی سرنوشت شاه اسماعیل در چشم های او دید

را طی کند تا این که خود، مرشد بشود.
افضل بسطامی پرسید شما از که شنیدید که
من دغوی مرشدی کردم.
شاه اسماعیل جواب داد این موضوع را از
کسی نشنیدم ولی چون مردم این‌جا، از تو کسب
تکلیف می‌نمایند لابد تو را مرشد میدانند.
افضل پاسخ داد در این‌جا کسی مرا مرشد

نمیداند.
شاه اسماعیل گفت ولی تو را (پیر) میدانند
و دیشب بمن گفتند که برای ورود به سپاه من
بایستی از پیر خود کسب تکلیف کنی.
افضل اظهار کرد این بمناسبت سالخوردگی
من است و من چون در این حال که می‌بینند هستم
مرا (پیر) میخوانند.

شاه اسماعیل گفت پیر، عنوانی است برتر
از مرشد و چندان با قطب فرق ندارد.
افضل گفت در مورد من معنی این عنوان
این است که من مردی سالخورده هستم.
شاه اسماعیل پرسید معاش تو از کدام راه
میگذرد؟

افضل بسطامی گفت يك مزرعه موروثی دارم
که تا وقتی جوان بودم در آن کار میکردم ولی
بعد از این که پیر شدم، آن مزرعه را بدیگری
واگذار کردم و او در آن کار میکند و با رضایت
من قدری از محصول مزرعه را بمن میدهد و بقیه
را خود برمیدارد و من چون احتیاج زیاد ندارم،
همان که او بمن میدهد برای معاشم کافی است.
شاه اسماعیل که تا آن موقع توجهی به
اثاث‌البیت افضل نکرده بود نظری به اطاقش انداخت

افضل بسطامی گفت در این قسمت من تکلیفی
به مردان اینجا نمیکنم چون بعضی از آنها، بمناسبت
دارا بودن مزرعه و زن و فرزندان نمیتوانند این‌جا
را رها کنند و وارد سپاه شما بشوند.
ولی آنهایی که در این‌جا کاری ندارند که
آنها را پابند کند می‌توانند با اختیار خودشان وارد
سپاه شما بشوند.

شاه اسماعیل پرسید ای افضل بسطامی از من
که امروز مزاحم تو شدم چیزی بخواه.
افضل بسطامی جواب داد چیزی نمیخواهم
جز این که شما با کسانی که اهل این‌جا هستید و
وارد سپاه شما می‌شوند خوشرفتاری کنید و با آنها
مستمری کافی بدهید.
شاه اسماعیل گفت از این حیث تو را آسوده
خاطر میکنم.

بعد شاه اسماعیل پرسید ای افضل بسطامی
تو اهل کدام فرقه هستی.
افضل سؤال کرد که آیا منظور شما فرقه‌های
درویشی است؟
شاه اسماعیل گفت بلی.

افضل گفت من جزو هیچ فرقه درویشی
نیستم.
شاه اسماعیل پرسید اهل کدام فرقه تصوف
یا عرفان هستی.

افضل بسطامی جواب داد اهل هیچ فرقه
تصوف و عرفان نیستم.
شاه اسماعیل گفت کسی که دعوی میکند
که مرشد است و دیگران او را باین عنوان می‌شناسند
بایستی خود مرشد داشته باشد و براهنمایی او،

بسطامی را مشاهده کرد متوجه شد که آن مرد ، از روی عمد و با کف نفس از جمع آوری مال خودداری کرده و با يك کليم و يك بالش و کوزه‌ای آب ساخته است .

این بود که در صدد برآمد از آن مرد که فکر میکرد از مردان راه خدا می‌باشد بقول عارفان همت بطلبد و گفت ای افضل بسطامی تو از من چیزی نخواستی ولی آیا موافقت میکنی که من از تو چیزی بخواهم .

همت خواستن بر دو نوع بود . یکی این که از مرد راه حق ، کمکی میخواستند و درخواست میکردند بیماری آنها را شفا بدهد یا این که ثروتی نصیب آنها نماید که بقیه عمر را براحتی زندگی کنند .

نوع دیگر از همت خواستن این بود که از کسی که باو ارادت داشتند و او را شایسته میدانستند تا از وی همت بخواهند تقاضا میکردند که آینده آنان را پیش بینی نماید .

شاه اسماعیل اول احتیاج مالی نداشت تا این که از افضل بسطامی مال دنیا بخواهد .

بیمار هم نبود تا از وی درخواست کند که او را شفا بدهد .

لذا از افضل خواست که آینده‌اش را پیش - گوئی نماید .

افضل بسطامی گفت نزدیک بیایید .

شاه اسماعیل باو نزدیک شد و افضل دست را بر سر شاه اسماعیل نهاد و گفت دو چشم خود را بکشائید و مرا نگاه کنید .

شاه اسماعیل دو چشم خود را بدو چشم افضل دوخت و مرد سالخورده بدقت چشم های شاه اسماعیل را نگریست .

ما نمیدانیم که عارفان بزرگ و اقطاب شرق که با نظر انداختن بر چشم های اشخاص ، آینده آنها را پیش گوئی میکردند در چشم‌ها چه میدیدند که می‌توانستند از روی آن آینده اشخاص را پیش‌گوئی نمایند .

ولی این را میدانیم که قسمت رنگین چشم آئینه‌ایست که در آن می‌توان بخوبی بوضع مزاج يك نفر پی برد .

زیرا قسمت رنگین چشم ، یگانه عضو بدن است که در آنجا عروق موئین ، بخوبی دیده می‌شود و اگر يك ذره بین بدست بگیرند و قسمت رنگین چشم را از نظر بگذرانند بطور وضوح عروق موئین بدن را در آنجا مشاهده خواهند کرد

و مشاهده نمود که در آن اطاق غیر از يك کليم ده بر زمین گسترده شده و شاه اسماعیل بر آن نشسته بود و يك بالش بزرگ که پیر مرد بان تکیه داده و يك کوزه آب که وسط پنجره باز قرار داده‌اند تا این که آب آن خنک شود با يك کاسه کوچک کنار آن برای نوشیدن آب ، اثاث‌البیت دیگر وجود ندارد .

شاه اسماعیل حس کرد که در آن روز ، مقابل یکی از مردان خدا قرار گرفته زیرا با این که افضل بسطامی در آن قریه پیر و پیشوا بود در آن سن که هر سالخورده احتیاج باستراحت دارد بضاعتش از حدود يك مسکین تجاوز نمیکرد .

شاه اسماعیل اول میدانست کسانی که در يك قریه سمت مرشدی دارند یا این که با عنوان دیگر رهبر معنوی اهل قریه هستند هر گاه علاقه بمال دنیا داشته باشند می‌توانند ثروت بهم بزنند و در تمام عمر ، بخوشی زندگی نمایند و در بین آن گونه اشخاص آنهایی که سالخورده هستند بیش از جوانان قادر بگرد آوردن مال هستند .

چون نفوذ کلمه يك پیر که رهبر معنوی يك جامعه باشد بیش از نفوذ کلمه يك جوان است و از آن گذشته مردی که سالخورده باشد يك مستمسك عقلانی برای دریافت مال از دیگران دارد و آن این است که قادر بکار کردن نیست و کسی نمیتواند ناتوانی او را از لحاظ کار کردن انکار نماید و تمام کسانی که در يك قریه یا قصبه یا شهر زندگی می‌کنند و مرد سالخورده را رهبر معنوی خود میدانند در باطن تصدیق می‌نمایند که بایستی باو داد تا این که بتواند با رفاهیت زندگی نماید .

دیگر این که شاه اسماعیل وقتی وارد آن قریه گردید با این که راجع به بضاعت مردم آنجا از هیچ کسی چیزی نپرسید از آنچه میدید می‌فهمید که مردم آن قریه دارای بضاعت هستند و بعد از این که در منطقه بسطام بیشتر رفت متوجه شد که تمام مردم بسطام دارای بضاعت می‌باشند و منطقه بسطام بمناسبت دارا بودن اراضی حاصل خیز و آب فراوان یکی از مناطق آباد ایران بود و مرتع‌هائی وسیع داشته که گوسفند و گاو در آنها می‌چریدند و غیر از کشاورزی از دام پروری هم استفاده زیاد میکردند .

در هر حال شاه اسماعیل وقتی وارد قریه شد دریافت که وارد قریه‌ای شده که مردمی با بضاعت دارد و پس از این که وضع زندگی افضل

اما نمیتوانست جواب هائی را که دو شبانه روز از آنها گذشته بود بیان نماید .
وقتی يك رویای زود گذر ، در حال خواب ، تا دو شبانه روز ، روی قسمت رنگین چشم ما اثر بگذارد آیا نمیتوان قبول کرد که وقایع گذشته زندگی ما روی قسمت رنگین چشم اثر بگذارد ؟
مدتی است که پزشکان میدانند که وقتی عضوی از بدن قطع می‌شود اثر آن بشکل يك شکاف کوچک در حاشیه قسمت رنگین چشم بوجود می‌آید . بطوری که يك چشم پزشک متخصص بدون این که اعضای بدن يك نفر را ببیند می‌تواند با مشاهده قسمت رنگین چشم او بگوید که آیا تمام اعضای بدن وی هست یا این که عضوی از او ساقط گردیده است .

دکتر سالک امریکائی متخصص امراض جریان خون میگوید ، انسان با رگهای موئین خود که در چشم بخوبی دیده می‌شود زندگی می‌نماید ولی هنوز شناسائی رگهای موئین وارد مرحله تکامل نگردیده و در آینده با احتمال زیاد ، پزشکان ، با معاینه رگهای موئین چشم ، خواهند دانست که زن یا مرد چقدر عمر خواهد کرد و حتی بچه امراض مزمن مبتلا خواهد گردید .
آیا عوارض جسمی ما در مختصات روحی ما اثر دارد یا نه ؟

۱ - (زیگموند - فروید)
سال ۱۸۵۶ میلادی متولد شد و در سال ۱۹۳۹ میلادی زندگی را بدرود گفت و بدون تردید وی مبتکر مکتب روانکاوی جدید است ولی تا مدتی طولانی یعنی تا بعد از جنگ جهانی اول مجذوب دو نظریه خویش شد یکی این که انواع صرعه‌ها (از جمله دیوانگی‌ها) ناشی از عقده محرومیت جنسی است و دیگر قوانینی که فروید برای تعبیر خواب‌ها وضع کرد . (فروید) تا آغاز قرن بیستم میلادی شاگردان و مریدان متعدد داشت که بعد ، با او ، راجع به روانکاوی اختلاف نظر پیدا کردند و از استاد جدا شدند و هر يك از آنها ، مکتبی جداگانه ، در روانکاوی ، مفتوح نمودند .

معها نمیتوان منکر ابتکار (فروید) شد و نظریه‌های او در مورد روانکاوی در چهار چیز قرن بیستم میلادی موثر واقع گردید اول در انسان شناسی دوم در آموزش و پرورش سوم در هنرهای زیبا چهارم در ادب (که فضایی ما ادبیات می - خوانند) . - مترجم

و عروق موئین نه فقط نشان دهنده سلامتی یا بیماری انسان است بلکه بعد از گذشتن چند مرحله از عمر ، عروق موئین نشان میدهند که آدمی تا چه موقع زنده خواهد ماند و هر چه علم طب پیش میرود اثر عروق موئین در زندگی انسان بیشتر آشکار می‌شود و عروق موئین رگهائی است که وقتی گلبول‌های قرمز خون از آن عبور می‌کنند تا این که غذا ، یعنی اوکسیژن به سلول‌های بدن برسانند ، مانند دانه‌های تسبیح ، در قفای یکدیگر قرار میگیرند زیرا عروق موئین آن قدر باریک است که دو گلبول قرمز ، نمیتوانند ، کنار هم از آن رگها بگذرند و هر گلبول قرمز که فقط یکصد و بیست روز عمر میکند ، در دوره عمر هفتاد و پنج هزار مرتبه از قلب به عروق موئین می‌رود و برمیگردد و وظیفه‌اش رسانیدن غذا به سلول‌های بدن است .

در آینده ، پزشکان قبل از این که قلب بیمار را معاینه کنند و نبض او را بگیرند و دستور تجزیه مایعات بدن او را صادر کنند ، ذره‌بینی بدست میگیرند یا این که بیمار را پشت ذریین بزرگ معاینه چشم با سم طبی (اوقنال موسکوپ) می‌نشانند و قسمت رنگین چشم او را بدقت از نظر میگذرانند تا این که رگهای موئین او را ببینند و از وضع آن رگها ، بوضع مزاجی بیمار و این که تا چه اندازه می‌توان امیدوار به بهبود او بود پی ببرند .

بنابر این معاینه قسمت رنگین چشم از طرف ، پیران معنوی و مرشدان بزرگ گذشته ، برای پیش‌گویی آینده اشخاص بدون علت نبوده و آنها با احتمال زیاد ، شاخص هائی از معاینه چشم بدست می‌آوردند که از روی آنها می‌توانستند بآینده اشخاص وقوف پیدا کنند .

فروید (۱) اطریشی پیشوای معروف روانکاوی چشم اشخاص یعنی قسمت رنگین چشم را مورد معاینه قرار میداد و میگفت که مراجعه‌کننده آیا از لحاظ جسمی ، يك مرد یا زن راضی است یا این که احساس محرومیت جنسی میکند .

وقتی که يك نفر به (فروید) مراجعه میکرد ، او قسمت رنگین چشمش را مورد معاینه قرار میداد و می‌گفت که شما دیشب یا پریشب يك خواب وحشت آور دیده‌اید یا این که دیشب یا پریشب يك خواب لذت‌بخش بر شما گذشته است و همواره گفته او درست بود .

استادی که مردیا زنی را با خواب مغناطیسی میخواباند بطوری که بعد از قرن هیجدهم میلادی معلوم شد يك روش علمی است منتها روشی می‌باشد که با استعداد هم ضرورت دارد یعنی شخصی که می‌خواهد از علم هیپنوتیزم بهرمنند شود بایستی برای فرا گرفتن آن علم و بهرمنند شدن از آن مستعد باشد و بدون استعداد نمیتوان آن علم را فرا گرفت همانگونه کسی که برای فرا گرفتن ریاضیات استعداد ندارد، نمیتواند در آن رشته نائل به پیشرفت شود و عدم پیشرفت او در آن رشته از ارزش علمی ریاضیات نمیکاهد و همین طور است در مورد فرا گرفتن هیپنوتیزم و آن کس که برای فرا گرفتن آن استعداد ندارد منکر ارزش علمی آن می‌شود و علت انکار علمای رسمی اروپا با هیپنوتیزم و این که آن را علم نمیدانستند همین بود و میگفتند که حقه بازی و شارلاتانی است و اگر علم بود ما (یعنی علمای رسمی که در اروپا استادان دانشگاه هستند) میتوانستیم آن را فرا بگیریم و چیزی که ما نتوانیم آن را فرا بگیریم علم نیست ولی عاقبت در نیمه دوم قرن نوزدهم و در نیمه اول قرن بیستم میلادی قسمتی از علمای رسمی اروپا تصدیق کردند که هیپنوتیزم علم است و اگر کسانی نتوانند آن را فرا بگیرند ناشی از این میباشد که استعداد فرا گرفتن آن را ندارند ولی آن کس که در علم هیپنوتیزم استاد است و می‌تواند زن یا مردی را بخواباند قادر نیست که سرنوشت او را مثل مرشدان و اقطاب قدیم شرق پیش گوئی نماید. بلکه سرنوشت آینده را زن یا مردی که خوابیده پیش گوئی میکند آنهم در حدودی نه بطور نامحدود یعنی زن یا مردی که در خواب مغناطیسی فرو رفته می‌تواند يك یا دو واقعه از وقایع آینده خود را پیشگوئی نماید و قادر نیست که تمام وقایع آینده‌اش را پیشگوئی نماید.

اما (فروید) می‌گفت تمام وقایع آینده در حال خواب دیدن بر انسان آشکار می‌شود منتها مردم نمیتوانند آن وقایع را تعبیر کنند و فروید بکلی مخالف با روش تعبیر خواب قدما بود و يك روش بدون سابقه برای تعبیر خواب ابداع کرد که از طرف معبرین متجدد بکار برده می‌شود و امروز در اروپا و امریکا و جاهای دیگر که معبرین متجدد دارد، با روش (فروید) خواب‌ها را تعبیر می‌نمایند.

از آنچه گفتیم می‌خواهیم این نتیجه را بگیریم که مرشدان و اقطاب گذشته شرق که با معاینه قسمت

آیا عوارض جسمی می‌توانند در سرنوشت زندگی افراد، از لحاظ موفق شدن یا عدم موفقیت و نيك بینی یا بد بینی، موثر باشد.

آیا چون عوارض جسمی هر کس، در روحیه او موثر است و سرنوشت هر کس، با روحیه او ارتباط دارد، در گذشته، مرشدان و اقطاب می‌توانستند با معاینه چشم، سرنوشت يك نفر را پیشگوئی کنند؟

باحتمال زیاد معاینه چشم افراد از طرف مرشدان و اقطاب گذشته، فقط مبنی بر حدس و فرض یا قواعد کلی روانشناسی مثل فالگیرها نبوده است و آنها در قسمت رنگین چشم آثار و علائمی میدیده‌اند که از روی آن‌ها سرنوشت يك نفر را پیش‌بینی می‌نموده‌اند و عمل آنان با جادوگری و فال‌گیری و حتی با هیپنوتیزم فرق داشته است.

اساس جادوگری و فال‌گیری بر مبنای روان‌شناسی استوار است.

هر جادوگر و فالگیر میداند که چیز هائی وجود دارد که در تمام طبایع هست مثل دوستی، دشمنی، حسد، عشق، حب مال و جاه، نفرت از رقیب، آرزوی موفقیت در هر کار که پیش میگیرند، بیم از بیماری و مرگ، دوست داشتن اولاد، و غیره.

فالگیر وقتی شروع به صحبت میکند تردید ندارد که يك قسمت از چیز هائی که وی میگوید با آن کس که برای فالگیری باو مراجعه نموده تطبیق می‌نماید.

آن کس هم که به فالگیر مراجعه میکند با حیرت میفهمد که قسمتی از اظهارات فالگیر منطبق با اوست و این را حمل بر استعداد خارق‌العاده فالگیر می‌نماید و در دل او را تحسین میکند و گاهی زبان راهم برای تحسین می‌گشاید و تحسین او فالگیر را آسوده خاطر میکند و در مقام مبالغه برمیآید. وضع جادوگر هم مانند وضع فالگیر است و او هم برای پیش‌گوئی سرنوشت آینده يك نفر از روان‌شناسی استفاده می‌نماید و میداند که يك قسمت از چیز هائی که میگوید با وضع آن کس که باو مراجعه نموده تطبیق می‌نماید. فقط وضع کسی که مبادرت به هیپنوتیزم میکند با این دو، فرق دارد.

چون در هیپنوتیزم از روان‌شناسی استفاده نمیشود مگر این که استادی که مبادرت به هیپنوتیزم می‌نماید قبل از وقت زن یا مردی را که بایستی مورد هیپنوتیزم قرار بگیرد بشناسد طرز عمل

عرفای معروف شرق گردید و او بایزید بسطامی است.

روایت میکنند که آن مرد بمرحله‌ای از کمال رسیده بود که با يك نگاه، میتوانست مس را مبدل به طلا کند (۲).

مردی نزد بایزید رفت و به او گنت تو يك عارف ربانی هستی و آن کس که بپایه تو برسد نباید بخل داشته‌باشد.

بایزید گفت من بخیل نیستم.
آن مرد گفت چون بخل نداری طرز ساختن طلا را بمن بیاموز.

بایزید بسطامی گفت کیمیاگری من آموختنی نیست چون من مانند کیمیاگران با کوره و دم و انواع مواد، طلا نمیسازم تا این که آن را به تو بیاموزم.

من با نگاه خود در صورتی که اراده بکنم، هر چیز را مبدل به طلا مینمایم.

آن مرد گفت طرز نگاه کردن خود را به من بیاموز تا این که من هم بتوانم با يك نگاه هر چیز را مبدل بطلا کنم.

بایزید گفت نگاه من آموختنی نیست بلکه کسب کردنی است.

ناتمام

۲- در قدیم هیچ کیمیاگر در صدد برنمیآمد که مس را مبدل به طلا کند برای این که میدانست که مس سبك وزن مبدل بطلای سنگین وزن نمیشود و کیمیاگران برای این که مردم را اغفال کنند می‌گفتند که مس را مبدل به طلا مینماید و اما روایتی که در مورد بایزید بسطامی ذکر میکنند از لحاظ علمی قابل قبول نیست و نمیتوان با يك نگاه مس را طلا کرد اما امروز يك متخصص هیپنوتیزم میتواند شخصی را بخواباند و باو تلقین نماید که بعد از این که بیدار شد ظرفی را که با مس یا فاز دیگر ساخته شده بشکل طلا ببیند ولی تاثیر تلقین طولانی نیست و بعد از چندین دقیقه از بین میرود و شاید بایزید بسطامی هم دارای نیروی تلقین بوده (اگر اصل روایت صحیح باشد) و در بیننده تلقین میکرده که ظرفی را که از مس است چون طلا ببیند و گویا شعر معروف حافظ باین مضمون (آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند آبا بود که گوشه چشمی بما کنند) اشاره به بایزید بسطامی است.

مترجم

رنگین چشم، آینده مردم را پیش بینی میکردند لابد آینده را از روی علائم و آثاری که در چشم میبافتند پیش بینی می‌نمودند و اگر این موضوع را بپذیریم که آنها از روی آثار و علائم آینده اشخاص را پیش گوئی میکردند بایستی قائل شویم که از يك علم استفاده میکردند نه از حدس و فرض و روان شناسی.

از آن علم امروز، اثری وجود ندارد و نباید از این بی‌اثری حیرت کرد.

در قدیم اگر يك صنعتگر، و فی‌المثل يك مسگر یا شیشه‌گر در صنعت خود پی‌بروشی میبرد که محصول کار او را بهتر میکرد آن را جز به فرزند خود آنها بعد از این که فرزند، به سن رشد و عقل رسیده بود بروز نمیداد چون برای پی‌بردن به آن روش، سال‌ها کار کرده بود و نمیخواست که دیگران برایگان از نتیجه کار او بهرمند شوند و دیگر این که نمیخواست دوچار رقیب گردد و آنهايي که پسری نداشتند تا این که روش مخصوص صنعتی خود را باو بیاموزند، آن را با خود بدنای دیگر می‌بردند و این بخل حرفه‌ای و صنعتی نه فقط در کشور ایران، بلکه در سایر کشورهای شرق نیز بود.

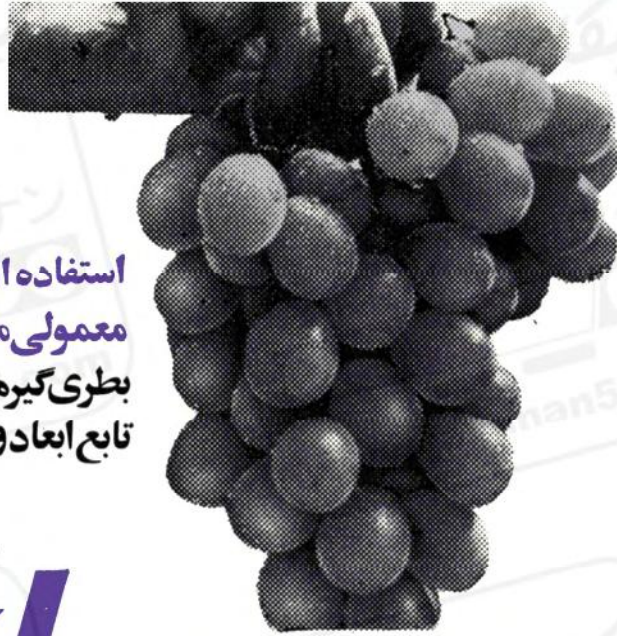
وقتی يك صنعتگر حاضر نمیشد که روش کار خود را بروز بدهد نباید حیرت کرد که چرا يك مرشد و قطب، روش کار خود را بروز نمیداد گو این که بین يك مسگر یا شیشه‌گر و يك قطب، از لحاظ روحی، خیلی تفاوت دارد.

معهدا هر دو، از بروز دادن راز صنعتی یا علمی، خودداری میکردند.

مسگر یا شیشه‌گر از این جهت راز صنعتی خود را بروز نمیداد که دوچار رقیب نشود و قطب از این جهت راز علمی خود را بروز نمیداد که بدست نااهل نیفتد و از آن استفاده نامشروع ننماید.

آن کس که میتوانست از روی آثار و علائم قسمت رنگین چشم، آینده يك نفر را استنباط کند، از روی همان علائم و آثار به گذشته او هم پی‌میرد و از آن بی‌بعد، اگر قصد مردم آزاری و استفاده نامشروع میداشت، علیه آن شخص سلاحی موثر بدست آورده بود و اقطاب مایل نبودند آن سلاح، بدست هر کس بیفتد و آن را برای آزار خلق و استفاده نامشروع بکار ببرد.

در همان شهر بسطام که افضل بسطامی از آنجا برخاسته بود، عارفی بسر میبرد که بعد یکی از



استفاده از تمام ظرفیت یخچالهای معمولی ممکن نیست زیرا طبقات و بطری گیرها ثابت است و مصرف کننده تابع ابعاد و فضای داخل یخچال است.

ولی
یخچالهای جدید

ارج

ارج
ARJ

به طبقات، بطری گیرها و جاتخم مرغی های متحرك و قابل تنظيم مجهز شده اند. ميتوانيد طبقات اضافي در آنها بگذاريد و با تعدادي را برداريد و آنها را سانتيمتر به سانتيمتر بالا و پائين ببريد و در محل دلخواه قرار دهيد.

نامرکه ميشناسيد و بان اطمینان داريد

در نتیجه

تمام ظرفیت یخچال ارج مورد استفاده قرار میگیرد و یخچال تابع نیازهای مصرف کننده است.



میگرفت، از کلیه امکانات برای جاوگیری از گسترش مقاماتی که به مذاق مقامات روسی خوشایند نبود نیز استفاده می‌شد و وسیله‌ای که برای دستیابی به این هدف بکار گرفته میشد سانسور «انگلیس - روس - ایران» بود که برطبق قرارداد سه‌گانه مورخ ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ در نواحی مختلف ایران برقرار شده بود - سانسور براصل عدم تجاوز استوار بود هر یک از سه دولت سانسور کننده حق داشت جلوی انتشار اخبار را بگیرد ولی عملاً حق وتو در اختیار سانسور کنندگان روسی بود چون برای ایران سانسور در حقیقت مفهومی نداشت و قدرت دولت انگلیس نیز در این زمینه به شرایط خاصی محدود میشد. محدودیت انگلستان در سانسور ناشی از این حقیقت بود که بریتانیا طبق قراردادی که با ایران منعقد کرده بود فقط می‌توانست اخبار روزنامه‌ها را سانسور کند و بیانیه‌های دولت از این قاعده مستثنی بود بهمین دلیل بود که خبرگزاری رویتر باین دلیل که یک آژانس خصوصی بود مشمول سانسور قرار می‌گرفت. ولی «تاس» یک خبرگزاری دولتی بود و دولت شوروی با تأکید این نکته که مطالب تاس بیانیه‌های دولت شوروی است اجازه نمی‌داد که مورد سانسور قرار بگیرد. و بدین ترتیب از همان ابتدا اوضاع به نفع شوروی جریان یافت و در نبرد تبلیغاتی با انگلیس، شوروی از یک برتری آشکار بهره می‌گرفت. نتایج این موافقت نامه غیر عادلانه دامنگیر، انگلیس - ایران و ملل متفق کوچکتری میشد که ناگزیر به مراعات این مقررات بودند. در خلال سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۴ به‌طور کلی شوروی مانعی بر سر راه انتشارات رویتر بوجود نیاورد ولی از اواخر سال ۱۹۴۴ و پس از بحران نفت سانسور شوروی با آسانی از حقوق خویش استفاده میکرد بدین ترتیب در روزهای

بقیه مطبوعات ایران...

۱۹۴۱ - ۱۹۴۵ دوران آشوب و هیجان بوده است. اگر برویداد اشغال ایران از طرف بیگانگان توجه داشته باشیم میتوانیم بپذیریم که با توجه باین اشغال ایران جنبشهای آزادی خواهانه محدودی داشته است. در این روزها ایران ناگزیر بود که از بیم تجاوزات بیشتر باستقلال خویش حالت تسلیم و رضا پیش بگیرد. خلای که همیشه پس از هر حکومت مقتدری بوجود می‌آید ایران را از وجود یک رهبر قوی محروم کرده بود. تمایلات دموکراسی آشکارا بچشم میخورد ولی زمان برای گسترش آزادی مناسب نبود. حضور سربازان خارجی در خاک ایران اقتصاد کشور را بحالت رکود درآورده بود و در عین حال زمینه را برای تحریکات بیگانگان آماده‌تر می‌کرد.

خطری که ایران را تهدید می‌کرد این بود که سیاستمداران جاه طلب از راه صحیح منحرف شوند و ایران را از مسیر تکامل که سخت بدان نیاز داشت براه دیگری بکشاند. خطر دیگری که آشکارا بچشم میخورد خطر از دست رفتن استقلال این سرزمین بود. بطور خلاصه، دیگر سرنوشت ایران را ایرانی‌ها معین نمیکردند. رقابت دولتهای بزرگ و فعالیتهای سیاسی و نظامی آنها، زندگی سیاسی ایران را در این سال های طوفانی پایه گذاری میکرد. این رقابت‌ها را بهر حال خود ایرانیان دامن میزدند ولی آنچه ایرانیان انجام میدادند و آنچه که از آن پرهیز میکردند در جریان تاریخ این کشور بدون تاثیر مینمود.

همزمان با تمام وسائلی که بعنوان طرق مثبت تبلیغ مورد بهره‌برداری قرار

دولت، افراد پلیس، سربازان و گروهی از کارگران بشنیدن و خواندن اخبار علاقه فراوان نشان می‌دادند پدیده‌ای که در ایران بچشم می‌خورد وجود قارئینی بود که خبر روزنامه‌ها را با صدای بلند برای دیگران می‌خواندند و بدین ترتیب تعداد کسانی که از اخبار روزنامه آگاه می‌شدند از تعداد بیسوادان بیشتر بود. تقریباً با اطمینان می‌توان گفت که آنچه روزنامه‌ها مینوشتند نه فقط در افکار مردم با سواد بلکه در میان کسانی که بطور کلی در شهر زندگی میکردند رسوخ می‌کرد.

در سال ۱۹۴۲ مردم بخانه قوام السلطنه حمله بردند و آن را به آتش کشیدند. این تظاهرات بخاطر بحران نفت برپا شده بود. کارگران کارخانه های نساجی و سیلوی تهران بحران را با اعتصاب خویش دامن میزدند. یک شعار موثر، یک جمله بجا کافی بود که مردم را بهیجان بیاورد و آنها را بجنبش بیاوراند و این روزنامه‌ها بودند که مسیر حوادث را معین می‌کردند.

بدین ترتیب، هر چند که هر یک از این روزنامه‌ها به تنهایی در برابر قدرت گروه های قدیمی متشکلی چون تجار بازار، اشراف، دربار، روحانیون ناچیز بنظر میرسیدند ولی نیروی همگی آنها با هم چیزی نبود که قابل چشم پوشی باشد. حساسیتی که دولت ایران بسمقاله‌ها نشان میداد، توقیف های مکرر و محدودیتهایی که در انتشار آنها وجود داشت بخوبی نشان میداد که دولت از اهمیت روزنامه‌ها و مطالب آنها غافل نبوده است. شواهدی در دست است که نشان می‌دهد که قدرت های بزرگ نیز برای جراید اهمیت فراوانی قائل بوده‌اند.

اگر بخواهیم از اوضاع ایران در سالهای جنگ بطور خلاصه سخن بگوئیم باید تأکید کنیم که سالهای بین سالهای

که بتدریج روابط شوروی با غرب تیره می‌شد مطبوعات ایران از حالت بیطرفی خارج شده بودند و مطالب خویش را اکثرا از منابع روسی بدست می‌آوردند و در رویداد های گوناگون از انتشار نظریات بریتانیا خودداری میکردند .

سانسور اخباری که به خارج میرفت نیز برخلاف منافع انگلیس بود، خبرنگار رویت در تهران ناگزیر بود که مطالب خویش را از زیر سانسور بگذراند ، سانسور شوروی از انتشار هر خبری که فعالیت های شوروی را در ایران آشکارا ذکر میکرد و بویژه اخباری که به سرزمین های شمالی ایران پیوند می‌خورد جلوگیری میکرد . سایر خبرنگاران مقیم تهران نیز در همین شرایط بسر می‌بردند . در نتیجه مردم آمریکا نیز از شنیدن اخبار واقعی این نقطه حساس استراتژیک محروم مانده بودند . تنها راه مشروعی که برای رهائی از سانسور شوروی وجود داشت خروج از ایران و ارسال خبرها از يك نقطه دیگر از کشور های خاورمیانه بود که در تحت کنترل روس ها قرار نداشت .

بغداد نزدیک ترین محل به تهران بود ولی رسیدن به بغداد از طریق زمين سه روز طول می‌کشید . در سفر هوائی طی این مسافت به دو ساعت و نیم وقت احتیاج داشت ولی امکان مسافرت با هواپیما باسانی در دسترس نبود و تازه بهر سرعتی که يك خبرنگار غربی از مرز های ایران می‌گشت باز هم از خبرگزاری تاس عقب می‌ماند و بهمین دلیل هیچیک از خبرنگاران آمریکائی و انگلیسی که مجاز باقامت در ایران بودند در این مدت برای ارسال يك‌خبر از خاک ایران خارج نشدند .

نمونه های خوبی از این قید و بندها را می‌توان ارائه داد . در سال

۱۹۴۳ اسقف اسپل من از نیویورک در مقام قاضی عسکر ارتش آمریکا از ایران دیدن کرد که تحقیقاتی درباره تاسیسات خلیج فارس بعمل بیاورد ، اسپل من از کمب پناهندگان لهستانی در ایران نیز دیدن کرد و در آنجا در ملی يك موعظه تاکید کرد که لهستان آزاد از نو و علیرغم تمام مصائبی که بآن روی آورده است بپا خواهد خاست و گفت که مردم آمریکا از صمیم قلب با مردم لهستان احساس همدردی میکنند . و از آن رو که این دیدار بلافاصله پس از قطع روابط دیپلوماسی دولت لهستان آزاد در لندن با اتحاد جماهیر شوروی صورت می‌گرفت از مقاصد سیاسی خالی نبود .

لئوپولد هرمان خبرنگار آسوشیتد پرس، جان والیس خبرنگار رویت و اسکار گوت خبرنگار یونایتد پرس گزارش این بازدید را برای آژانس های خویش فرستادند و سانسور شوروی بدون اینکه هیچ دلیلی ذکر کند مانع از رسیدن آنها بمقصد شد هیچ خواهشی موثر نیفتاد . شاید این سؤال بذهن همه خطور کند که آیا هدف از برقراری سانسور حفظ امنیت متفقین در دوران جنگ نبوده است ؟ و اگر این را بپذیریم هیچ توجیه قابل قبولی در این مورد بخصوص ، یعنی سانسور سخنان اسپل من نمی‌توانیم بیابیم .

یکی دیگر از این نمونه های تکان دهنده را که در زمان بحران نفت در سال ۱۹۴۴ روی داده است نیز ذکر می‌کنیم : هنگامی که دولت ایران از واگذاری امتیاز نفت به دولت شوروی امتناع کرد ، گروه های طرفدار کمونیسم در خیابان های تهران دست بتظاهر زدند . دنیای خارج از طریق منابع کمونیست از اخبار مربوط به بحران نفت و تظاهرات مربوط به آن آگاه میشد . بطور نمونه خبرگزاری تاس خبر داد که در حدود ۲۰۰۰ نفر از

مردم علیه دولت دست بتظاهر زده‌اند ولی در حقیقت تعداد افراد بسیار کمتر از این بود . ولی هنگامی که خبرنگاران غربی در صدد ارسال اخبار آژانس های خویش بر می‌آمدند سانسور شوروی در برابر آنها قد علم می‌کرد .

بدین ترتیب ذهن مردم غرب با تصویر مغلوطنی از شرایط ایران که به خوبی می‌توانست شاهد گویای توسعه طلبی شوروی بشمار آید آکنده میشد . و در برخورد با همین بحران بود که مشکلات ایران در مسئله سانسور آشکار شد . محمد ساعد نخست وزیر ایران که می‌بایست در بحران نفت نقش اساسی را بازی کند می‌کوشید که با فرستاده های ایران در خارج از مرز های کشور رابطه دائمی برقرار کند که هم بتواند اخبار ایران را بخارج انتقال دهد و هم از بازتاب دنیای آزاد آگاه شود - ساعد - هرچند با رضایت خودش - از تماس تلگرافی با نمایندگان سیاسی ایران منع شده بود چون مقامات شوروی که در بندر پهلوی تلگرام ها را کنترل می - کردند در لحظات حیاتی جلوی تلگرام های او را می‌گرفتند .

هنگامیکه با فرا رسیدن تابستان ۱۹۴۴ ناامنی روز افزونی شمال کشور را احاطه کرد ، نیاز شدیدی به آگاه ساختن مردم غرب از آنچه در ایران می‌گذشت احساس می‌شد . هرچند که تمام اقدامات خبرنگاران غربی با کنترل های شدید نمایندگان شوروی فلج میشد . سرریدر بولارد سفیر انگلیس در ایران آنقدر از این شرایط معذب بنظر می‌رسید که از الکساندر کلیفورد خبرنگار دبیلی میل دعوت کرد که از ایران دیدن کند و در بازگشت مردم انگلیس را از رویداد های ایران آگاه سازد . دیدار کلیفورد ثمر های فراوان داشت ، در مقاله ای راجع بایران کلیفورد به خوانندگان خویش هشدار داد که

« حوادث وحشتناک و ناخوشایندی در ایران جریان دارد و ایرانیان بشدت بیمناک هستند » و از این حوادث « وحشتناک » ، کلیفورد به سانسور و عدم تمایل شوروی به ترك سرزمین های شمالی و پشتیبانی آشکار روسیه از حزب ضد دولتی توده اشاره کرده بود. مقاله او را روزنامه های آمریکائی نیز نقل کردند و برای نخستین بار پس از يك دوره طولانی تاریکی ، نوری بر شرایط وحشتناکی که ایران با آن روبرو بود تابانده شد .

در مورد ایران ، مستثنی بودن آژانس تاس از قوانین سانسور ، بدترین نتایج را به بار آورد و در اکثر موارد اثر سانسور دولت ایران را خنثی می کرد . چون همانطور که قبلا گفتم دولت ایران مجاز بود نوشته های نشریات داخلی را کنترل کند . آنچه در زیر بدان اشاره می کنیم از رویداد هائی است که در آن روزها نظیرش زیاد دیده میشد . يك روزنامه ایرانی مقاله ای حاوی انتقادات شدید از دولت فاسد « فاشیست » و « مرتجع » منتشر می کرد . دولت ایران برای حفظ نظم روزنامه را توقیف می کرد . و درست چند روز بعد خبرگزاری تاس مقاله ای در ایزوستیا یا پراودا منتشر میکرد و در آن کلمه به کلمه مندرجات روزنامه های ایرانی را نقل می نمود و از آن رو که ایران و انگلیس مجاز به کنترل اخبار خبرگزاری تاس نبودند ، مقاله نشریه روسی در تمام روزنامه های ایرانی منتشر می شد و در نتیجه دولت ایران در شرایطی قرار میگرفت که نمی توانست تمام روزنامه های ایرانی را توقیف نماید .

در اینجا بی مناسبت نیست که از شرایط متفقین دیگر نیز اجمالا ذکری بمیان آوریم . بخوبی آشکار بود که از سال ۱۹۴۳ به بعد وخامت روزافزونی

در روابط بین دولت های آزاد ، کشور های لهستان ، یوگسلاوی و یونان از طرف دیگر پامیگیرد . این بحران برای مردم ایران از آنرو که بخوبی می توانست نمونه بارزی از طرز رفتار متفقین با دول کوچک بحساب آید اهمیت فراوان داشت . ایرانیانی که باوضاع سیاسی آگاهی داشتند با اشتیاق فراوان جزئیات اختلافات و راه حل های آنها دنبال میکردند . در این میان از خبرگزاری رویتر چیز مهمی بدست نمی آمد (آژانس های آمریکائی برای مطبوعات ایران کار نمیکردند) و بهمین دلیل در زمان جنگ در بریتانیا علاقه چندانی به گفتگو درباره این مسائل احساس نمیشد . برخلاف رویتر ، خبرگزاری تاس برای بحث برسر اختلاف های داخلی متفقین اشتیاق فراوان نشان می داد و آنچه بیش از هر چیز باعث بکری نشستن حرف های شوروی میشد روش روزنامه های ایرانی بود . روزنامه های ایران از این اختلافات به خبر هائی دست می یافتند که بیطرفانه نبود و اغلب اوقات نمی توانستند قضاوت درستی داشته باشند . اطلاعاتی که خبرگزاری تاس از پرخاشجوئی نسبت به دولت های آزادی که از طرف کشور های تحت اشغال نازی ها تشکیل شده بود آکنده بود . لهستانی ها بسیاری از اوقات به « فاشیزم » و « دنباله روی از هیتلر » متهم میشدند . اطلاعاتی هائی

که در باره Mikhaïlovitchniks و یا دولت پادشاهی یوگسلاوی منتشر می شد نیز خصوصیات از همین قبیل داشت . بخوبی آشکار بود که برای متعادل ساختن ذهن ایرانیان باید اقدام متقابلی بعمل آید . هیات نمایندگی لهستان در تهران در بولتن ماهیانه ای که تحت عنوان « لائوول اروپ » منتشر میکرد از موقعیت دولت آزاد

ولی از زمستان ۴۵ - ۱۹۴۴ به بعد تدریجا چاپخانه های ایران ، یکی پس از دیگری از چاپ آن سرباز زدند . چاپخانه های ایران ، همانطور که در پیش هم اشاره کردیم عضو یکی از قدیمیترین اتحادیه کارگران ایران بودند که زیر نفوذ شوروی سازمان یافته بود . فشار به اتحادیه و همراه آن تهدید صاحبان چاپخانه ها برای جلوگیری از انتشار بولتن و یا هر خبری که بمذاق روس ها خوشایند نبود کفایت میکرد چاپخانه مجلس بیش از هر جای دیگر در برابر این فشارها ایستادگی کرد ولی باز هم چاره ای جز تسلیم نداشت . برای تمام آنهائی که بر اوضاع آگاهی کامل داشتند این اقدام شوروی درس خوبی بشمار میرفت . نفوذ شوروی از تمام کشور های دیگر افروتر بود و این شرایط بدون اینکه بسختی به پرستیژ آمریکا و بویژه انگلستان لطمه بزند نمی توانست ادامه داشته باشد . ایرانی ها می دانستند که لندن پایگاه دولت های آزاد است و آگاه بودند که بریتانیا از امکانات زیادی برای دفاع از ملل کوچکتر برخوردار نیست . و در این میان دولت آمریکا نیز نمی توانست ذره ای از این نگرانی ها بکاهد . و نتیجه آن ، ازدیاد روز افرون گرایش روزنامه نگاران ، سیاستمداران و نمایندگان مجالس به سوی شوروی بود .

سوله

ساختمانهای پیش ساخته شده سوله
قابل توسعه همراه با پیشرفت اقتصادی شما



ساختمانهای پیش ساخته شده سوله برای کارخانه ها ، انبارها ، تعمیرگاهها
سالنهای ورزشی ، سینما ، سوپرمارکت و سلف سرویس در کوتاهترین
زمان ممکن ساخته و توسعه آن بهسوی امکان پذیر است .



شرکت سهامی ساختمانهای فولادی ایران

تهران - خیابان شهید راہدی شماره ۲۸۵ تلفن ۸۲۹۰۶۶ تلگرافی : بیلدینگ کو

فقط بوی جهنمی گوگرد ماندنی به دنبال خود بر جای گذاشت. از سفالهای بام پوش اثری مشاهده نشد، مثل اینکه بر اثر يك انفجار اتمی محو و نابود شده بودند، گلوله مذکور در حدود سیصد متر روی چمن حرکت کرده بود، از این حرکت هیچ گونه اماره و نشانه‌ای بر روی چمن دیده نشد. تنها روی پستان گاو مختصر سوختگی رویت شد. این حادثه در موقعی اتفاق افتاد که هوا کاملاً منقلب و از بخار آب اشباع بود و بار الکتریسته و فشار نسبتاً زیادی بچشم می‌خورد. در يك هوای رعد و برقی عملاً در جو بارهای الکتریسته آزاد می‌شود و برقی که بچشم می‌آید در اثر جمع شدن و برخورد این بارهای الکتریسته است که حرارتی معادل با ۳۰۰۰ درجه سانتی‌گراد از آن تولید می‌شود. و صدای این انفجار هوای گرم و منبسط شده، بصورت آسمان غرنبه شنیده میشود.

البته اگر انسان بداند که در این گونه مواقع چه باید بکند که از خطر برق زدگی در امان باشد، برای او هیچگونه وحشت و اضطرابی وجود نخواهد داشت. در حالی که انسان در فضای آزاد است باید در چنین مواقع از رفتن زیر درخت یا کنار جنگل و یا ساختمانهای منفرد که در فضا آزاد و مستقل ایستاده‌اند و یا نزدیک شدن به برجها و ستونهای فلزی و بتونی که در مسیر انتقال جریان برق با فشار قوی از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر هستند خودداری کند. حتی از حرکت تند و سریع امتناع ورزد و اگر در حال ورزش است باید ورزش خود را ناتمام گذارد، زیرا حرکت کردن و احیاناً عرق ریختن باعث جذب الکتریسته می‌شود و اگر انسان مشغول شنا در رودخانه یا دویاست باید فوراً آب را ترک کند و از ساحل فاصله گیرد، در کوهستان باید از نزدیک شدن به قسمت‌های تیز و مرتفع خودداری کند

بقیه چند حادثه ...

و در قسمت‌های مسطح روی زمین سر پا بنشیند، بطوریکه تماس با سطح زمین فقط از طریق کف کفش برقرار باشد و در ضمن قامت انسان بسیار کوچک و جمع شده باشد، ولی بهیچ وجه نباید در اینگونه مواقع دراز کشید، زیرا خطر مواجه شدن با الکتریسته‌ای که در روی زمین نمناک حرکت می‌کند وجود دارد.

بهترین شکل گریز از صاعقه داخل اتومبیل است البته با درب و پنجره بسته که صاعقه به داخل آن سرایت نمی‌کند.

بطوریکه آمار نشان می‌دهد هر هواپیما در سال حداقل یکبار با صاعقه برخورد می‌کند بدون اینکه سانحه‌ای بروز کند. درون هواپیما و ماشین حالت قفس فاراده را دارد.

چه مقدار نیرو در برقی که در يك صاعقه ایجاد می‌شود موجود است؟

دیده شده است که در یکی از مناطق بایر آلمان برق حاصل از صاعقه‌ای قسمت فوقانی برج عظیم کلیسایی را سوراخ کرده و هم‌زمان قسمتی از محراب را خراب کرده و لوله‌های ارك کلیسا را مانند قطعات اژدر به‌وا پرتاب کرده است.

(ناگفته نماند که در کلیسا های آلمان اکثر ارگها بسیار بزرگ و حتی بحجم يك یا چندین اتاق بوده که در محل ساخته و نصب می‌شوند. مترجم) همچنین پلیس منطقه دیگری از آلمان گزارش داده که يك صاعقه ابتدا بدرخت کنار اتوبان اصابت کرد و پس از انداختن آن درخت بلوکهای بتونی اتوبان را که هر کدام دوازده کیلو وزن داشتند در قسمتی بمسافت سیصد متر ازجا کند.

صاعقه هائی که بزمین اصابت میکنند بین دو تا سه کیلو متر طول دارند - در يك صاعقه که دو کیلومتر

طول داشته باشد نیروی الکتریسته‌ای برابر با ۵۰ الی ۱۰۰ میلیون ولت و شدتی در حدود ده هزار تا سی هزار آمپر موجود است که این بار عظیم الکتریکی مدت ده تا صد میلیونیم ثانیه آزاد می‌شود. برای مقایسه مثلاً يك فلاش عکاسی زمانی که نور افشانی می‌کند بین يك دهم تا يك صدم ثانیه است.

تعداد رعد و برقی که در اروپای مرکزی بطور متوسط رخ میدهد در پنج دقیقه ۲۰۰ در پانزده دقیقه ۳۵۰ و در يك ساعت ۸۰۰ رعد و برق است و انرژی الکتریسته هر صاعقه (که گفتیم در مدت ده تا صد میلیونیم ثانیه آزاد می‌شود) حداقل برابر ۸۰۰ کیلو وات ساعت است.

فرض کنیم که مصرف ماهانه برق يك خانواده سه نفری سی کیلووات ساعت باشد، پس مقدار برقی که در صد میلیونیم ثانیه در فضا ایجاد میشود میتواند در حدود دو سال مصرف این خانواده باشد. با توجه باینکه محصول برق یکسال بزرگترین سد اروپای مرکزی ۱۶۴ میلیون کیلووات ساعت است، و بطور متوسط يك هوای رعد و برقی قادر است چهاردهم درصد محصول این سد را ایجاد کند یعنی برابر حاصل کار سی و شش ساعت این سد برق تولید میکند. این محاسبه ساده نشان میدهد که چه انرژی عظیم الکتریسته در فضای اطراف ما انباشته میشود.

با احتساب اینکه روزانه در سراسر کره زمین بین ۴۰ تا ۵۰ هزار رعد و برق تولید میشود و بسیار جالب توجه است که در زمانی که این انرژی ناشی از الکتریسته طبیعی برای بشر دست نخورده و بدون مصرف باقی مانده است، می‌بینیم که هنوز انسانها با دستگاه‌های عظیم و سدهای شگفت‌انگیز و مصرف سرسام آور مواد زغالی و نفتی و غیره و نیز بکار بردن نیروی انسانی جهت تولید انرژی برق تلاش مداوم دارند.

منزل برسند . واقعا برای چنین آدم - هائی دیگر فراغتى باقى نماند .

- آیا بزعم شما این نوع زندگى تنها از خصوصیات جامعه مصرف‌است یا فرض کنیم که اگر نظام عوض بشود، يعنى اگر جامعه مصرف تغییر شکل بدهد ، آنوقت شکل گذرانها وساعت فراغت هم عوض خواهد شد ؟ يعنى فراغت بیشتر خواهد گشت ؟ منظورم این است که آیا مى‌توانند راه حلى پیدا کنند ؟

■ نمیدانم ، شاید بشود راه حلى پیدا کنند ، ولى اگر امکان کار ثانوى برايشان نباشد و همه با همان کار اوليه‌شان بسازند و آن جاذبه‌هاى زیاد جامعه مصرف نباشد ، ممکن است روزى سرعتى بیایند و بگویند «چرا بیشتر کار کنیم؟» .

- ولى اگر شکل جامعه‌اى، منظورم از نظر سیاسى است ، با جوامع صدر صد مصرفى فرق داشته باشد ، آنوقت شرایط فراغت مردم به چه صورتى است ؟

■ آنها البته کمتر کارثانوى دارند . چون همه چیز برنامه ریزى شده است بنابراین ممکن است اصلا جانی برايشان نباشد که بروند کار ثانوى بکنند . چون در آن برنامه ریزى کلی اشخاص همه جایشان معلوم است و گذشته از آن میزان مصرف هم تعیین شده است .

- خوب ، حالا رابطه يك فرد با خانواده اش از نظر اوقات فراغت به چه صورت است ؟ چون در اروپا گرچه گذرانها کمتر شکل خانوادگى دارند، ولى نقش خانواده مسلما بدون تاثیر نیست .

■ بله ، درست است . باید اینجا دوباره برگردیم به وضع خانواده ، میدانید که در دوره‌اى خانواده درهمه جای دنیا خیلی ضعیف شد ...

- ... مثل اینکه هنوز هم وضع همانطور است ؟

بقیه اوقات فراغت ...

■ نه ، در چند مملکت اروپای غربى شاید . ولى در دو مملکتى که فکر میکردند خیلی ضعیف خواهد شد ، يعنى درشوروى و آمریکا ، خانواده بسیار مستحکم است يعنى خانواده - البته مقصودم خانواده هسته‌اى یا زن و شوهرى است - بعنوان يك نهاد اصلى اجتماعى در هر دو کشور قبول شده ، دولت هم ، مخصوصا درشوروى ، خیلی به آن کمک مى‌کند . البته ممکن است جوانها وقتى به سنى رسیدند ، دیگر با خانواده نباشند اما يك زن و شوهر و کودکانشان فراغتشان را با همدیگر مى‌گذرانند .

- مى‌خواستم ببینم در این میان نقش دولت‌ها چیست ؟ يعنى باید آنها ، بعنوان وظیفه ، چه بکنند ، براى اینکه بتوانند این عادت کار ثانوى را از مردم بگیرند ، چون بدون تردید همانطور که شما در مورد بعضى کشورها اشاره کردید ، لازم است که با يك برنامه ریزى وسیع ، نحوه گذران اوقات فراغت تنظیم بشود . حالا اگر چنین برنامه ریزى مطرح بشود آیا دولت ها اصولا حق دارند که بر حسب خلیات کلی مردم يك جامعه تعیین کنند که بچه نوع گذرانهاى مردم باید رویاوردن يعنى جهت بدهند ، یا برعکس ؟ ..

■ این مطلب مربوط مى‌شود به سیاست فرهنگى دولت‌ها و ...

- ... همین هم مورد نظر بود .

■ کم شدن ساعات کار ناگزیر موجب ازدیاد فراغت مى‌شود ، و بر عهده دولت‌ها است که امکاناتى برای گذران آن فراهم کنند و گر نه افراد خود از طرعى که همواره به نفع جامعه نیست راه حل‌هاى پیدا خواهند کرد . بنابر این سیاست فرهنگى باید موجب ایجاد وسایل سودمند گذران اوقات فراغت و راهنمائى مردم برای انتخاب آزادانه

آن وسایل باشد . اکنون در بیشتر جوامع ، خصوصا جوامع سوسیالیستى سیاست فرهنگى دولت به گذران اوقات فراغت توجه خاصى دارد .

- آیا باید به ذوق و عادات مردم هم توجه کرد ؟

■ البته باید ذوق و عادات مردم را در نظر داشت ، ولى در ضمن به آنها فهماند که اوقات فراغت را نباید بیهوده بگذرانند و مقصود از آن فقط تفریح نیست . وقتى بود که يك فرد دو ساعت فقط فراغت داشت ، مى‌رفت این دو ساعت را تفریح میکرد ، مى - خندید ، حالا اگر همین آدم در روز پنج یاشش ساعت فراغت داشته باشد ، دیگر حیف است که رهایش کنند ، باید ظرف این شش ساعت چیزهاى هم یاد بگیرد . بنابراین او را تشویق میکنند تا يك زبان تازه یاد بگیرد ، فلسفه بخواند ، تاریخ هنر بخواند . البته آن اجبارى که معمولا آدم در کار حرفه‌اى احساس مى‌کند ، در کار ذوقى وجود ندارد . فلان هنرپیشه تا تر که بعنوان حرفه‌اى روى صحنه مى‌رود طبیعتا کارش شاق است ، چون ده ساعت باید کارش را تکرار کند ، ولى فلان معلم که مى‌خواهد در يك گروه آماتورى و يك ساعت در شب بازی کند ، از این کار لذت مى‌برد .

- آیا سیاست هاى فرهنگى در جوامع غربى در این زمینه موفق بوده‌اند و آیا شکل گذران اوقات فراغت تحت تاثیر این سیاست ها تفاوت کرده است ؟

■ البته نباید فکر کرد که در کشور هاى غربى فراغت اکثریت مردم واقعا جنبه فرهنگى پیدا کرده است . هنوز هم فقط عده خاصى هستند که به تاثیر مى‌روند یا کتاب مى‌خوانند یا به هنر جدید علاقمندند . مثلا در كشورى مثل فرانسه که به سطح بالای فرهنگى مردمش مى‌نازد ، سعى بسیار مى‌شود که از راه تاسیس خانه هاى

بقیه پورنوگرافی ...

به جسم انسان است، و لجن‌مال کردن روابط حیاتی انسانها. اندام انسان را پلید و پیش پا افتاده نشان می‌دهند. اعمال جنسی را پلید و پشت و زشت و عبث و بی‌مقدار می‌نمایانند. کتابهایی هم که پنهانی خرید و فروش می‌شود همین‌طورست. این کتابها یا چنان‌پلید و کثیف‌اند که آدم عجب می‌نشیند یا چنان ابلهانه‌اند که نمی‌توان تصور کرد کسانی بجز مخبطان و عقب‌افتادگان ذهنی آنها را بخوانند یا بنویسند.

لطیفه‌هایی هم که مردم بعد از شام برای همدیگر می‌گویند و خزعبلاتی هم که مسافران کشتی در سالن عمومی به همدیگر بار می‌کنند از همین دست است. خیلی به ندرت به یک چیز واقعا ظریف و خنده‌دار برمی‌خوری که در دلت بنشیند. اغلب زشت و چندش آورند و «لطیفه‌گویی» بهانه‌ایست برای لجن‌مال کردن سکس. امروزه برهنه‌نمایی اکثریت متجددان، زشت و خفت‌آورست و روابط جنسی‌شان هم همان‌طور زشت و خفت‌آمیزست. اما این‌که افتخار ندارد، این فاجعه تمدن ماست و من مطمئنم که تمدن هیچ عصری به حتی تمدن رومیها این همه برهنگی‌های رسوایی‌آمیز و دارج، و این همه سکس‌پشت و پلید از خود بروز نداده است. دلایش هم اینست که هیچ تمدن دیگری سکس را به زیر زمین‌ها و برهنگی را به مستراح‌ها نکشاند.

جای شکرش باقیست که نسل هوشیار جوان از این دو لحاظ، دارد دیگرگون می‌شود. نسل جوان، تن و طراوتش را از سیاه چال گندان‌الفیه و شافیه پاران می‌رهاند، و از سکس چیزی دزدانه و موزیانه نمی‌سازد. این تحول، آه از نهادگرانجانان برمی‌آورد ولی حقیقتا این تحول بزرگ به صلاح

که در آثار هنری هست، نیست. حتی تعدد هنرمند در برانگیختن احساسات جنسی نیز پورنوگرافی به بار نمی‌آورد. احساسات جنسی بنفسه مادام که موزیانه و دزدانه نباشد، عیب و علتی ندارند. تاثیر انگیزش سکسی درست و حسابی دزدندگی روزمره انسان بی‌نهایت است. بدون سکس دنیا سوت و کورست. دلم می‌خواهد همه مردم دنیا داستانهای شاد و شاداب عهدرناس را بخوانند. این داستانها جلوی غلب گرفتن آدم را می‌گیرند. این بی‌جهت به خود اهمیت دادن‌ها بیماری مدرن تمدن است.

اما حتی من هم دلم می‌خواهد پورنوگرافی واقعی را با تمام قوا سانسور کنم، و این کار چندان مشکل نیست، زیرا که اولاً پورنوگرافی واقعی همیشه زیرزمینی است و خودش خودبه‌خود آفتابی نمی‌شود. در ثانی خیلی آسان، با اهانت‌های گوناگونی که به جنسیت و نفس انسان می‌کند، قابل تشخیص است. پورنوگرافی عبارتست از تحقیر سکس و به لجن کشیدن آن. این تحقیر و توهین نابخشدنی است. جزئی‌ترین نمونه‌اش را بگویم، همین کارت‌پستال‌هایی را که در اغلب شهرها زیرزمینی و پنهانی خرید و فروش می‌شود در نظر بگیرید. تا آنجا که من دیده‌ام زشتی و پلشتی این عکس‌ها آدم را به گریه می‌اندازد. مستقیماً اهانت

فرهنگ و با بردن تآثر به کارخانه‌ها مردم را با هنر جدید آشنا کنند.

— پس غرب از این حیث مشکلات خاص خود را دارد، و ما برای آن‌که در آینده با این مشکلات روبرو نشویم، بهتر نیست از هم‌اکنون چاره‌هایی بیابیم؟

■ ختم‌همین‌طور است. فراغت در جامعه‌های در حال رشد ویژگی‌های خود را دارد که باید جداگانه بررسی شود.

انسان و یک انقلاب واقعی است. با این حال حیرت‌انگیزست که مردم عامی عادی چه سماجی در لجن‌مال کردن سکس دارند. یکی از قریب‌های خوش نوجوانی من این بود که خیال می‌کردم مردان عادی و سالم‌نمایی که معمولاً آدم در کوپه‌ی قطار یا سالن عمومی هتلها می‌بیند، احساسات و عواطف‌سالمی دارند و برداشته‌شان از سکس، از روی فراغت خاطر و بکمال است. چه‌اشتباه عظیمی می‌کردم! تجربه نشان داد که یک چنین آدمی، برداشت ناخوشایندی از سکس دارد و بطرز ناخوشایندی آنرا تحقیر می‌کند و آرزوی ناخوشایندی دارد که به آن توهین کند. این آدمها وقتی که با یک زن طرف می‌شوند پیروزمندانه احساس میکنند که بلجنش کشیده‌اند و حالا این زن بی‌ارزش‌تر و پیش‌پا افتاده‌تر و منفورتر از قبل از جماع است.

این آدمها هستند که لطیفه‌های کثیف می‌گویند و عکسهای قبیح در جیب دارند و کتابهای وقیح را خوب می‌شناسند. این مردان و زنان خیابان گرد، طبقه پورنوگرافیک‌ها را تشکیل می‌دهند. اینها به اندازه گرانجان‌ترین خشکه مقدسان از سکس نفرت دارند و آن را تحقیر می‌کنند. و وقتی که در معرض جاذبه سکس قرار می‌گیرند همیشه قیافه حق به‌جانب و معصومانه به خود می‌گیرند. به عقیده اینان ستاره سینما باید موجودی خنثی و بی سکس و طیب و طاهر باشد و معتقدند که احساس واقعی جنسی را فقط زنان و مردان هرزه بروز می‌دهند.

«تیسیان» یا «رنوار» را واقعا قبیح می‌دانند و نمی‌خواهند چشم زن و فرزندشان به آنها بیفتد. چرا؟ برای اینکه بیماری گرانجانانه نفرت از سکس را با بیماری بدخیم لجن‌مال کردن سکس، یکجا دارند. «ناتمام»

مطالب و موضوعات آموزنده علمی، فنی، بهداشتی
شامل: تربیتی، روانی و آموزشی و تازه‌های مربوط بآنها

عقد‌های قدیمی که بتازگی شناخته شده

جنایتکار بیست ماهه‌ای که در هر خانه بچه‌داری ممکن است بوجود بیاید

به نظر شارل بودون، این داستان داستانی است سمبلیک که به بهترین وجه دیرین بودن این عقد‌ها را می‌رساند - تنها داستان دو پسر آدم نیست بلکه داستان همه آدم‌زادگان است.

ویکتور هوگو در کتاب افسانه‌ها قرون در منظومه‌ای بسیار معروف تحت عنوان «وجدان» حالت روحی و سرزنش وجدان قابیل را پس از قتل برادر به بهترین وجه ترسیم کرده است.

شارل بودون در یکی از کتابهای خود بنام «روانکاوی وکتور هوگو» مخصوصا بر روی شعر مزبور تکیه کرده و از تحلیل دقیق آن دریافته است که ویکتور هوگو در کودکی به سختی دچار این عقد‌ها بوده است و شگفت آنکه بزرگترین برادر او نیز هابیل (ابل) نام داشته است. اما هوگو از راه به گرای و تعالی براین عقد‌ها ناخودآگاه پیروز آمده و عقد‌ه‌فروتری ناشی از رقابت را به صورت شاهکار

قابیل هدیه‌ای از محصول زمین برای خداوند آورد. و هابیل نیز از نخست زادگان گله خویش و پیه آنها هدیه‌ای آورد. و خداوند هابیل و هدیه او را منظور داشت، اما قابیل و هدیه او را منظور نداشت. پس خشم به شدت افروخته شده سر خود را به زیر افکند. و... و بابر در خود سخن گفت. و چون در صحرا بودند قابیل برضد برادر خود هابیل برخاسته او را کشت. پس خداوند به قابیل گفت: برادرت هابیل کجاست؟ گفت نمیدانم. مگر پاسبان برادرم هستم. «خداوند» گفت چه کرده‌ای؟ خون برادرت از زمین نزد من فریاد بر می‌آورد. و اکنون تو ملعون هستی از زمینی که دهان خود را باز کرد تا خون برادر ترا از دستت فرو برد....»

این برادرکشی ظالمانه در کتب اسلامی (در کتابهای تفسیر قرآن و قصص پیامبران و در تواریخ) شرح و بسط و شاخ و برگ زیاد یافته و بصورت تراژدی موثر و غم‌انگیزی درآمده است.

مقصود از این عقد، نفرت و کینه ناخودآگاه نسبت به برادر یا خواهر است. مخصوصا برادر یا خواهری که پس از شخص به دنیا آمده است. و آنرا با توجه به افسانه‌های مذهبی تورات عقد کائن (۱) نامیده‌اند. بنابراین روایت تورات و روایات اسلامی، قابیل (کائن) نخستین فرزند آدم بر برادر کوچکتر خود (هابیل) رشک برد و کینه او را به دل گرفت تا آنجا که وی را بی گناه به قتل رسانید. و این نخستین خونی بود که بدست انسان بر روی زمین ریخته شد. بنابراین، حسد بردن بر برادر و خواهر ریشه‌ای بس دیرین دارد. اصل این داستان در تورات چنین آمده است:

«آدم زن خود حوا را بشناخت و او حامله شده قابیل را زایید و گفت مردی از بیهو حاصل نمودم... و بار دیگر برادراو هابیل را زایید. و هابیل گله‌بان بود، و قابیل کارکن زمین بود. و بعد از مرور ایام واقع شد که

۱- کائن (= قائن) در کتب اسلامی به صورت قابیل تحریف شده است ولی در اصل عبری قاین بوده و شاید به تصور اینکه هموزن هابیل بوده آنرا به صورت قابیل در آورده‌اند در این گفتار ما معمولا صورت فرانسوی آنرا به کار برده‌ایم.

های جاودانه شعر و ادب ترمیم کرده است.

هوگو از دوبرادر خود کوچکتر بوده و در سالهای نخستین کودکی از ضعف مزاج رنج می‌برد، پدر و مادر هم چندان توجهی به او نداشتند. این بود که پیوسته میل داشت با برادرانش مساوی شود و حتی از آنها هم فراتر رود و جای آنها را بگیرد. کودک در این گونه موقعیتها معمولاً مرک رقیب را آرزو میکند. البته این آرزوی مرک رقیب را نباید بسیار بیرحمانه دانست. زیرا مرک در نظر کودک تقریباً مفهوم غایب بودن و از نظر دور شدن را دارد.

شارل بودون گذشته از شعر «وجدان» از بیوگرافی ویکتور هوگو و نیز از خلال بسیاری از آثار وی به ریشه گیر بودن این عقده در او کاملاً اطمینان یافته است. پس از آن به تدریج برآن شده است که این حالت ویکتور هوگو، یعنی خشم و نفرت ناخودآگاه او نسبت به برادرانش يك مورد استثنائی نیست. بلکه يك قاعده کلی است. در این زمینه میگوید: «طبیعت و ساختمان انسان چنین است» و ما باید در برابر واقعیت سرفرو و آوریم و به جای نفی و انکار به چاره جویی پردازیم.

روانکاو سویی مطلب را چنین ادامه میدهد: وقتی نوزادی پسر یا دختر در خانواده به دنیا می‌آید، کودک قبلی این‌تازه وارد را رقیب خود میداند و نسبت به او شدیداً رشک می‌ورزد. این حالت در او کم و بیش پایدار میماند و بصورت سر کوفته در نهانخانه ناخودآگاه پنهان میشود. دشمنی و کینه کوچکتر نسبت به بزرگتر هم واکنش همان کینه بزرگتر است. و همین کینه بزرگتر نسبت به کوچکتر است که بیشتر توجه ما را بخود جلب میکند و موارد گوناگون آنرا مشاهده کرده‌ایم.

اختلاف و نزاعی که بین فرزندان يك خانواده درگیر می‌شود و غالباً بر سمسائل جزئی و گاه بسیار پوچ است، ریشه‌های عمیق دارد. این مسائل جزئی و پوچ بهانه‌ای بیش نیست. علت را باید در ویرای آنها، و درقشر های زیرین آنها جستجو کرد. یعنی همان رقابت ابتدایی و کودکانه است که به هرمناسبت برانگیخته میشود و غالباً پدران و مادران را نگران میکند. از وقتی که جلسه‌های روانکاوای دقت مارا به این مساله جلب کرده پیوسته بدون هیچ‌زحمت و جستجو در اطراف خود این عقده را به‌فراوانی بصورت صریح و غیر قابل انکار مشاهده کرده‌ایم.

تعجب ما بیشتر از اینست که چگونه ما زودتر باین گرفتاری روانی پی نبرده‌ایم. این عدم توجه خوديك علت روانی دارد و آن این است که ما این واقعیت را تاکنون ندیده‌ایم، چون نمیخواسته‌ایم که آنرا ببینیم. اما همین که آن را به ما نشان میدهند، کاملاً بصورت برجسته و چشمگیر بر ما روشن می‌شود. ما اغلب خوددر کودکی با این حالات زیسته‌ایم و خود آن را تجربه کرده‌ایم. اما چنان آنرا واپس رانده‌ایم که هیچ گونه‌خاطره‌ای از آن نداریم.

البته خردمندان و مشاهده‌گران طبیعت آدمی، برای توجه به این واقعیت، منتظر روانکاوان نمانده و از زمان های دور دست به این مشکل انسانی توجه یافته‌اند.

داستان هابیل و قابیل، وداستان یعقوب و عیسو، و سرگذشت یوسف و رشک برادران بر او، همه گواه بر توجه پیشینیان بدین امر است.

در آثار ادبی و رمانها و نمایشنامه ها نیز این توجه را میتوان دید. سنت اگوستن کودک بیمار و حسودی را نقل می‌کند که هنوز زبان باز نکرده بود و چهره زرد رنگ داشت

بانفرت به کودکان دیگری که با او شیر میخورده‌اند می‌نگریسته است.

دکتر کولر در کتاب خود «کودکان عصبی» میگوید غیر از مشاهدات روان کاوی حتی در روزنامه ها و هفته‌نامه‌ها میتوان موارد بسیار زیاد در این زمینه ملاحظه کرد. از جمله خبری که روزنامه های نیویورک منتشر کرده‌اند بدین شرح است:

پسر بچه‌یست ماه‌های که شدیدا نسبت به خواهر نوزاد دو روره خود حسد می‌پرد با او در اطاق تنها می‌ماند و به قدری او را می‌زند و آزار میدهد که پدر و مادر موقع بازگشت، با جسد بی‌جان نوزاد مواجه میشوند و آثار ضرب و خراش بسیار در بدن او مشاهده میکنند.

از وقتی توجه روانکاوان بدین موضوع معطوف شده است سخنان بسیار پر معنی و گویا از کودکان گردآوری کرده‌اند. من خود دختر بچه پنج ساله‌ای را به نام لیت مشاهده کرده‌ام که در پنج سالگی دارای برادری شده بود. یکی از دوستان خانواده بشوخی به وی میگوید: «میخواهی من این نوزاد را با چرخ زباله‌کشی ببرم؟» کودک باسردی جواب میدهد: «بله، ولی چرخ را باید دوباره بیاورید.» «آلیس‌بالن» مقدار زیادی از این نوع سخنان کودکانه را درباره نوزاد رقیب جمع آورده است، از این قبیل که: «مادرم که يك بچه دارد، دیگر چرا بچه تازه می‌خواهد؟» «میتوانیم او را با يك توپ بازی عوض کنیم.» «او دندان ندارد. صورتش سرخ رنگ است. بوی بد میدهد.»

من خود پسر بچه دو سال و نیمه‌ای را مشاهده کرده‌ام که وقتی خواسته بودند خواهر نوزاد او را به او نشان دهند گفته بود «من نمیخواهم او را ببینم» و مدت هشت روز از نگاه کردن به او خودداری میکرد. و پس از آن وقتی که او را در آغوش مادر مشغول شیر خوردن میدید، میخواست

او را به زور از آغوش مادر جدا کند . وی پس از اندک مدتی به عارضه برونشیت درگذشت .

يك مشاهده ديگر :

ناني دختر بچه‌ای چهارساله است و زیزو سه ساله . زیزو بر اثر زمین خوردن بستری شده است . مادر ، لحظه‌ای بستر او را ترك نمی‌کند . اما ناگهان صدای گریه شدید زیزو بلند میشود . مادر با شتاب برسر بالین او می‌آید و مشاهده میکند که از دو چشم دختر خون جاری است . نانی هم در گوشه‌ای ساکت ایستاده است . نخست گمان میبرد که نانی چیزی در چشمهای خواهر فرو کرده ، اما وقتی چشمش به شیشه خالی تنویر می‌افتد متوجه می‌شود که نانی آن را در دو چشم خواهر خود خالی کرده است و آنچه از چشمهای دختر جاری است تنویر است . بی‌درنگ کود لرا به چشم پزشك می‌رساند . خوشبختانه سوختگی و آسیب چشم سطحی بود و با اقدام فوری چشم پزشك خطری متوجه چشمهای دختر نشد . وقتی نانی را مورد سؤال و بازخواست قرار دادند ، ابتدا گفت : «می‌خواستم بازی کنم » . ولی بعد گفت : «می‌خواستم چشمهای زیزو را خراب کنم » . با توجه به اینکه زیزو چشمهای بسیار زیبایی داشته و غالباً زیبایی چشمهای او را در مقابل خواهر بزرگتر می‌ستودند ، علت این کار او معلوم میشود . البته يك عامل ديگر را نیز نباید از نظر دور داشت و آن این است که چون ولادت زیزو سلامت مادر را بخطر اندخته بود ، ناچار نانی را مدت شش ماه بجای ديگر فرستاده بودند . این امر موجب شد که کینه رقيب نورسیده را بدل بگیرد و او را عامل راندگی و واژدگی خود بداند و خیال کند ديگر از محبت مادر خود بهره‌ای ندارد . نفرت و کینه درباره نوزادی که شريك کودک در محبت مادرش است بصورتهاي مختلف جلوه‌گر میشود . و این صورت‌ها به قدری

متنوع هستند که قابل بر شمردن نیست . بعضی از آنها را یاد کردیم ، و بعضی صورتهای ديگر را در ذیل می‌وریم :

آنا دو ساله بود که مادرش در زایشگاه دختری بدنیا آورد . آنا برای نخستین بار در زایشگاه با کنجکاوى بخواهر نوزاد خود نگاه کرد . اما در خانه همینکه نوزاد را در آغوش مادر مشغول شیر خوردن دید ، به گریه افتاد . برای آرام کردن او پدر به او اطمینان داد که کودک مادر او را نخواهد خورد . از همین وقت بود که در آنا کنجکاوى مخصوصی درباره چگونگی ولادت کودکان برانگیخته شد و غالباً در این زمینه از اطرافیان پرسش می‌کرد . در جواب او گفته میشد که بچه ابتدا در شکم مادر به وجود می‌آید . آنا این توضیح را به ظاهر می‌پذیرفت اما در باطن داستان قورباغه‌آوردی ترجیح میداد . بنابه تعبیر مولف کودک بدان سبب از قبول حقیقت خودداری میکرد که نمی‌توانست يك چنین تماس نزدیک و مستقیمی را بین نوزاد و مادرش بپذیرد . این ناآرامی همچنان در ذهن کودک ادامه داشت تا وقتی که به او اطمینان دادند که او نیز مانند همین نوزاد در شکم مادر بوده و از پستان او شیر خورده است .

يکي از دانشجویان من مورد ذیل را مشاهده کرده است :

مادلن هفده ماهه بود که خواهر نوزاد او ژاکی بدنیا آمد . مادلن نه تنها هیچگونه رشکی از خود ظاهر نساخت ، بلکه درست بر عکس توجه زیادی هم نسبت به آن نوزاد داشت ، موقع پاکیزه کردن او ، مادر را کمک میکرد . نمیگذاشت ديگران به او دست بزنند . خواهر کوچک را در واقع متعلق بخود میدانست . نوزاد هم بچه آرامی بود و به همین سبب مادر هم کمتر به او می‌پرداخت و جز برای غذا دادن و نظیف کردن سروقت او نمی‌آمد . از يك ماه بعد (یعنی از ۱۸ ماهگی)

مادلن گاه‌گاه شب‌ها بستر خود را ترک می‌کرد . از ۱۹ ماهگی تا ۲۰ ماهگی تقریباً ادرار شبانه نداشت ، اما پس از آن ناگهان ترک کردن جامه خواب مجدداً شروع شد و این مصادف با وقتی بود که مادر و اطرافیان بیش از پیش به خواهر کوچک می‌پرداختند . مثلاً او را روی چمن میگذاشتند و همه‌گرد او حلقه میزدند . کودک پاهای خود را حرکت میداد و از شادی صداهای مخصوص از خود در می‌آورد . مادلن همچنان تا سه سال و نیمگی شبها در بستر خود ادرار میکرد و تمام چاره اندیشیهای پدر و مادر بی نتیجه ماند . اما پیوسته مانند سابق از خواهر کوچکتر حمایت و مراقبت می‌کرد . و وقتی پدر و مادر از خانه بیرون میرفتند ، ژاکی را در نهایت اعتماد بدست مادلن می‌سپردند ، در صورتی که وقتی پدر و مادر در خانه بودند ، روش مادلن عوض میشد و در برابر آنها مرتب ، ژاکی را ناراحت میکرد . کم‌کم نسبت به مادر هم نافرمانی و سرکشی آغاز کرده بود و پیوسته با او يك و دو میکرد .

از سه سال و هفت ماهگی دایم مادر را ملامت میکرد که چرا ژاکی را بیش از او دوست دارد . از همین وقت دچار نوعی عارضه «تیک» نیز شد و آن عبارت از صدایی مخصوص بود که از حنجره خود خارج میکرد و این عارضه هم به تدریج شدت می‌یافت .

در همین اثنا مدت پنج شبانه‌روز او را به خانه یکی از دوستان فرستادند در همان نخستین شب ، مشعمی را که زیر پای او انداختند با تندی عقب‌زد و قول داد که شب جای خود را ترک نخواهد کرد و همینطور هم شد و این پنج شب هرگز ادرار شبانه نداشت . اما در بازگشت به خانه از همان شب اول باز ادرار شبانه شروع شد .

فردا مشع را از زیر پای او برداشتند و به او گفتند از این پس او را به عنوان دختری بزرگ در نظر

دومین رویا ، واکنش کودک در برابر این موقعیت است ، منتها واکنشی تغییر شکل یافته . تعبیر خواب اخیر با تداعی هایی که کودک از روز قبل داشته میسر میشود :

روز قبل برای مایا نقل کرده بودند که گریه خانگی آنها از پنجره به روی زمین افتاده و به سختی آسیب دیده است . این جریان ، ذهن کودک را بشدت تحت تاثیر قرار میدهد . لحظه‌ای بعد مایا به باغچه خانه میرود و چون صدای گریه برادر را می‌شنود ، می‌گوید : «برادرم گریه میکند ، شاید از پنجره پرت شده‌است» .

با در نظر گرفتن این نکته که انسان معمولاً آنچه را دلخواه اوست تخیل می‌کند ، معنی سمبلیک بشقابایی که در رویا دیده واضح میشود . این بشقابها در واقع سمبل برادر او بوده ، پس بیرون افکندن بشقاب ، یعنی بیرون انداختن برادر کوچک .

این معنی سمبلیک دو انداختن و پرت کردن از پنجره ممکن است حتی در بیداری هم در کودکان دیده شود . کودک میخواهد با این حرکت ، خود را از اشیاء مزاحم راحت کند . و اشیایی که به بیرون می‌افکند و خرد میکند . سمبل و نمودار خواهر یا برادر رقیب تواند بود . (۲)

یک رویای دیگر به نقل از گزارش گرن :

پسر بچه‌ای نه‌ساله دارای خواهر کوچکی میشود و از آن پس کینه‌ای از مادر بدل میگیرد . برای جبران کمبود خود آرزوی تملک خواهر کوچک و تسلط بر او را در خود می‌پرورد . در همین احوال در رویا ماده ببری را همراه بچه‌اش

دوراه در نوسان بوده‌است ، یکی بازگشت و رفتن به سوی حالت کودکانه (ادرار شبانه) ، و دیگر حالت برتری و مالکیت به خود گرفتن (حمایت از خواهر کوچکتر) و او را متعلق به خود دانستن و بدین وسیله عقده فروتری را جبران کردن .

دارا شدن بستر بزرگتر هم در همین جهت راه دوم بوده و میل به برتری جویی مادر را ارضاء می‌کند .

بسیاری از رویاهای کودکان نیز ناشی از همین عقده کائن است و با تعبیر درست آنها ، میتوان به این گرفتاری روانی آنها پی برد .

اینک نمونه‌ای چند از این رویاها : مایا دخترک سه‌ساله‌ای است ، از هنگام ولادت برادر کوچکش ، یعنی از سه ماه قبل ، دگرگونیهای در حالات او مشاهده میشود . گاهی بدون هیچ علت مشخص به گریه می‌افتد و صدای گریه برادر کوچک را تقلید میکند .

در یکی از خواب های خود چنین می‌بیند : هوا تاریک است - عماد با اتومبیل به خانه آنها آمده‌است . مادر اول میگوید : «می‌خواهم با مایا سوار اتومبیل شوم» اما ناگهان خود به تنهایی سوار میشود و مایا را تنها در خانه رها می‌کند .

در رویاهای دیگر می‌بیند : مردی در اطاق خواب آنها داخل شد و تمام بشقابها را از پنجره به خارج پرتاب کرد و همه آنها را شکست .

نخستین رویا به خوبی نگرانی کودک را از تنها ماندن و رانده شدن و جدا افتادن از مادر نشان میدهد .

می‌آورند و با او مانند یک دختر بزرگ سال رفتار میکنند ، با این رفتار ، ادرار شبانه تقریباً به سه شب یکبار کاهش یافت .

چون خواهر کوچکتر مدتها بود که دیگر جای خود را تر نمی‌کرد ، بستری بزرگتر و پاکیزه‌تر به او اختصاص دادند ، و از همین وقت باز ادرار شبانه مادر را مرتباً تکرار شد .

چند هفته بعد ، مادر و ژاکی و مادرشان آلمان را به قصد ژنو ترک کردند ، پیش از حرکت ، مادر مادر گفت که در ژنو بستری مانند بزرگسالان خواهد داشت مادر بسیار شادمان شد و پرسید «آیا بستر ژاکی هم خیلی بزرگ است ؟» مادر جواب داد نه ، او بستر کوچکتری خواهد داشت . مادر بی‌اندازه به وجد آمد و پیوسته تکرار میکرد که : «بستر من از بستر ژاکی بزرگتر است» .

خانواده به ژنو وارد شد . مادر در بستر بزرگ خود شادمانه و با اعتماد به خواب رفت و دیگر هرگز جامه خواب خود را تر نکرد . گذشته از این رفتار نسبت به مادر بسیار ملایم و محبت آمیز شد . دستورهای او را اطاعت میکرد و دیگر در باره این که خواهرش را عزیزتر میدارد ملامت نمی‌کرد .

همه این اعمال - مخصوصاً ادرار شبانه - مسلماً با عقده کائن در ارتباط بوده است . تر کردن بستر را در این موارد و در بسیاری از موارد دیگری میتوان به تمایل کودک به این که او را شب و روز مانند کودک چند ماهه مورد توجه و مواظبت قرار دهند ، تعبیر کرد . (۱)

با اندکی توجه معلوم میشود که مادران برای برطرف ساختن تعارض خودبین

۱ - شاید هم بتوان این نوع ادرار شبانه را نتیجه ترسو و نگرانی و ناایمنی و دیدن خوابهای ترسناک

دانست . (م)

۲- این عمل که اصطلاحاً تعویض نامیده شده گاه در بزرگسالان نیز مشاهده میشود : کوتاه نقل میکند که

در دوران جوانی روزی ناگهان میل شدیدی مقاومت نا پذیری به بیرون افکندن چیزهای شکستنی از پنجره در خود احساس کرده و از اجرای آن لذت بسیار برده‌است .

بیوزنی فضائی موجب توارث نقص عضو می‌گردد

فضانوردانی که چندین هفته در بیوزنی فضا بسر می‌برند ، ممکنست فرزندان ناقص تولید کنند یا اینکه نقصهای عضوی را بگونه توارث به نسلهای بعدی انتقال دهند . برای محققان انستیتوی تحقیقات پزشکی ، فضائی آلمان فدرال مسلم شده است که ، بیوزنی فضائی میتواند به اورگانیزم انسان صدمات ژنتیک وارد آورد .

نامبردگان آزمایشهایی بر روی خزوکهای بسیار ریزی انجام داده‌اند که ، چند نسل پشت سر هم مجبوره زیستن در شرائطی مشابه بیوزنی فضائی بوده‌اند . آسیبهای توارثی‌وارده به آنها ، باعثقاد محققان انستیتوی پزشکی فضائی ، ممکنست در انسانهای نیز بوقوع پیوندد. امریکائیان نیز در نخستین بررسی های خود از فضانوردان «اسکای‌لاب» متوجه دگرگونیهای در سلولهای کروموسومی ، ناشی از بیوزنی فضائی شده‌اند. برای آزمایشهای خود محققان آلمانی دستگاه ویژه‌ای ساختند که ، میتوان بدلخواه در آنها حالات بیوزنی را برای زیوندگان بوجود آورد . در دستگاه مذکور ، خزوکهای بمدت ۱۸ ماه ۹۰ بار در دقیقه بدور خود چرخیده‌اند ، یعنی در حالتی مشابه بیوزنی . در این یک سال و نیم ، خزوکها هشت نسل تولید کرده‌اند که همه‌شان زیر نظر ومطالعه قرار داشته‌اند و مسلم شده است که تا ۲۱ درصد آنها نقصهای عضوی رابه نسلهای بعدی منتقل ساخته‌اند . حال اگر بیوزنی چنین اثری را بروی حشرات داشته باشد ، بیگمان انسانها از آن مستثنی نخواهند بود. در همین بررسی ومطالعه ، میزان توارث نقص عضو در شرائط عادی زمینی فقط ۵۴ درصد بوده است . محققان آلمانی توصیه مینمایند که ، فضانوردان تا شش هفته پس از بازگشت از فضا به زمین ، از تولید نسل خودداری نمایند. و بهر حال ، عمر کسانی که در بیوزنی مداوم بسر برند ، ده سال کوتا‌هتر از عمر افراد عادی خواهد بود . (د . آ . د)

می‌بیند . ماده بپر را (با اینکه وقتی همراه بچه خویش است بسیارخونخوار تر و درنده‌تر است) می‌کشد و آنگاه بچه او را تصاحب می‌کند . بچه ببر هم فرمانبردار او میشود و همه جا ازبی او می‌رود . این نوع جبران را در خواب روز وخیالپردازی نیز به کار می‌بندد و به همین سبب غالباً دراطاق خود و حتی دربستر خود می‌ماند و سر گذشت شاهان و قهرمانان را میخواند و برای خود بازگو میکند . گذشته از رویا عقده کائن در نقاشیها و بازیهای کودک نیز خود را نشان میدهد .

به هر حال این عقده اگر به نحو مطلوب گشوده نشود ، یا تعالی وبه گرای نیابد بعدها به صورت های گوناگون از جمله به صورت دشمنی و کینه‌توزی ، حسد ، احساس گناهکاری ، عقده فروتری ، ناتوانسی جنسی پرخاشگری ، شرم و آرم ، نگرانی وافسردگی و جز آن در می‌آید و خلاصه نوروزهای مختلف را موجب میشود .

بدون شك وضع خانواده و طرز رفتار افراد آن با فرزندان در ریشه دار شدن این عقده ، و یا در ضعیف و بی‌اثر شدن آن تاثیر به‌سزا دارد. پدران و مادران اطرافیان کودک باید هشیار و آگاه ، وبه رموز روان‌شناسی و فن پرورش آشنا باشند ، رابطه خود را با فرزندان چنان تنظیم کنند که از اختلافات عاطفی برکنار مانند و رشك و نفرت را به محبت وهمدردی تبدیل سازند .

خوشبختانه اغلب کودکان نیز به زودی براین نوع کینه ونفرت پیروز می‌آیند و توانایی آن را می‌یابند که محبت و دوستی صادقانه را جانشین آن کنند یا به عبارت صحیح‌تر بر روی آن قرار دهند .

محبت ، وتبديل پرخاشگری به ملاطفت که برای موفقیت در زندگی اجتماعی کاملاً ضروری است . پس حل این تعارض در زندگی بعدی کودک بسیار موثر است . چه همین نوع راه حل را بعدها در مورد همکلاسه‌های خود و سپس در اجتماع با همکاران و نزدیکان خود معمول خواهد داشت . و به عبارت دیگر سرکوبی یا تغییر شکل رقابت های کودکانه ، منجر به وضع خاص‌شخص در برابر اجتماع خواهدشد .

پس نباید بیش‌از حد در باره این عقده بدبین واز آن بیمناک بود، چه کاملاً امکان آن‌هست که عقده مزبور به وجهی نیکو و موفقیت آمیز حل شود ، مخصوصاً بابرانگیخته شدن وجدان اخلاقی و «من‌برتر» و انس و الفت یافتن با رقیب ودیدن محبت و خدمت از او . حتی مادام «ماری‌بناپارت» برآنست که داشتن خواهر و برادر ممکن است برای زندگی آینده کودک بسیار مفید هم واقع شود. چه آن تمرینی است برای تبدیل حسد به

SIEMENS

آغاز سال جدید و نوروز باستانی را

به پیشگاه مبارک

شاهنشاه آریامهر

شهبانوی کرامی

خاندان جلیل سلطنت و ملت شریف ایران

تکلیت میگوئیم

زمینس شرکت سهامی (خاص)

بازگشت بینائی به نابینایان

پزشکان و مهندسان بیاری علم و تکنیک می‌خواهند بینائی را به نابینایان بازگردانند

این امر دنیای دیگری با امکانات جدیدتری در مقابل نابینایان و افرادی که قوه باصره آنان ضعیف است می‌گشاید آنها خواهند توانست در زمینه های تازه‌ای استعداد خود را بکار برند . آزمایشگاه بینائی الکترونی ، که چند سال قبل در مسکو در انستیتوی علمی پژوهشی سازنده دستگاههای ظریف طبی در اتحاد شوروی تشکیل یافته مقدار زیادی دستگاه های ظریف جالب توجه بمعرض نمایش گذارده بود .

در آزمایشگاه انستیتوی مذکور تعداد زیادی دستگاه های ظریف اوبتیک و الکترونی بوجود آمده است . این دستگاهها به اشخاصی که عصب بینائی خود را از دست داده‌اند یا به بیماری آب سیاه و عوارض شبکیه مبتلا شده‌اند کمک می‌کند که بتوانند ببینند . در آنجا لوله کوچکی به نمایش گذارده بودند که به دستگاه تلویزیون اتصال یافته بود . تلویزیون کار می‌کرد و در روزن یا پنجره کوچک همان تلویزیون تصویری دیده میشد که روی صفحه بزرگ نمایان بود منتها بمراتب کوچکتر ولی ده‌ها بار درخشانتر و واضحتر .

شخص وقتی که قوه باصره‌اش ضعیف است حداکثر بینائی از ۲ درصد تا ۰.۰۵٪ یک واحد است . یعنی او هیچ چیز را در فاصله بیش از ۲۵ سانتیمتر نمی‌بیند . این لوله که در آن سینسکوپ ریز تعبیه شده است تصویر را که نهایت درجه کوچک و میزان شده به شبکیه چشم میرساند . با کمک چنین دستگاهی میتوان برنامه های تلویزیون

از آنکه نابینا حروف را تشخیص داد ترکیب نمودن کلمات برایش دشوار نخواهد بود .

اخیرا بوسیله برادران نیکالای و فیودور ماشنکوف دستگاه جالبی اختراع شده است . بوسیله این دستگاه میتوان متن های چاپی مسطح را به حروف برجسته نقطه‌ای تبدیل کرد . قبل از این کار فقط در چاپخانه هایی امکان پذیر بود که عده کثیری حروف چین معرب داشتند و آنها سیستم بریل را بخوبی می‌دانستند .

بدیهی است که اختراع برادران ماشنکوف مانع عملی نمودن چاپ عمومی برای نابینایان نیست ، بلکه این اختراع آنرا با امکانات جدیدی تکمیل می‌نماید . این دستگاه جالب توجه و نسبتا کوچک را می‌توان حتی در منزل برای استفاده فردی نصب کرد . بدیهی است که دستگاه مذکور میتواند مورد استفاده دسته جمعی هم واقع شود ، هر مدرسه مخصوص نابینایان سهولت خواهند توانست تولید وسایل کمکی تحصیل را برطبق سیستم بریل تولید و تهیه نمایند .

همه می‌دانند که ماشینهای تحریر و حساب با شصتی های برجسته مطابق سیستم بریل وجود دارد . دستگاه های برادران ماشنکوف برطبق همین اصول تنظیم گردیده و عمل می‌کند و بوسیله همین دستگاه به کمپیوتر داده میشود . از این بعد نابینایان می‌توانند بعد از طی یک دوره کوتاه آمادگی بعنوان برنامه ریزان ماشینهای حساب الکترونی کار کنند .

در سال ۱۹۷۲ اجلاسیه کمیته اجرایی شورای جهانی یونسکو درباره رفاه نابینایان ، در مسکو برگزار شد . در همان ایام نمایشگاه بین‌المللی ، دستگاه های الکترونی فوق صوتی برای نابینایان ترتیب یافته بود .

خوانندگان اطلاع دارند که الفبای متداول عمومی نابینایان برسیستم «بریل» مبتنی است و عبارت از ترکیبات شش نقطه برجسته است . نابینایان می‌توانند بوسیله الفبای مذکور با کمک قوه لامسه بخوانند . متأسفانه برگردان متن های معمولی به سیستم «بریل» پر زحمت و طولانی است . آیا نمی‌شود این جریان را تسهیل نمود ؟

کارشناسان انستیتوی نقص شناسی فرهنگستان علوم آموزش و پرورش اتحاد شوروی موفق شده‌اند دستگاه خودکاری برای برگردان متن هاطراحی کنند و بسازند که به نابینا امکان می‌دهد به سرعت با کتابها ، روزنامه‌ها و مجلات تازه آشنا بشود . چگونه ؟ به وسیله «مطالعه از راه گوش» . زیرا این دستگاه یک نوع جعبه موسیقی است ، یعنی یک پلیفونیک (چند صوتی) است که با تبدیل شکلهای بصری به سمعی ، به نابینا امکان می‌دهد متنهای چاپی معمولی را بوسیله قوه سامعه درک کند . متن اصلی زیر دستگاه اوبتیک قرارداده می‌شود و سیستمی که علائم را تشخیص می‌دهد ، در مقابل هر حرف یا رقمی بازدن زنگ‌ملودیک عکس‌العمل بخصوصی نشان میدهد . علامتها از حیث طول صدا و آهنگ متنوع است و حروف بوسیله آنها تشخیص داده میشود و پس

حیث اندازه ازدستگاه گیرنده رادیوی ترانزیستوری بزرگتر نیست. سرعت ارتعاشاتی که توسط دستگاه پخش میشود با بعد مسافت تا مانع متناسب است و طول مدت آنها با افزایش فاصله کاهش می‌یابد. علامت با کمک قوه سامعه گرفته میشود (بوسیله بلندگوی کوچک یا بوسیله قوه لامسه روی دستگاه).

در صورت تمایل میتوان از هر دو نوع وسیله استفاده نمود. در صورت نزدیک بودن خطر، آژیر دستگاه بطور خودکار بصدا درمی‌آید. آزمایش کنندگان اکولوکاتور مزایای دستگاه را بدین شرح خاطر نشان ساختند: گوشه ضرورت ندارد، در صورت زیاد بودن سر و صدا باز هم سهولت میتوان جهت یابی کرد، حتی دشوارترین علامتها هم بدون زحمت و به آسانی کشف و معلوم می‌شود. قرار است که این دستگاه تولید و در اختیار عموم گذارده شود.

پژوهش‌هایی که طراحان سازنده مسکو به اتفاق دانشگاه‌های راستوف و سرگودلوفسک و همچنین سایر موسسات علمی انجام می‌دهند بسیار جالب توجه است.

آیا آدم بینا جهان را چگونه می‌بیند؟ اشعای که از شیئی مرئی ساطع می‌شود بوسیله متبلور چشم جمع و روی لایه‌ای از شبکیه که نسبت به نور حساس است میزان می‌شود، همانطور که روی شیشه مات دوربینهای عکاسی میزان میشود. این تاثیر، ارتعاشات بیوالکتریک تولید مینماید. ارتعاشات مذکور بوسیله عصب بینائی به مغز انتقال مییابد. در آنجا علامتها تصویر مقضی را «رسم میکنند» اما اگر حلقه ابتدائی این دستگاه گیرنده عمل نکند چه باید کرد؟ آیا نمیتوان بدون آن به نتیجه رسید؟ کارشناسان شوروی بوسیله جریان برق اعصاب بینائی را از قسمت پشت گردن در پوسته مغز سر تحریک نمودند، آزمایش موفقیت آمیز بود. عکس العمل ابتدا در حیوانات و سپس در انسان بدست آمد. نابینا لکه

عمل انسان و مصرف انرژی

برای هر عملی که انسان انجام میدهد مقداری انرژی مصرف میگردد که نسبت به آن عمل مقدار آن متفاوت می‌باشد بطور مثال مقدار انرژی مصرفی در یک ساعت را برای اعمال زیر ذکر نماییم:

مقدار انرژی مصرفی در یک ساعت
برحسب کیلو کالری

۷۰

۸۵

۹۰

۱۱۵

۱۸۵

۲۶۰

۳۱۵

۴۰۰

۴۵۰

۵۷۵

۸۷۵

۱۰۰۰

عمل

خوابیدن

نشستن

ایستادن

نوشتن

راه رفتن آهسته

بازی بولینگ

زمین شونی

دوچرخه سواری

رقصیدن

شنا کردن

اسکی

بالا رفتن از پلکان

باید توجه داشت مقدار انرژی مصرفی در اشخاص مختلف متفاوت

است همچنین بستگی به سن و جنس و وزن شخص دارد.

«پزشک خانواده»

را تماشا کرد. برای اینکار کافی است که آنرا به تلویزیون اتصال بدهند ... در واقع بدینوسیله قوه تشخیص چشم چهل برابر می‌شود.

مهندسین دستگاه ظریف الکترونی قابل حمل و نقالی را ساخته‌اند که بمنزله «عماکش» هنگام راه رفتن بکار می‌آید. ظاهراً این دستگاه شبیه قوطی است به قطع و قطر کتاب متوسطی. اما در حقیقت دارای سیستم دهنده و گیرنده با صفحه تلویزیون است که وجود موانع را از فاصله زیادی به صاحبش اطلاع میدهد.

متداول کردن دستگاه‌های الکترونی اجازه خواهد داد که اقلاً ۷۰ درصد نابینایان و اشخاصی که قوه باصره آنها ضعیف است بتوانند برنامه‌های تلویزیون را ببینند.

من داستان شخصی را بیاد می‌آورم که ۲۵ سال در عالم تاریکی بسر برده بود. او را برای آزمایش دستگاههای ظریف به آزمایشگاه دعوت کرده بودند او به کمک بعضی از آنها می‌خواند و بوسیله دستگاه‌های دیگر برنامه‌های تلویزیون را تماشا می‌کرد، خیابان و آدمها را میدید، صورتها را در طرف مقابل خیابان تشخیص می‌داد. این شخص چنان سخت تحت تاثیر قرار گرفته بود که بارها این جمله را تکرار کرد «من تلویزیون را تماشا می‌کردم» می‌خواندم ...

اما دستگاه اکولوکاتور که مافوق صوت است از صفحات رمانهای تخیلی گام بیرون نهاده‌اند ... نمونه آزمایشی چنین دستگاه ظریفی را که کارشناسان انستیتو طراحی نموده و ساخته‌اند از

طریقه حفظ اسناد بهادار

چگونه میتوان اسناد خصوصی را محفوظ نگاهداشت

است بتوان کاری کرد ، کسیکه بفتح او وصیت تنظیم شده از آن استفاده کند . مرد ثروتمندی وصیت کرد کلیه دارائی او متعلق به پسر عمیش باشد چون شریک او بوده و فعالیت‌های عمده تجارتی را بعهده داشته و در واقع حق اوست اما وقتی که این شخص درگذشت وصیت‌نامه مفقود گردید بنابراین برادر و دیگر بستگان متوفی کلیه دارائی و ماترک را تصرف کردند و این اموال بیشتر حاصل از درآمدی بود که ظرف شش سال از دسترنج پسر عموی مرحوم بدست آمده بود . این پسرعمو شرایط بهتری در بردن ارث از سایر بستگان او داشت و معتقد بود که قصد واقعی عمویش واگذاری دارائی مذکور بوی بوده است و علیه وراثت اقامه دعوی کرد اما چون نتوانست وصیتنامه را ارائه بدهد ، دعوایش رد شد .

بعد از آنکه مهم که ذکر آن رفت اسناد دیگری هستند که میتوان از آنها باصرف وقت و هزینه اضافی المثنی تهیه کرد و رو نوشت برداشت . گمشدن سند بیمه عمر شما را بدرسر می‌اندازد و باید با دقت زیاد و پرداخت هزینه‌های قانونی المثنی آنرا بدست آورید و همچنین اسناد مالکیت و سایر اسناد بهادار در مثال بالا باید شرکت بیمه را فوراً از گمشدن و مفقود گردیدن سند مطلع ساخت شما باید با تنظیم اظهارنامه و امضا ضمانت‌نامه در صدد تجدید دریافت سند برآئید امضاء ضمانت‌نامه بدین حیث است که کمپانی بتواند در مقابل دروغ احتمالی از شما ادعای خسارت نماید . سپس باید بکمک

ارائه دهد و از فروش و حراج آنها بمنظور تادیه بدهی شوهرش جلوگیری کند یک وکیل مشاور حقوقی میگوید معمولاً شکایت و ادعای این قبیل اشخاص چنین است (من نمیدانستم این کاغذ این قدر مهم باشد والا آنرا نگهداری میکردم) . قصور در تشخیص اسناد گرانبها و عدم مراجعت در حفظ آنها سالیانه هزاران نفر را بدرسر می‌اندازد و بصرف وقت و هزینه اضافی ملزم مینماید مهمترین اسناد شما مدارکی هستند که نمیتوانند نسخه دیگر از آن را تهیه کرد و سندی دیگری را جانشین آن نمود . مانند وصیتنامه و اسناد خود نوشت . اگر وصیتنامه کسی گم بشود دیگر مشکل

دور می‌گرفتند و آنها را به تحریک های الکتریکی تبدیل می‌کردند . موفقیت این عمل جراحی که از پسر کردن دندان دردناکتر نیست دانشمندان را متقاعد ساخت که آنها راه درست را انتخاب کرده و می‌روند . اکنون نابینایان دیگر هم برای بدست آوردن بینائی امید های بزرگی یافته‌اند . پژوهش ها وجستجو هائی در این زمینه متمرکز شده و ادامه خواهد یافت که تا چه امکان دستگاه کوچکتر و ریزتر ساخته شود تا آنها را به زیر پوست انتقال دهند الکتروود ها را تکمیل کرده و اطمینان بخش تر نمایند . واقعا عجیب است ، اکنون آلات باصره را در آزمایشگاه می‌سازند . بعید نیست که اتحاد مهندسين و پزشکان قطعا بر نابینائی غلبه کند و تاریکی شب را تا ابد از بین ببرد .

اخیر وقتی که زن بیوه‌ای از یک کشور اروپائی مرد خانواده او بیهوده در صدد یافتن مدارک او تلاش کردند چون سند ثبت شده‌ای وجود نداشت دختر متوفات نمیتوانست از ماترک و ارثیه خود استفاده کند مگر اینکه دلایل مالکیت مورث خود را ابراز و در مقام اثبات ادعا برآید چندی قبل بازرگانی ورشکست شد خانه مسکونی و اثاثیه آن متعلق بزنش بود اما گرچه خانه در ثبت و ملکیت زن بود نمیتوانست مالکیت اموال موجود در آنرا ثابت کند آیا او چکهای باطل شده یا رسید های مالکیت خود را در اشیاء موصوف نگهداری کرده بود که بمقامات قضائی

های کوچک نور بدشکل گویهای نورانی کبود قام یا قرص های نارنجی و لکه های مه‌آلود می‌دید .

برای اینکه مغز بتواند تصویر کاملتر «رسم نماید» لازم بود که در آن واحد بر روی چند قسمت از پوسته مغز تاثیر گذاشته شود . فوری فیزیولوژیستها این موضوع را مدتها بود که میدانستند ، ولی چنین مسئله بغرنجی را تا زمانی که وسایل میکروالکترونیک و روش های میکروشیروورژی پیدا نشده بودند نمی‌توانستند عمل کنند .

چندی قبل عمل حیرت‌انگیزی انجام یافت . زیر پوست سر زن پنجاه و دو ساله‌ای که از آب سیاه کور شده بود ۸۰ میکروالکتروود پلاتینی نصب کردند آنها به دستگاههای ظریف و بسیار کوچک اتصال داشتند . این دستگاه های ظریف علامتهای رادیویی را از فاصله

بقیه زیادت‌مندترین ...

وزارت اقتصاد، بنگاه‌های تبلیغاتی، صاحبان صنایع و مصرف‌کنندگان همراه با کارشناسان مسائل کودک، تشکیل شود، کار این کمیته بررسی مسائل مربوط به آگهی تبلیغاتی خواهد بود. این کمیته میتواند به شعبات مختلف تقسیم شود که هر یک از آنها در قلمرو خاصی به تحقیق و بررسی بپردازند و تمامی عناصر نامطلوب و غیر واقعی و نیز زیانبار در تعلیم و تربیت کودک را از آن دور سازند.

تنها از این طریق، یعنی همکاری و همفکری کلیه بخش‌های فرهنگی و اقتصادی است که می‌توان راه هموار و عاقلانه‌ای در زمینه آگهی‌های تبلیغاتی یافت و از تاثیرهای زیان‌بخش و گمراه‌کننده آن جلوگیری کرد. بر این اساس نباید انتظار داشت که دولت مانع پخش آگهی‌های تبلیغاتی شود با وجود این به عقیده ما رادیو و تلویزیون باید در این مورد چنان سخت بگیرند و مسائل تربیتی و روانی را در نظر داشته باشند که در صورت لزوم حتی ثابت کنند که آماده‌اند از پخش کلیه آگهی‌ها چشم ببوشند.

در مورد فعالیت کودکان در کارهای تلویزیونی و تبلیغاتی باید گفت که این مربوط به حقوق اجتماعی است. در این مورد به اندازه کافی قانون و آیین‌نامه وجود دارد که به کمک آن بتوان تشخیص داد در تحت چه شرایطی باید کودکان را به کار گرفت. تنها بیمی که در این میان وجود دارد این است که اینگونه قوانین و آیین‌نامه‌ها در مورد کودکان دقیقاً اجرا نشود، و ما باز شاید نمونه‌های ناخوشایندی در میان جامعه خود باشیم.

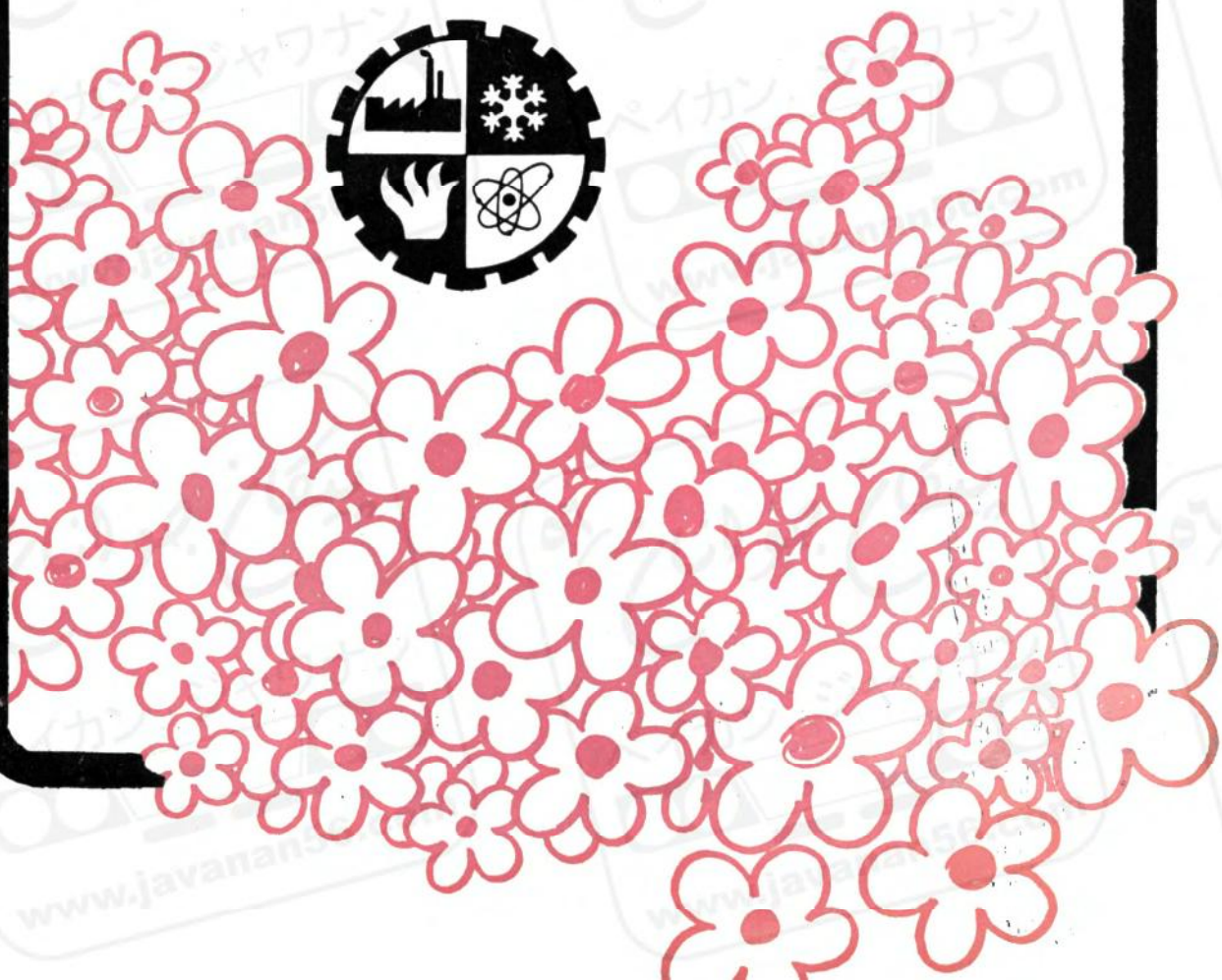
داشت این اسناد شامل گواهی‌نامه‌راندگی سند اتومبیل، پاسپورت، شناسنامه عقدنامه، گواهی فوت برك سهام شرکت و سند خرید و فروش و اجاره، تقسیم نامه دفترچه‌های بیمه و رسید پرداخت مالیاتی و کارتهای بیمه ملی میباشند. همچنین کلیه اسنادی که میتوان بمدت ۶ سال بدون پرداخت خسارت نگهداری کرد. آتش و رطوبت بزرگترین دشمن اسنادبهداری است که درخانه نگهداری میشوند شما میتوانید با خرید گاو صندوق های کوچک اسناد را در مقابل این خطر بیمه نمائید.

کمد یا صندوق‌های دیواری ممکن است مقاومت کمی در مقابل آتش‌سوزی داشته باشند اما در مقابل دستبرد و سرقت، استحکام بیشتری را دارا می‌باشد و محفوظ هستند این کمد‌ها را می‌توان با قیمت مناسبی خرید و در دیوار اطاق خانه نصب کرد. معمولاً این قبیل کمد‌ها حدود ۹ لیتر ارزش دارند. چه گاو صندوق و چه کمد محکم دیواری فرق نمیکند شما باید سعی کنید آنها را در دسترس قرار بدهید بطوریکه در موقع وقوع حادثه بتوانید فوراً اسناد خود را از خطر نجات دهید. طبقه دوم بعضی از خانه‌ها زودتر در معرض آتش‌سوزی قرار میگیرد تا زیرین آن و بهتر است اسناد در قسمت زیرین نگهداری شوند هرگاه اسناد در لفافی از ابریشم روغنی پیچیده و در صندوق فولادی بگذارید در موقع حریق و با فشار لوله آب تانکرهای ضد حریق همچنین ترکیدن لوله آب که خطر از بین رفتن آنها می‌رود - محفوظ خواهند ماند يك زن خانه‌دار لندنی که اسناد خود را در پاکتی در گنجینه مقوایی گذارده بود موقعیکه سیل خانه را فرا گرفت آنها را خیس و غیرخوانا یافت و ۶ ماه صرف وقت و هزینه کرد تا توانست رونوشت و المثنی آنها را بدست آورد. با بکار بردن احتیاطات ساده قبل از آنکه خطر بوجود آید ضامن حفظ اسناد مهم و بهادار شما خواهد بود.

وکیل مشاور اظهارنامه قانونی که متضمن ثبت جزئیات چگونگی مفقود شدن سند باشد، تنظیم نمائید با امضا آن باید در مقابل مأمور مربوطه برای صحت ادعای خود سوگند یاد نمائید تنها موقعیکه این دوسند در اختیار شرکت بیمه قرار گرفت المثنی سند بیمه عمر صادر و بشما تحویل میشود همچنین اگر بخواهید برك سهام مالکیت مفقود شده و تصدیق و جواز از سلاح و اسناد فك رهن و اجاره و غیره را تجدید کنید باید اظهارنامه نوشته شود. چرا این برگها و اسناد مهم بطور مکرر مفقود میشوند؟ عدم دقت و بی‌توجهی اساس این امر را تشکیل میدهد. در بیشتر خانه‌ها ممکن است برای حفظ اسناد گرانبهائی وسائلی باشد اما مطمئن‌ترین جا برای حفظ آنها بانک می‌باشد. سخنگوی یکی از بانکها میگوید ما محل امن و امان برای تودیع سپرده‌ها در تمام قسمتها و شعبات بانک داریم و به مشتریان خود توصیه میکنیم اسناد بهادار خود را برای حفظ در کمد های مخصوص بانک بمانسپارند در مقابل این کارها اجرت زیادی مطالبه نمی‌کنیم بنابراین شما میتوانید اسناد مهمی را که مورد نیاز فوری شما نیست مهر نموده و با بسته‌بندی لازم در بانک بودیعه بسپارید که هم پشتوانه اعتبار شما باشد هم از خطر سرقت و حریق و رطوبت محفوظ بماند بانکهای معتبر با دریافت ۵ لیتر در سال اسناد شما را در محل ویژه نگهداری می‌کنند و شما هر وقت احتیاج به آنها پیدا کردید میتوانید فوراً شعبه بانک مراجعه نموده و سند مورد نظر خود را دریافت دارید اصولاً صندوقی در بانک با جاره شما میدهند که همیشه در دسترس شما باشد چه چیزی را عقلاً میتوان در خانه نگاه داشت؟ باید سعی کنید اشیاء و اسناد گرانبه‌ها را از دسترس بدور نگاهدارید باید احتیاطات لازم انجام گیرد و محل مناسب و امنی فراهم شود تا بتوان اسناد مورد استفاده را در دسترس نگاه

نوروز باستانی را
به فرد فرد ملت ایران تبریک گفته
شادکامی و پیروزی مردم این سرزمین را
در سایه توجهات مدبرانه شاهنشاه آریامهر
از درگاه خداوند بزرگ خواستار است

شرکت سهامی
کارخانه های صنعتی آزمایش



خوش خوش بجهان موسم نوروز در آمد

چون سنبل سیراب سر از زلف پیچید
بگشاد نظر نرگس و در روی چمن دید

بر سرو سهی قمری خوش نغمه بیالید
گل خرقه ازین واقعه در صومعه بدرید

احوال جهان نیز بیک هفته بگردید
چون شاه ریاحین ز شبستان بدرآمد

ما را بجهان جز طرب و عیش چکار است ؟
در باغ خرامیم که هنگام بهار است

اطراف بساتین ز ریاحین چوبهار است
از لاله و گل دشت پر از نقش و نگار است

در جیب نسیم سحری مشک تثار است
بر فرق عروسان چمن سیم نثار است

گل نسخه ئی از روی دل افروزنگار است
ایام نشاط است و گه بوس و کنار است

هر روز مرا برطرف باغ گذار است
تا هست یقینم که جهان در گذر آمد

تأثیر صبا صحن چمن خلد برین کرد
ژاله دهن لاله پر از در تمین کرد

باد آمد و در دامن گل نافه چین کرد
با خاک و چمن عنبر و کافور عجین کرد

بر موکب رخشنده گر شام کمین کرد
تا وقت سحر پشت فلک روی زمین کرد

بلبل دلم از صوت حزین زار و حزین کرد
تا راهوی (۱) از پرده عشاق گزین کرد

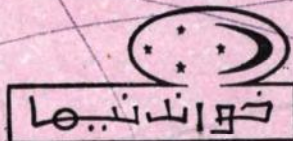
از نامیه چون باد بزبان اسب بزین کرد
خوش خوش بجهان موسم نوروز در آمد

دی ابر عقود از گهر دیده ببارید
وز گریه او یاسمن امروز بخندید

چون بید ، بنفشه سحر از باد بلرزید
از ابر صبا هر چه عطا یافت ببخشید

۱ - نام مقامی است از موسیقی که به «راهوی»

مشهور است



نشریه مستقل ملی سیاسی و انتقادی و ارشادی
صاحب امتیاز و مدیر مسئول و سردبیر علی اصغر امیرانی

شماره های ۵۳ و ۵۴ سال سی و چهارم شماره مسلسل ۳۰۷۸ هر هفته دو شماره روزهای شنبه و سه شنبه منتشر میشود

شنبه ۲۵ اسفند ماه ۱۳۵۲ مطابق ۲۱ صفر ۱۳۹۴ برابر ۱۶ مارس ۱۹۷۴

بها : در سراسر کشور استثنائاً ۵۰ ریال . بهای آبونمان سالیانه برای ۱۰۴ شماره ۱۸۰۰ ریال

تهران : اول خیابان فردوسی - تلفن : ۳۹۲۳۶۰ - ۳۱۶۴۵۱ - تلگرافی خواندنیها - تلکس ۲۷۶۲

فرزند گل زندگی است

پس انداز آنرا شکوفان میسازد

مادران دوران دیش که برای فرزندان خود در

بانک عمران پس انداز میکنند

میتوانند با استفاده از وام تحصیلی طویل المدت

بابهر درصد باآسانی وسیله تحصیلات آنها را

فراهم سازند.



سیکو



SEIKO